



عقائد و نظام اندیشه

دفتر دوم

برنامه (دین)

غیر قابل نشر

این نسخه جهت ارائه در سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ در مدرسه علمیه معصومیه تدوین شده و

بازنشر آن منوط به کسب مجوز از گروه علمی مربوطه می باشد.

فهرست

۴	بخش چهارم: برنامه (دین)
۵	فصل اول: ایمان
۵	رابطه ایمان، معرفت و عمل
۱۱	رابطه ایمان و اختیار
۱۱	شدت و ضعف‌پذیری ایمان
۱۲	جمع‌بندی:
۱۳	فصل دوم: از توحید تا نبوت
۱۶	فلسفه و ضرورت نبوت
۱۶	برهان از راه حکمت الهی و نارسایی علم بشر
۱۶	برهان از راه حیات اجتماعی
۱۸	جمع‌بندی:
۱۹	بعثت
۲۰	اهداف نبوت
۲۰	۱- معرفت خداوند و راه سعادت انسان
۲۱	۲- تزکیه و تعالی انسان
۲۲	۳- تشکیل حکومت
۲۳	۴- مبارزه با ظلم
۲۳	۵- اقامه قسط
۲۶	الگوی رفتاری انبیا
۲۶	تجسم توحید
۳۲	گام‌های انبیا در تربیت جامعه
۳۳	مخالفت با پیامبران
۳۷	جمع‌بندی:
۳۸	عصمت پیامبران
۳۸	اثبات عصمت پیامبران
۴۰	رابطه عصمت و اختیار
۴۱	عصمت و عدالت الهی
۴۲	شبهات عصمت پیامبران
۴۳	جمع‌بندی:
۴۴	فصل سوم: قرآن کریم

بخش چهارم: برنامه (دین)

در بخش‌های گذشته پس از تبیین مبانی معرفت‌شناختی، جایگاه انسان نسبت خداوند معرفی شد. همچنین آموختیم انسان همچون مسافری است که از عالیت‌ترین مراتب وجود به این دنیا تنزل یافته و قرار است به جایگاه رفیع خویش بازگردد. این مسافر در مسیر خویش سرمایه‌ها و موانعی دارد که با آنها آشنا شدیم. لکن در این مسیر نیازمند برنامه‌ای متقن و کامل نیز هست که بر اساس آن مسیر تعالی خویش را طی کند. هیچ مسافری بدون نقشه نمی‌تواند گام بردارد. در این بخش با این برنامه که همان دینی الهی پیامبران است آشنا خواهیم شد. بر همین اساس ابتدا درباره حقیقت ایمان دینی و آثار آن گفتگو می‌کنیم و سپس به ضرورت نیاز به برنامه الهی و نبوت خواهیم پرداخت. ورود به مسأله دین الهی ما را با مباحث جدید دیگری نیز مواجه می‌سازد. مباحثی چون حقیقت عصمت پیامبران، اعجاز قرآن کریم، حقیقت ولایت، پلورالیسم دینی، خاتمیت، قلمرو دین، امامت، مهدویت و معاد. هر کدام از این موضوعات، خاستگاه پرسشهای فراوان است که پرداختن به تمام آنها در این نوشتار مقدور نیست. بر همین اساس مهمترین مسائل دین شناختی که در تحلیل نظامهای فکری بشر امروز دخیل هستند، انتخاب شده و کوشش میشود در یک نظام منسجم معرفی شوند.

٤٨	تحریف ناشدگی قرآن
٥١	فصل چهارم: وحدت یا تعدد ادیان
٥١	فلسفه تعدد پیامبران
٥٤	حقانیت ادیان
٦١	نجات
٦٢	پلورالیسم رفتاری (رفتار با غیرمسلمانان)
٦٦	جهانشمولی، جاودانگی و خاتمیت اسلام
٦٦	جهانشمولی و جاودانگی اسلام
٦٧	خاتمیت
٧٠	فصل پنجم: قلمرو دین
٧٥	رابطه دین و دنیا
٧٦	دنایای مذموم، دنایای ممدوح
٧٩	اسلام قانون خوشبختی
٨٠	فصل ششم: ولایت و امامت
٨٠	معنای ولایت
٨٢	مراتب ولایت
٨٤	رابطه میان توحید و ولایت
٨٧	رابطه میان ولایت الهی، ولایت اولیا و ولایت مؤمنین
٩٠	امامت
٩١	امامت از منظر عقل
٩١	امامت از منظر قرآن
٩٣	نصب الهی
٩٦	امامت؛ نصاب توحید
٩٧	شئون امامت
١٠٠	شئون امامت در روایات
١٠٢	ویژگیهای امام
١٠٥	رابطه امام و امت
١٠٧	انسان ٢٥٠ ساله
١٠٨	تقیه
١٠٩	فصل هفتم: مهدویت
١٠٩	مهدویت و توحید
١١١	مهدویت و سنت خالصسازی
١١٣	باور به موعود حی
١١٤	غیبت
١١٦	انتظار

فصل اول: ایمان

ایمان از مهم‌ترین مفاهیم دینی است که در ادیان گوناگون مورد تأکید بوده است. در قرآن نیز بارها مسئله ایمان و کفر به عنوان خط اصلی مطرح شده است. یکی از عمده‌ترین مرزبندی‌های تاریخ، تقابل میان ایمان و کفر بوده است. اما پرسش‌های مهمی در اینجا قابل طرح است. حقیقت ایمان چیست؟ تفاوت ایمان ما و اولیای الهی در چیست؟ آیا ایمان همان علم است؟ ایمان بدون علم امکان‌پذیر است؟ رابطه ایمان و عمل چیست؟ و ... از ابتدای تاریخ اسلام تا کنون چالشی‌ترین مباحث کلامی حول محور ایمان بوده است. لکن به دلیل پرهیز از طولانی شدن مباحث، از ورود تفصیلی به این بحث چشم‌پوشی و به چند محور اصلی اکتفا می‌کنیم.

ایمان یک حالت درونی است که هر فردی درون خویش آن را می‌یابد. همانگونه که حالات دیگر همچون ترس، عشق، امید را می‌یابیم. ایمان در حقیقت نوعی گرایش درونی است نسبت به چیزی که مؤمن آن را پذیرفته است. گاهی به یک گزاره ایمان داریم مانند «خدا وجود دارد»، «معاد وجود دارد» گاهی نیز به یک حقیقت خارجی ایمان می‌آوریم، مانند ایمان به فرشتگان، قرآن، تخصص یک پزشک و....

رابطه ایمان، معرفت و عمل

نکته مهم آن است که گرایشی بودن ایمان را با علم حضوری درون خود می‌یابیم. بنابراین جایگاه ایمان در قلب انسان است. از سوی دیگر می‌دانیم تا زمانی که معرفتی (ولو اجمالی) به چیزی نداشته باشیم، گرایش به آن بی‌معناست. نمی‌توان تصور کرد کسی به گزاره «خدا وجود دارد» ایمان داشته باشد، در حالی که به هنوز در اصل وجود خدا شک دارد. همانطور که نمی‌توان فرض کرد کسی به وجود فرشتگان ایمان دارد ولی نسبت به بودن یا نبودن آنها شک دارد. همانطور که عشق بدون معشوق قابل فرض نیست، یا مفهوم علم بدون معلوم قابل تصور نیست، ایمان نیز باید به یک امر معلومی تعلق بگیرد.

از این نکته درمی‌یابیم که ایمان مستلزم شناخت است. بدون شناخت هیچ ایمانی محقق نخواهد شد. تا درباره موضوعی شناخت نداشته باشیم، نمی‌توانیم به آن ایمان بیاوریم. البته مراتب معرفت و شناخت در مومنان یکسان نیست. هر کدام به اندازه توان عقلی و امکانات معرفتی می‌توانند به شناختی ولو اجمالی دست یابند و ایمان خود را بر آن استوار نمایند.

لکن این امر بدان معنا نیست که ایمان مساوی علم است. چرا که بسیاری اوقات انسان به گزاره‌هایی علم دارد، ولی هنوز گرایش قلبی به آن پیدا نکرده است. مانند کسی که علم به مضرات سیگار دارد، ولی به آن باور ندارد. مثال دیگر کسی است که از نظر مفهومی و نظری اثبات می‌کند که کالبد فرد میت هیچ فعالیتی نمی‌تواند داشته باشد و همانند تکه گوشتی بی‌حرکت فاقد هرگونه تأثیر است. ولی چون این علم برای او به باور قلبی تبدیل نشده است، از اینکه شب را در کنار میت به صبح برساند، هراسان است. در معارف دینی نیز افراد زیادی هستند که از نظر مفهومی وجود معاد را به خوبی اثبات می‌کنند، ولی

آن را باور نکرده و در حقیقت به آن ایمان ندارند. این نمونه‌ها مؤید این نکته هستند که ایمان نیازمند علم هست ولی مساوی آن نیست. قرآن کریم نیز ایمان را مساوی علم نمی‌داند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ^۱

در این آیه علم و ایمان بر همدیگر عطف و جدای از هم فرض شده‌اند. همچنین آیات متعددی بیانگر سرنوشت کسانی هستند که آگاهانه و با یقین نسبت به حقانیت آیات الهی، ایمان قلبی نیاوردند. این حقیقت بیانگر آن است که ایمان مساوی علم نیست، ممکن است کسی علم داشته باشد ولی ایمان نیاورد.

وَجَعَلُوا بَهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا^۲

وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ^۳

نکته دیگر آن است که بعد از آنکه انسان چیزی را در ذهن خود تأیید کرد و آن را در قلب خویش باور کرد، طبیعتاً اثر این باور در رفتار او نیز منعکس می‌شود. زیرا فرآیند افعال اختیاری ما به همین ترتیب است که ابتدا درستی یا نادرستی کاری را تصور می‌کنیم، بعد از آنکه آن کار را تأیید کردیم به آن اشتیاق می‌یابیم و بعد از شدت یافتن این شوق به سمت عملی ساختن آن حرکت می‌کنیم. همانطور که در مباحث انسان‌شناسی گذشت ساحت‌های وجودی انسان تابع فکر و قلب او هستند. فکر و قلب دو موتور محرکی هستند که تمام افعال انسان را جهت‌دهی می‌کنند. هر کسی کاری را انجام می‌دهد که آن را درست می‌شمارد و به آن باور دارد. در اینجا نیز پس از ایمان قلبی نتایج و پیامدهای آن در رفتار شخص ظاهر می‌شود. هر اندازه این ایمان قوی‌تر باشد، تعهد فرد به عملی ساختن آن افزایش می‌یابد.

البته ممکن است در وجود انسان کشش‌های مختلفی وجود داشته باشد، که در اینصورت هر کدام قوی‌تر باشند، سکاندار رفتارهای او می‌شوند. مثلاً کسی که قصد دارد در زمستان از بستر گرم و راحت برخیزد و به نماز و مناجات با محبوب خویش بپردازد، با دو کشش متضاد مواجه است: میل به غنودن و استراحت در بستر و شوق به گفتگوی با محبوب و اطاعت از فرمان او. هر کدام از این امیال شدیدتر باشد، انتخاب شخص را تعیین می‌کنند.

۱. روم: ۵۶؛ آنان که دانش و ایمان داده شده‌اند، گویند:

۲. نمل: ۱۴؛ باآنکه دردل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند.

۳. جاثیه: ۲۳؛ و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند. آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟

طبق آنچه درباره حقیقت ایمان، معرفت و عمل گفتیم می‌توانیم نتیجه بگیریم که ایمان گرایشی قلبی است، نسبت به آنچه انسان با عقل و ذهن خویش پذیرفته است و تصمیم دارد به نتایج و لوازم آن ملتزم باشد. به عبارت دیگر ایمان، گرایشی است که برای فرد ایجاد تعهدات عملی می‌کند.

«شناخت، رکن ایمان است... و ایمان بدون شناخت ایمان نیست، ولی شناخت تنها هم ایمان نیست. ایمان گرایش است، تسلیم است. در ایمان عنصر گرایش، عنصر تسلیم، عنصر خضوع و عنصر علاقه و محبت هم خوابیده است. ولی در شناخت، دیگر مسئله گرایش مطرح نیست.»^۱

«ایمان عبارت است از این که دل، چیزی را که عقل و ذهن تصدیق کرده است، بپذیرد و بخواهد به همه لوازم آن ملتزم شود و تصمیم اجمالی بر انجام لوازم عملی آن بگیرد. پس ایمان، منوط و مشروط به شناخت است؛ ولی نه عین علم است و نه لازم دائمی آن.»^۲

اگر عنصر شناخت را از ایمان تهی کنیم، و فقط به گرایش و تعهد قلبی فرد اکتفا کنیم، تفاوتی میان مومنانی که در مسیر حق قرار دارند و در حفظ ایمان خود جان‌فشانی می‌کنند با کافرانی که بر عقاید باطل خویش مومن هستند، نمی‌ماند. هر دو گروه بر اعتقاد خویش پای‌بند هستند. پس چگونه باید مومن و کافر را از یکدیگر متمایز ساخت. همانطور که در بخش معرفت‌شناسی گفته شد اساس زندگی انسان بر جستجوی واقعیت است و در بخش انسان-شناسی نیز توضیح دادیم که انسان سعادت را از پنجره واقعیت جستجو می‌کند، یعنی دنبال خوشبختی واقعی، دین واقعی، ابدیت واقعی و ... است. عنصر شناخت صحیح است که تفاوت میان مؤمن و کافر را تأمین می‌کند.

موحدان به باورهای خویش معتقدند و حاضر نیستند ذره‌ای از آن دست بکشند. خرافه‌پرستان، گاوپرستان هندوستان و ... نیز نسبت به باورهای خود تعهدی مثال‌زدنی دارند. اگر ایمان را صرف تعهد و شورمندی و انگیزه‌های بالا برای عمل بدانیم، چگونه می‌توانیم بین این گروه‌ها تمایز بگذاریم؟ تفاوت مومن مسلمان که به باورهای خود پای‌بند است و خرافه‌پرستان در این است که مسلمان ابتدا بر مبنای عقلی و معرفتی صحیح ایمان خویش را سامان داده و سپس دل در گرو آن نهاده است.

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳ (انسان کامل)، ص ۱۸۷.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، خودشناسی برای خودسازی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۸۲، ص ۹۴.

بیندیشیم:

در سال‌های اخیر افرادی تحت عنوان گروه‌های تروریستی، خود را به اسلام منتسب می‌کردند. آنها ایمان داشتند که در حال انجام وظیفه الهی هستند و گاه جان خود را در عملیات انتحاری به خاطر ایمان خود به خطر می‌انداختند. تعهد ایشان به آنچه باور داشتند، قابل انکار نیست. پس چه نقشی در ایمان آنها وجود داشت؟

متفکران مسیحی برای رهایی از بن‌بست تعارض عقل و دین، راه‌های مختلفی را پیمودند که یکی از مهم‌ترین آنها ایجاد شکاف میان ایمان و معرفت بود. از آنجا که آموزه‌های مسیحیت عقل‌ستیز بود و نمی‌توانست موضوع ایمان قرار بگیرد، ایشان ناگزیر معتقد شدند، برای ایمان نیاز به معرفت نداریم. انسان بدون معرفت نیز می‌تواند مؤمن باشد. فضای ایمان، تعبد محض است و بهتر است مبتنی بر عقلانیت نباشد.

حتی برخی شخصیت‌های ایشان مانند کرکگور ایمان را در تنافی با عقلانیت معرفی کردند و بر این باور بودند که هر اندازه دلایل عقلی برای ایمان کمتر باشد، ایمان خالصانه‌تر است. وی ایمان مسیحی را برخاسته از تناقضات و پارادوکسهای منطقی معرفی کرد. وی ایمان را با کوشیدن و شورمندی برای رسیدن تعریف می‌کند. کوشیدنی که در آن جهت مهم نیست. یعنی صرف تلاش کردن و پویایی اهمیت دارد، نه سمت و سوی حرکت.

این دیدگاه آشکارا سر از شکاکیت در معرفت دینی برمی‌آورد. روشن است که با انکار مبانی عقلانی هیچ تفاوتی بین دو فردی که به توحید یا الحاد ایمان آورده‌اند، باقی نخواهد ماند.

بر خلاف مسیحیت، دین اسلام بر عقلانیت تأکید دارد و آغاز حرکت را با تعقل می‌داند. اسلام با ایمان بدون دلیل مخالف است.

هیچیک از آیات، مردم را به ایمان بدون دلیل و استدلال بعد از ایمان دعوت نمی‌کند. بلکه قرآن می‌گوید آزادانه به عقل سلیم خود مراجعه کنید و اگر مدعای آیات را با دلایل و شواهد تصدیق کردید، ایمان بیاورید.^۱ آیات فراوانی، معارف اعتقادی و عملی اسلام را با سبک استدلال عقلی بیان می‌کنند. این آیات اهداف خود را به غریزه واقع‌بینی و شعور استدلالی انسان عرضه می‌کنند.^۲ تعداد این آیات به سیصد آیه می‌رسد.^۳ همچنین آیات پرشماری جهل، جمود

۱. سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۲.

۳. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۲۵۵.

و خمودی را نکوهش و انسان را به تعقل و کنجکاوی توصیه می‌کنند. دعوت همه پیامبران همراه با دلیل و برهان عقلی بوده است و حتی اگر معجزه‌ای می‌آوردند نیز با دلالت عقلی آن معجزات، صحت مدعای خود را اثبات می‌کردند.

قرآن کریم با این بیانات اعتبار حجت عقلی و استدلال برهانی آزاد را مسلم می‌شمارد؛ یعنی نمی‌گوید که اول حقانیت معارف اسلامی را بپذیرید، سپس به احتجاج عقلی پرداخته معارف نامبرده را از آنها استنتاج کنید بلکه با اعتماد کامل به واقعیت خود می‌گوید: به احتجاج عقلی پرداخته، حقانیت معارف نامبرده را از آن دریابید و بپذیرید و سخنانی که از دعوت اسلامی می‌شنوید، تصدیق آنها را از آفرینش جهان که گواهی است راست‌گوی، بپرسید و بشنوید و بالاخره تصدیق و ایمان را از نتیجه دلیل به دست آورید نه این که اول ایمان بیاورید و بعد به قید مطابقت آن دلیل اقامه کنید.^۱

تا کنون روشن شد که :

- ◆ ایمان بدون معرفت ممکن نیست.
- ◆ ایمان مستلزم علم هست، ولی علم مستلزم ایمان نیست.
- ◆ ایمان به عمل منجر خواهد شد.
- ◆ هر اندازه ایمان قوی‌تر باشد، تعهدات عملی مومن نیز جدی‌تر خواهد بود.
- ◆ شناخت مقدمه ایمان و عمل متأخر از آن است.

اکنون این نکته را نیز اضافه می‌کنیم که معرفت، ایمان و عمل با یکدیگر ارتباط طرفینی برقرار می‌کنند. یعنی ابتدا شخص معرفت یافته و به دنبال آن ایمان محقق می‌شود و بر اساس آن عمل می‌کند. لکن عمل بر مبنای ایمان سبب می‌شود، عنصر بینشی و شناخت نیز تقویت گردد. قوی‌تر شدن شناخت سبب شدت یافتن ایمان شده و در نتیجه تعهد عملی و فداکاری‌های برخاسته از ایمان هم بیشتر می‌شوند. دوباره همین تعهدات عملی سبب ارتقاء بینش و راسخ‌تر شدن ایمان می‌شود. این داد و ستد طرفینی میان علم و ایمان و معرفت به همین ترتیب ادامه دارد.

۱. سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۷۲-۷۳.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ^۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا^۲

معرفتی که پس از ایمان و عمل صالح ایجاد می‌شود، پاداش پای‌بندی به ایمان است و با معرفت نخستین متفاوت است. همانگونه که عمل صالح سبب افزایش ایمان می‌شود، اعمال ناشایست نیز سبب سست شدن ایمان می‌گردند. این سستی در ایمان می‌تواند تا حد نفاق استمرار یابد. قرآن کریم ریشه نفاق برخی منافقان را دروغ و خلف وعده نسبت به پیمان الهی می‌داند. یعنی وقتی در عمل به تعهدات خویش با خداوند استوار نبودند، رفته رفته روحیه نفاق در آنها شکل گرفت.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَقُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ^۳

هر اندازه گناهان فرد افزایش یابد، ایمان او ضعیف‌تر می‌شود تا آنجا که پس از نفاق به تکذیب آیات الهیو کفر نیز منجر می‌شود. از نظر قرآن کریم دلیل کفر بسیاری از افراد، بی‌مبالاتی در عمل و رفتار است، نه صرف ضعف در شناخت.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ^۴

برخی مشرکان وقتی آیات الهی را می‌شنیدند آنها را افسانه می‌خواندند و به این ترتیب پیامبر و روش او را تحقیر می‌کردند. قرآن کریم ریشه این تفکر را گناهانی می‌داند که بر قلب‌های ایشان زنگار زده و سبب شده مؤثرترین دعوت‌های الهی نیز بر آنان اثر نکند.

كَذَٰلِكَ بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۵

۱. فاطر: ۱۰؛ کلمه طیب به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را در بالاتر رفتن مدد می‌دهد.

۲. انفال: ۲۹؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا بترسید خداوند قوه تشخیص حق از باطل روزیتان می‌کند.

۳. توبه: ۷۷؛ خدا به سزای آن خلف وعده‌ای که کردند و اینکه دروغ می‌گفتند، تا روزی که دیدارش می‌کنند در دلهایشان نفاق انداخت.

۴. روم: ۱۰؛ و سرانجام کسانی که بدیها را به بدترین وجه مرتکب می‌شدند این شد که آیات خدا را تکذیب‌نموده و به آن استهزاء کنند.

۵. مطففین: ۱۴؛ نه، (این حرفها بهانه است) علت اصلی تکذیبشان این است که در اثر اعمال زشتشان دلهایشان زنگار بسته است.

رابطه ایمان و اختیار

تا کنون با تعریف ایمان و نسبت آن با شناخت آشنا شدیم. نکته دیگر آن است که ایمان امری اختیاری است. یعنی افراد در ایمان و کفر مختارند و به همین دلیل نیز نسبت به آن مجازات می‌شوند یا پاداش می‌بینند. اگر ایمان امری اختیاری نبود، نباید به آن امر و نهی می‌شد یا درباره آن پاداش و مجازاتی تعیین می‌شد. قرآن کریم از سویی به ایمان، امر می‌کند:

آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ^۱

آمِنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا تَعَكَّمُ^۲

و از سوی دیگر مومنان را بین ایمان و کفر مخیر معرفی کرده است.

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ^۳

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّا شَاكِرًا وَإِنَّا كَفُورًا^۴

شدت و ضعف‌پذیری ایمان

همانگونه که گذشت ایمان یک گرایش درونی است که هر کس با علم حضوری آن را درک می‌کند. این گرایش همچون دیگر حالات درونی انسان قابلیت شدت و ضعف دارد. هر فردی با مراجعه به درون خویش می‌یابد علم، عشق، ترس، اندوه و ایمان او گاهی شدیدتر و گاهی ضعیف‌تر میشود. آیات قرآنی نیز این حقیقت را تأکید می‌کنند.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا^۵

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا^۶
با توجه به مباحث گذشته می‌توان عوامل متعددی برای افزایش ایمان یافت:

۱. بقره: ۱۳؛ شما نیز همانند دیگر مردمان ایمان بیاورید.
۲. بقره: ۴۱؛ و به آنچه نازل کرده ام و کتابش ما را تصدیق می‌کند ایمان بیاورید.
۳. کهف: ۲۹؛ بگو: این سخن حق از جانب پروردگار شماست. هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود.
۴. انسان: ۳؛ راه را به او نشان داده‌ایم. یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس.
۵. آل عمران: ۱۷۳؛ کسانی که مردم گفتند شان که مردم برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آنها بترسید، و این سخن بر ایمان شان بیفزود.
۶. انفال: ۲؛ مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود خوف بر دلهایشان چیره گردد و چون آیات خدا بر آنان خوانده شود ایمان شان افزون گردد.

- ◆ معرفت: همانطور که گذشت ایمان مستلزم علم است و هر اندازه معرفت و علم ما تقویت شود، ایمان هم شدت می‌یابد. کسانی که مبانی معرفتی قوی‌تری داشته باشند، در رویارویی با شبهات و پرسش‌ها، ایمنی بیشتری برای حفظ ایمان خویش دارند.
- ◆ توجه: ایمان از مصادیق علم حضوری است و علم حضوری با توجه و تمرکز شدت می‌یابد. توجه به درد و ترس آنها را تشدید می‌کند. ایمان نیز از این حقایق مستثنی نیست، هر اندازه یک فرد به ایمان خویش بیشتر توجه کند، ایمانش تقویت می‌شود. مؤمنین با یادآوری خداوند و توجه به او ایمان خویش را تقویت می‌کنند و به میزانی که این یادآوری جدی‌تر، عمیق‌تر و پایدارتر باشد ایمان نیز شدیدتر خواهد شد. در طرف مقابل فراموشی خداوند و معاد سبب غبارگرفتن سرمایه ایمان و کم‌اثر شدن آن خواهد شد.
- ◆ عمل: ایمان و عمل با یکدیگر داد و ستدی دو سویه دارند. ایمان سبب عمل بیشتر و در عوض، جدیت در عمل نیز سبب تقویت ایمان می‌شود. با تکرار رفتارهای مؤمنانه، مبدأ درونی رفتارها تقویت می‌شود و تقویت این مبدأ، به معنای تکرار آسان‌تر و پیوسته‌تر عمل است. و به همین ترتیب شدت یافتن ایمان، آسان‌تر شدن رفتارهای مؤمنانه را در پی دارد.

جمع‌بندی:

- ایمان گرایشی قلبی در انسان است که به تعهد و عمل نیز منتهی می‌شود.
- ایمان مساوی با معرفت نیست ولی بدون معرفت نیز ممکن نیست.
- ایمان مستلزم علم هست، ولی علم مستلزم ایمان نیست.
- ایمان مراتب و شدت و ضعف دارد.
- ایمان بر اساس مراتب و درجات خود به عمل منجر خواهد شد.
- هر اندازه ایمان قوی‌تر باشد، تعهدات عملی مومن نیز جدی‌تر خواهد بود.
- شناخت مقدمه ایمان و عمل متأخر از آن است.
- ایمان امری اختیاری و متأثر از انتخابهای انسان است.

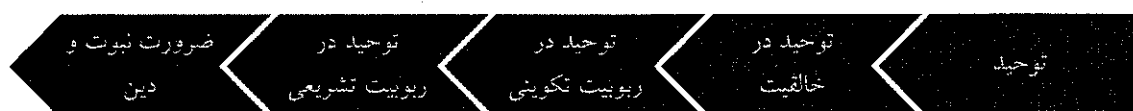
برای مطالعه بیشتر رک:

- سید علی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن.

- عبدالله محمدی، هستی‌شناسی ایمان.

فصل دوم: از توحید تا نبوت

دین در اصطلاح خاص خود به مجموع باورها و دستوراتی گفته می‌شود که از سوی خداوند و از طریق پیامبران به عنوان برنامه سعادت انسان به دست او رسیده است. اعتقاد به دین و نبوت از نتایج باور به توحید است. همانطور که در مباحث هستی‌شناسی و توحید گذشت، توحید در خالقیت منتهی به توحید در ربوبیت تکوینی و نیز ربوبیت تشریعی می‌شود. برپایه ربوبیت تشریعی می‌توان گفت تنها قانونگذار اصیل خداوند متعال است. اوست که با پیچیدگی‌های وجود انسان آشناست و بهتر از هر کس دیگر شرایط رشد، شاخصه‌های خوشبختی فردی و اجتماعی انسانها را می‌شناسد. بر همین اساس بهترین قانونی که می‌تواند خوشبختی انسانها را تأمین کند قانون الهی است.



در مباحث پیشین گذشت که توحید در ربوبیت تشریعی نصاب توحید است. زیرا شیطان هم به خالقیت خداوند معتقد بود «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱؛ و هم به معاد باور داشت. «رَبِّ قَانْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲ همچنین به ربوبیت تکوینی خدا نیز ایمان داشت، «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي»^۳؛ اما نقص اصلی او در پذیرش ربوبیت تشریعی خداوند و اطاعت تام در برابر او بود. در برابر قانون الهی چون و چرا کرد. او دستور الهی را بر اساس توجیهات خود تفسیر کرد و به این نتیجه رسید که می‌تواند از این قانون سرپیچی کند یا خداوند را به شکل دیگری که خودش مایل است بندگان کند. نتیجه این تحلیل آن است که نپذیرفتن قانون الهی، به نوعی نقص در خداشناسی است. سستی در پذیرش ذهنی و عملی نبوت، به بی‌مایگی در توحید بازمی‌گردد.

رابطه توحید و نبوت را از جنبه دیگری نیز می‌توان بازخوانی کرد. در بخش صفات الهی آموختیم که خداوند متعال کامل مطلق است و در نتیجه تمام کمالات را در بالاترین سطح قابل تصور داراست. از جمله این کمالات فیاضیت و نتیجه آن هدایت‌گری خداوند است. خداوند متعال چون کامل مطلق است، هیچ بخلی نسبت به مخلوقات خویش ندارد و هر موجودی را در مسیر رشد خویش قرار داده و او را تا رسیدن به کمالش هدایت و یاری می‌کند. این اصل به هدایت تکوینی موسوم است. طبق این اصل، خداوند متعال مهربانترین سرپرست هستی است و برای تک تک موجودات بهترین زمینه رشد را فراهم کرده و آنها را لحظه به لحظه در کامل شدنشان یاری می‌کند. «رَبَّنَا آتِنَا الْغِنَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْتَهُ ثُمَّ هَدَىٰ»^۴.

۱. ص: ۷۶؛ مرا از آتش و آدم را از خاک خلق کردی.

۲. حجر: ۳۶؛ پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند، مهلت بده.

۳. حجر: ۳۹؛ گفت: پروردگارا! به خاطر اینکه مرا گمراه کردی...

۴. طه: ۵۰؛ پروردگارا ما کسی است که هر موجودی را خلق، سپس هدایت می‌کند.

این امر درباره انسان به کامل‌ترین شکل خود متصور است. انسان چون موجودی مختار است، هر لحظه بر سر دوراهی‌هایی قرار می‌گیرد. تک‌تک انتخاب‌های او سرنوشت وی را در دنیا و آخرت تغییر خواهد داد. این امر ضرورت هدایت‌گری انسان را دوچندان می‌سازد. در نتیجه علاوه بر هدایت تکوینی که شامل ماه، ستاره، گیاه و حیوانات نیز می‌شود، انسان از جامع‌ترین بسته راهنما نیز برخوردار است تا بتواند طبق آن انتخاب‌های درستی داشته باشد.



همچنین با استفاده از حکمت و عدل الهی نیز می‌توان ارتباط میان نبوت و توحید را تبیین ساخت. به این ترتیب که لازمه کمال مطلق خداوند عدل و حکمت اوست. از آنجا که انسان موجودی انتخاب‌گر است، زمانی می‌تواند زندگی خود را به سمت تکامل جهت‌دهی کند که شناخت درستی از هدف، مسیر، امکانات و موانع این راه داشته باشد. بنابراین اگر خداوند متعال انسان را انتخاب‌گر آفریده و رشد او را در گرو انتخاب‌های صحیح او قرار داده است، باید زمینه دقیق‌ترین انتخاب‌ها نیز برای او فراهم شود.

مهمترین نیاز برای این «رهرو» آشنایی کامل از هدف، سختی‌های راه، نیازها، استعدادها و راهزنان این مسیر است. اگر خداوند انسان را با این امور آشنا نسازد، و در عین حال او را به پیمودن این مسیر رازآلود تشویق کند، همچون میزبانی رفتار کرده است که میهمان را دعوت کرده ولی هیچ نشانی از میهمانسرا به او نداده است. روشن است که این رفتار حکیمانه نیست. حکمت خداوند اقتضا می‌کند راه و مقصد را برای انسان به خوبی معرفی کرده و سپس از او بخواهد آگاهانه و آزادانه در این مسیر گام نهد.

از سوی دیگر می‌دانیم که عقل بشری و حس به تنهایی در تشخیص چنین موضوعاتی کافی نیستند. زیرا انسان با میلیاردها هم‌نوع خویش در حال زندگی است. شاید مجموع شناخت‌های بشر برای تشخیص برخی نیازهای جسمی و دنیوی او سودمند باشد، اما برای پیدا کردن هدف اصلی زندگی، راه‌های سعادت و شقاوت جاودان کافی نیستند.

برای فهم برنامه جامع زندگی باید هویت انسان را با تمام پیچیدگی‌های مادی و غیرمادی او بشناسیم؛ ابتدا و انتهای مسیر او را بدانیم؛ ارتباطاتی که انسان با دیگر انسانها و دیگر مخلوقات دارد را تبیین کنیم و تأثیر هر انتخاب انسانی بر این ارتباطات را بسنجیم، تا بتوانیم در مجموع سودها و زیانها، یا خوشی‌ها یا رنج‌هایی که رفتار انسان در پی دارد، را جمع‌بندی و نتیجه بگیریم کدام رفتار بهتر است. لازمه چنین شناختی، احاطه حداکثری بر لایه‌های آشکار و پنهان وجود انسان، جوامع و دیگر مخلوقات است که از قلمرو حس تجربی و عقل بشر بیرون است. بنابراین تنها موجودی که می‌تواند چنین برنامه‌ای را با لحاظ تمام ابعاد مادی و غیرمادی و فردی و اجتماعی انسان تبیین کند، خالق اوست که علم بی‌نهایت دارد.



با توجه به آنچه گفته شد می‌توان دریافت، پذیرش ذهنی و رفتاری دین، لازمه باور به خداست. هر اندازه اطمینان به حکمت و علم الهی بیشتر باشد، پابندی به دستورات دینی نیز جدی‌تر خواهد بود. گروهی معتقدند برای بندگی خداوند نیازی به هدایت انبیا و دین نیست، و هر کس می‌تواند خدا را آنگونه که می‌خواهد و تشخیص می‌دهد بندگی کند. این تفکر، الهیات بدون وحی یا دئیسم^۱ نام دارد که در قرن هجدهم مورد اقبال فراوان قرار گرفت. ریشه این تفکر به نفی ربوبیت تکوینی خداوند یا همان نظریه ساعت‌ساز لاهوتی بازمی‌گردد. طبق این باور خداوند متعال پس از خلقت، دخالتی در هستی ندارد و تنها تماشاگر جهان است نه کارگردان آن. طبیعتاً خدایی که دخالتی در تدبیر جهان ندارد، نسبت به خیر و صلاح انسان نیز قانونی نخواهد داشت. گروهی از دئیست‌ها نیز با تکیه بر عقل و دانش بشری خود را بی‌نیاز از شریعت یا وحی می‌بینند. در این دیدگاه، انسانها با اینکه به خدا معتقد هستند اما ضرورتی برای التزام به یک دین یا قوانین الهی نمی‌بینند. به باور این گروه عقل بشر برای تنظیم یک زندگی خوب و حتی یک زندگی اخلاقی و دینی کافی است. این نگاه شبیه همان ادعای شیطان است که پس از سرپیچی از فرمان خدا در سجده در آدم(ع)، مدعی شد، اگر خداوند او را از این دستور معاف سازد، آنچنان خداوند را عبادت می‌کند که نظیری نداشته است. خداوند متعال در پاسخ به او فرمود من می‌خواهم آنگونه که دستور می‌دهم پرستش شوم، نه آنگونه که تو تشخیص می‌دهی.^۲ همانگونه که گذشت نبوت لازمه قطعی توحید است و باور نداشتن به نبوت به تفسیر کاریکاتورگونه خدا بازمی‌گردد. به این معنا که طرفداران الهیات دئیستی، خدایی در موطن ذهن خویش آفریده و بر اساس میل خویش زندگی خود را سامان می‌دهند. چنین رفتاری را نمی‌توان پرستش خداوند نامید.

از سوی دیگر هیچ چیز مانند شناخت صحیح برای انسان نمی‌تواند سودمند باشد. بشر در طی قرون اخیر با رویگردانی از وحی الهی، می‌کوشد راه سعادت را با عقل و تجربه محدود خود بیازماید. نتیجه این آزمون و خطای خطرناک قربانی شدن میلیون‌ها نفر در بن بست مارکسیسم و لیبرالیسم بوده است. در برابر، جهان بینی الهی با اتکاء به علم بی‌نهایت پروردگار بهترین و ایمن‌ترین مسیر زندگی بشر را فراوری وی نهاده است. تفکری که بشر را از موهبت هدایت الهی محروم می‌سازد، ظلم بزرگی به انسانها می‌کند، چرا که محرومیت از شناخت صحیح بسیار زیان‌بارتر از محرومیت از غذا، پوشاک یا ... است.

فلسفه و ضرورت نبوت

تا کنون درباره رابطه توحید و نبوت سخن گفتیم و در ضمن آن چرایی و ضرورت نبوت نیز تا حدی بیان شد. اکنون قصد داریم، این پرسش را به شکل متمرکزتری واکاوی کنیم. در تفکر اسلامی، حدود ده برهان برای ضرورت نبوت اقامه شده است. اکنون به دو برهان از براهین یادشده اشاره می‌شود:

برهان از راه حکمت الهی و نارسایی علم بشر

- خداوند متعال حکیم است و لازمه حکمت او هدفمندی تمام مخلوقات از جمله انسان است.
 - کمال حقیقی انسان وابسته به افعال اختیاری اوست. انسان با انتخاب‌های شایسته خویش به هدف خلقت خود نزدیک می‌شود.
 - انسان برای انتخاب شایسته، نیازمند شناخت صحیح از سعادت، لذت، کمال و به ویژه سعادت جاودان اخروی است.
- مهم‌ترین راه‌های متعارفی که خداوند برای بشر قرار داده است، حس و عقل هستند. حس و عقل برای تشخیص نوع ارتباط با خدا، انسانهای دیگر و سایر مخلوقات کافی نیستند. عقل و حس به تنهایی نمی‌توانند درک کنند چه چیزی سعادت حقیقی انسان در زندگی ابدی او را تعیین می‌کند؟ رابطه عمل انسان و ساخت ابدیت او چیست؟ شناخت و رفتار هر کدام چه تأثیری در حیات طیبه دارند؟ جامع‌ترین الگو برای خوشبختی فرد و جامعه چیست؟ و ...
- اگر خداوند انسان را به منبعی غیر از عقل و تجربه، مجهز نسازد انسان نمی‌تواند کمال خویش را بشناسد و به سمت آن گام بردارد و این امر با حکمت الهی ناسازگار است. در نتیجه لازمه حکمت الهی آن است که راه شناخت دیگری غیر از حس و عقل در اختیار انسانها قرار بگیرد تا به کمک آن بتوانند تکامل یابند.

بیندیشیم:

مضمون این برهان در آیات قرآنی نیز دیده می‌شود. کدام آیات قرآن را می‌توان بیانگر برهان مذکور دانست؟

برهان از راه حیات اجتماعی

- برهان گذشته مبتنی بر کافی نبودن عقل و حس در تشخیص راه سعادت به ویژه کمال اخروی بود. برهان بعدی، از هویت اجتماعی انسان آغاز می‌شود و با توجه به ضرورت قانون در تمام جوامع، کاملترین قانون را قانون الهی می‌داند:
- انسان حیاتی اجتماعی دارد.

- حیات اجتماعی نیازمند قانون است. فقدان قانون زندگی انسان را به زندگی پست‌تر از حیات حیوانات در جنگل تبدیل می‌کند، زیرا از سویی هر کس دنبال منافع خویش است و از سوی دیگر، انسان برخلاف حیوان، اراده بی‌نهایت و شهوت و غضبی نامحدود دارد.

- از آنجا که انسان مرکب از جسم و روح است، قانون ایده‌آل برای مدیریت حیات اجتماعی باید برآورنده تمام نیازهای فردی و اجتماعی و نیز مادی و معنوی انسان باشد. در نتیجه قانونگذار باید هم به تمام لایه‌ها و نیازهای جسمی و روحی و نیز تأثیرات و تأثرات فردی و اجتماعی انسان آگاه باشد و هم خود از قوانین مذکور نفعی نبرد تا شائبه یکجانبه‌نگری در وضع قانون پیش نیاید. چنین قانونگذاری منحصرأ خداوند است. بنابراین برای اداره صحیح و کامل جامعه نیازمند قانون الهی هستیم و اگر خداوند چنین قانونی را در اختیار او قرار ندهد، با حکمت او ناسازگار است.

مفاد دو برهان قبل آن است که بشر در زندگی فردی و اجتماعی خویش نیازمند قانون الهی است. در اینجا پرسشی قابل طرح است و آن اینکه بهره‌مندی انسان از منبعی به نام «برنامه الهی» یا «قانون جامع زندگی» منحصر به فرستادن پیامبران نیست. ممکن است خداوند هر یک از انسانها را به تنهایی از مفاد این برنامه یا قانون برخوردار ساخته باشد. پس با این وجود چه نیازی به پیامبران وجود دارد؟

پاسخ آن است که هر کدام از ما با علم حضوری به خویش می‌یابیم که چنین ارتباط ویژه‌ای با منبع وحی نداریم. از سوی دیگر چنین فرضی ناممکن است، زیرا ارتباط با این سرچشمه عظیم نیازمند توانایی‌های روحی و فکری عظیم است. خداوند متعال با علم پیشین خویش، استعداد و ظرفیت فوق العاده نبوت را در برخی افراد دیده و آنها را به عنوان سفیران خویش منتخب ساخته و برای موفقیت در رسیدن به هدف آنان را به ابزارهایی خاص مجهز نموده است.

از مجموع سخنان فوق دریافت می‌شود عقل و تجربه بشری به تنهایی توان پاسخ‌گویی به پرسش‌های بنیادین انسان را ندارند و او به منبع معرفتی بالاتر از حس، غریزه و عقل احتیاج دارد. این منبع سرشار و پایان‌ناپذیر که به علم الهی متصل است، در برابر عقل و حس نیست، بلکه آنها را جهت‌دهی و تکمیل می‌کند. طبق تفسیر امام علی (ع) از رابطه نبوت و عقل، پیامبران آمده‌اند تا گنجینه‌های عقلی پنهان در وجود انسان‌ها را آشکار سازند.

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَا فِيهِمْ اَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَاذُوهُمْ مِثْلَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَيُخَيِّرُوا لَهُمْ دَقَائِرَ الْعُقُولِ»^۱

این مسئله یکی از مبانی مهم دین‌شناسی در اسلام است که عقل در برابر دین نیست و ایمان بدون تفکر عقلی امکان‌پذیر

۱. نهج البلاغه، خطبه اول؛ خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چند گاه، متناسب با خواسته‌های انسان‌ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت خدا را بر آنها تمام نمایند و توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت خدا را معرفی کنند.

نیست. اسلام بر خلاف مسیحیت عقل و دین را در برابر یکدیگر نمی‌بیند. درباره این اصل در فصل‌های آتی سخن خواهیم گفت.

جمع‌بندی:

- دین در اصطلاح خاص خود به مجموع باورها و دستوراتی گفته می‌شود که از سوی خداوند و از طریق پیامبران به عنوان برنامه سعادت انسان به دست او رسیده است.
- باور به نبوت لازمه توحید است. این امر را از چند جهت می‌توان تبیین کرد:
- لازمه توحید در ربوبیت تکوینی، ربوبیت تشریعی و لازمه آن نیز ارسال پیامبران است.
- لازمه کمال مطلق پروردگار، فیاضیت او و لازمه فیاضیت، هدایت تکوینی و تشریعی انسانهاست.
- لازمه حکمت خداوند متعال آن است که برای بشری که علم و عقل محدود دارد، برنامه سعادت را ارسال کند.
- انسان برای حیات اجتماعی خود نیازمند برنامه کامل و ایده‌آل است و چنین برنامه‌ای با آزمون و خطا و عقل محدود انسانها محقق نمیشود.

برای مطالعه بیشتر:

آموزش عقاید، محمد تقی مصباح یزدی، درس بیست و دوم.

وحی و نبوت، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۷.

سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام.

گروهی از نویسندگان، راه و راهنماشناسی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، درس اول.

بعثت

قرآن کریم هنگام سخن گفتن از فروفرستادن پیامبران، تعبیر «بعثت» را به کار می‌برد. بعثت به معنای برانگیختن است. مرده‌ای که سال‌های کرخت و بی‌حرکت در گورستان آرمیده، با امر و قدرت الهی در قیامت برمی‌خیزد. این حالت را «بعث» می‌گویند. لطایفی در این کاربرد وجود دارد که تصویر ما از نبوت و رسالت نبی دقیق‌تر می‌شود. برخی گمان می‌کنند نبی فردی است که ناگهان از طرف خدا مأمور می‌شود دستوراتی را برای مردم بیاورد. او نیز بسته‌ای از معارف را دریافت کرده و برای مردم می‌خواند.

در حالی که قرآن کریم با این تعبیر قصد دارد این تصور را اصلاح کند. در جریان نبوت، دو تحول و خیزش رخ می‌دهد. نخست تحولی است که در باطن خود نبی به وجود می‌آید و تمام سرمایه‌هایی که خدا در وجود او به امانت نهاده بود، یکباره فعال می‌شود. این دگرگونی درونی به متن جامعه بشری نیز تسری می‌یابد و انقلابی در سطح جامعه ایجاد می‌کند. اگر پیامبر درون خود دچار تحول نشود، نمی‌تواند جامعه را متحول سازد.

پیامبران صرفاً مانند بلندگویی نیستند که پیام خداوند را به مردم برسانند و کنار بنشینند. بلکه هدف ایشان آن است که آموزه‌های وحی را در متن جامعه به طور عینی محقق سازند. این مأموریت عظیمی است و صبر، استقامت و انگیزه بالایی می‌طلبد که در امثال گاندی، سقراط و دیگر بزرگان تاریخ یافت شدنی نیست. پیامبران می‌کوشند جامعه جاهلی را نسبت به تاریکی‌های آن خودآگاه سازند، سپس آنان را متقاعد سازند که باید از این وضعیت تاریکی به نقطه نورانی توحید کوچ کنند. و برای اصلاح جامعه خویش هزینه بپردازند. همراه ساختن افرادی که به زندگی روزمره خو گرفته‌اند، به سمت اهداف متعالی و فراتر از سطح لذات دنیوی از دشوارترین بخش‌های نبوت است.

از مفهوم رستاخیز درونی پیامبران، تفاوت ایشان با دیگر مصلحان و دانشمندان تاریخ روشن می‌شود. پیامبر چونان حکیم فرزانه یا دانشمند نیست که گوشه‌ای بنشیند و علاقمندان به دانش از خرمن علوم او خوشه‌چینی کنند. پیامبر(ص) همچون شعله زیانه‌کشی است که سر از پا نمی‌شناسد و برای اصلاح جامعه هیچ لحظه‌ای را از دست نمی‌دهد.

همانطور که در مباحث توحید گذشت، انسان موحد نه تنها شرک را از وجود خویش دور می‌سازد بلکه نمی‌تواند در برابر شرک در جامعه نیز بی‌تفاوت بماند. هر اندازه باور به توحید در افراد شدت یابد، نسبت به شرک در جامعه حساس‌تر هستند.

انبیا که برترین موحدان تاریخ هستند، طاغوت‌های سیاسی و اقتصادی را مصادیق برجسته شرک می‌یابند. ایشان دریافته‌اند که اگر قرار است جامعه انسانی به جامعه‌ای موحد تبدیل شود، باید در درجه نخست با این مصادیق شرک مبارزه کرد. چراکه لازمه توحید، تحقق حاکمیت الهی در متن جامعه است. انبیا نه تنها برای موحد ساختن فرد فرد جامعه می‌کوشیدند، بلکه یقین داشتند که تا زمانی که هویت ساختاری جامعه یعنی نهادهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با شرک آلوده باشد و قدرت تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر در آنجا طاغوت بشری باشد، ایمان‌های فردی ره به جایی نخواهد برد. از اینرو برای مبارزه با طاغوت در سطح کلان جامعه می‌کوشیدند.

جامعه موحد، قوانین الهی را یگانه قانون شایسته برای فرمانبری می‌داند. مؤمنان تربیت یافته مکتب انبیا نیز به این باور رسیده‌اند که اطاعت لازمه عبودیت است. در نتیجه اطاعت از قدرت‌های طاغوتی ملازم با بندگی آنهاست و برای تحقق توحید باید هویت ساختاری جامعه با فرمانبری از خداوند همراه شود.

اهداف نبوت

اهداف انبیا را نمی‌توان و نباید مستقل از اهداف خلقت و کمال انسان لحاظ کرد. انبیا در مسیر مبارزه خویش اهداف متعددی را دنبال می‌کردند. برخی از این اهداف، نسبت به بقیه جنبه مقدماتی داشته است. لکن همگی آنها اضلاع مختلف کمال نهایی انسان را تأمین می‌کنند. فهم اهداف انبیا، از سویی سبب تحلیل دقیق‌تر حرکت ایشان می‌شود و از سوی دیگر برای کسانی که می‌خواهند حرکت ایشان را در جامعه فعلی بازسازی کنند، سودمند است.

۱- معرفت خداوند و راه سعادت انسان

همانطور که در برهان ضرورت نبوت گذشت، عقل و تجربه بشری نمی‌توانند کمال حقیقی انسان و راه سعادت او را تعیین کنند. از اینرو حکمت الهی مستلزم آن بود که راهی فراتر از ابزارهای عادی معرفت، برای هدایت ایشان بگشاید. با توجه به همین نکته نیاز به هدایت الهی یک نیاز همیشگی برای بشر است. نخستین انسان ساکن در زمین نبی الهی و هبوط وی به حیات زمینی همراه با هدایت الهی بود.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱

این خطاب خط کلی دین و نتیجه پیروی یا عدم پیروی از دستورات الهی را بیان می‌کند. خطاب مذکور اختصاص به حضرت آدم(ع) نداشت، بلکه همین مضمون نسبت به تمام انسانها نیز بیان شده است.

يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۲

۱. بقره: ۳۸؛ «گفتم: همگی از آن جایگاه، فرود آید! هر گاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند».

۲. اعراف: ۳۵-۳۶؛ ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید) کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می‌شوند. و آنها که آیات ما را تکذیب کنند، و در برابر آن تکبر ورزند، اهل دوزخند؛ جاودانه در آن خواهند ماند.

بنابراین نیاز به هدایت الهی از نخستین روز ورود انسان به زمین آغاز شده و تا واپسین لحظه زندگی او نیز ادامه خواهد داشت. در واقع نخستین هدف انبیا آن بود که برنامه سعادت انسانها را برای ایشان تبیین کنند. از این برنامه گاه با عنوان قانون الهی، گاه با عنوان دین یاد می‌شود.

۲- تزکیه و تعالی انسان

همانطور که در مباحث انسان‌شناسی گفته شد جایگاه اصلی انسان در هستی، خلافت الهی است و اولین تصویری که خداوند از انسان نزد ملائکه ترسیم کرد، خلافت او بود. اما توجه استقلالی حضرت آدم (ع) به بدن و امیال بدنی سبب هبوط وی از جایگاه رفیع او به حیات زمینی شد. بنابراین کمال انسان در گرو فراتر رفتن از سطح امیال و لذات حیوانی است. این امر نیازمند آن است که عظمت انسان در هستی به او فهمانده شود و یک یک صفات پست حیوانی و شیطانی از او زدوده و به فضایل اخلاقی آراسته شود. از اینرو یکی از اهداف مهم انبیا نیز همین بوده است که هویت اصلی انسان را به جامعه دنیازده و شهوت‌زده یادآوری و آنها را در رسیدن به این جایگاه یاری نمایند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۱

تشکیل نظام اجتماعی مرفه و برخوردار از لذات مادی نمی‌تواند هدف نهایی انسان باشد. مکاتبی که این نقطه را هدف خویش معرفی کرده‌اند، انسان را در سطح حیوان تنزل داده‌اند. از سوی دیگر چنین مکاتبی برای دوران پس از رسیدن به رفاه مادی، هیچ هدفی را نمی‌توانند معرفی کنند. لکن هدف انبیا تزکیه و پیراستن جامعه از رذیلت‌های حیوانی و شیطانی است و چون حرکت در این مسیر پایانی ندارد، هیچگاه افراد دچار رکود و رخوت نخواهند شد.

تزکیه یک فعالیت عملی است، این فعالیت عملی همچون هر فعالیت دیگری نیازمند شناخت و بینش صحیح است. تا زمانی که فرد هدف خلقت خویش را به درستی نشناسد، پرتگاه‌ها و لغزش‌گاه‌های مسیر را نداند، از نشانه‌ها و راه درمان بیماری‌های اخلاقی مطلع نباشد، نمی‌تواند تزکیه را کامل کند. بنابراین تزکیه نیازمند تعلیم صحیح است. با این وجود، تزکیه صرفاً با توصیف و نقل خوبی‌ها و بدی‌ها محقق نمی‌شود، بلکه نیازمند اقدام با برنامه و منسجم است. عمل کردن بدون معرفت، نه تنها سودمند نیست بلکه می‌تواند مضر باشد. از سویی تعلیم بدون تزکیه سودمند نیست و فرد را در حد رشد مفهومی متوقف می‌کند. و از سوی دیگر تزکیه بدون تعلیم صحیح، مانند حرکت کردن در خلاف جهت هدف است. هر اندازه تلاش و سرعت بیشتر شود، از هدف دورتر می‌شویم.

قرآن کریم این دو مفهوم را دوشادوش یکدیگر بیان کرده است، گاه تزکیه بر تعلیم مقدم شده است و گاه برعکس.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۱

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۲

۳- تشکیل حکومت

یکی دیگر از اهداف مهم انبیا تشکیل حکومت الهی بوده است. تشکیل حکومت از چند جهت حائز اهمیت است. نخست آنکه وجود قانون الهی برای اصلاح جامعه شرط لازم است ولی کافی نیست. بهترین قوانین نیز تا زمانی که اجرا نشوند نمی-توانند بشر را نجات دهند. به همین دلیل انبیا الهی غیر از ابلاغ وحی و تبیین برنامه الهی، به یک تشکیلات اجرایی منسجم احتیاج داشتند تا بتوانند برنامه‌های الهی را محقق سازند.^۴

از سوی دیگر همانطور که گفته شد نخستین اقدامات انبیا برای تحقق جامعه توحیدی مبارزه با مصادیق برجسته شرک در جامعه از جمله طاغوت سیاسی و اقتصادی بود. این طاغوت‌ها هرگز در برابر تعالیم انبیا سکوت نکرده و همواره دنبال از بین بردن یا حداقل متوقف کردن حرکت تربیتی انبیا بودند. اگر پیامبران از یک نظام حاکمیتی مقتدر برخوردار نباشند، نمی‌توانند دیگر اهداف تربیتی خویش را محقق سازند.

علاوه بر اینها، روش تربیتی انبیا با بسیاری از معلمان دیگر متفاوت بود. انبیا این حقیقت را دریافته بودند که برای تربیت و موحد ساختن افراد، بهترین کار آن است که جامعه و محیط زندگی افراد توحیدی شود به طوری که هر کس وارد آن می‌شود، خواه ناخواه به سمت ارزش‌های الهی رهنمون شود. فرصت اندک انبیا و موانع متعدد سیاسی اجتماعی بر سر آنها، سبب می-شد به جای آنکه بر تربیت دانه دانه افراد سرمایه‌گذاری کنند، به تشکیل «کارخانه انسان‌سازی» بپردازند. جامعه توحیدی که ساختار حاکمیتی و نهادهای آن به گونه‌ای است که افراد را به سمت تعالی سوق می‌دهد. تشکیل جامعه توحیدی هرچند زحمت و مشقت بیشتری نسبت به تربیت دانه دانه افراد دارد، اما تأثیر آن در درازمدت چندین برابر است. لذا یکی از اهداف مهم انبیا تشکیل نظام الهی بوده است. بر همین اساس روش فعالیت پیامبر(ص) در مکه با مدینه متفاوت بود. در مکه، سراغ

۱. آل عمران: ۱۶۴؛ خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

۲. بقره: ۱۲۹؛ پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی.

۴. امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ۲۵، ۷۲.

یک یک افراد می‌رفت و تلاش می‌کرد آنان را پرورش دهد. اما هنگامی که در مدینه قصد دارد جامعه نبوی را تأسیس کند، دغدغه ساختار توحیدی دارد. هدف اصلی ایشان برپاساختن یک کارخانه انسان‌سازی است.

انبیاء می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود بپروراند، تربیت کرد و بس. انبیاء می‌گویند دانه‌دانه نمی‌شود قالب گرفت، کارخانه باید درست کرد. انبیا می‌گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه‌ی یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشود و بس، فقط همین است و بس.^۱

و از آنجا که مهم‌ترین بخش در نظام اجتماعی، حاکمیت سیاسی است، انبیا آن را هدف برجسته خویش قرار دادند

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۲

اطاعت از پیامبر (ص) محدود به دستورات فردی وی نیست، بلکه تمام فرامین او در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را شامل می‌شود و لازمه این امر تشکیل حاکمیتی مقتدر و منسجم است.

۴- مبارزه با ظلم

در سایه این هدف مهم اهداف دیگر انبیا نیز معنا می‌شود. از جمله مبارزه با طاغوت و مظاهر ظلم. همانطور که گذشت لازمه توحید مبارزه با نمادهای اصلی شرک است. طاغوت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم را به اطاعت از خویش فراخوانده و آنها را به استعباد می‌کشاندند. از اینرو برجسته‌ترین مصادیق شرک در متن جامعه به شمار می‌روند. لذا انبیا وظیفه خود را مبارزه با ظلم و طاغوت می‌دانستند. در قرآن کریم مبارزه با طاغوت در کنار عبادت پروردگار بیان شده است که نشان از تلازم این دو با یکدیگر دارد.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ^۳

۵- اقامه قسط

به همین ترتیب شرط دیگر تشکیل نظام و حاکمیت الهی، برقراری عدالت اجتماعی و اقامه قسط است. از آنجا که بسیاری از مظاهر شرک در تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی متجسم می‌شود (به بخش دوم، آثار و نتایج ذهنی و رفتاری توحید مراجعه کنید) یکی از اهداف مهم انبیا برقراری عدالت اجتماعی است. همانگونه که اصلاح ساختار و تشکیل نظام تربیتی سالم، مؤثرتر از تربیت دانه دانه افراد است، در برقراری عدالت اجتماعی نیز تشکیل نظام اجتماعی عادلانه بسیار مؤثرتر از رفع

۱. مقام معظم رهبری، ۱۳۵۳/۷/۱۷.

۲. نساء: ۶۴؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود.

۳. نحل: ۳۶؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدا را یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید».

محرومیت از فرد فرد است. به عبارت دیگر با اصلاح ساختار و زدودن مظاهر شرک و تبعیض از نظام، عدالت اجتماعی سریعتر و مؤثرتر محقق می‌شود.

یکی از مفاهیمی که بیانگر هدف فوق است، مفهوم «اقامه قسط» است.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ^۱

در این آیه از اصطلاح «اقامه قسط» استفاده شده است. اقامه قسط با تحقق قسط مساوی نیست، همانطور که «اقامه نماز» با «نماز خواندن» یکسان نیست. منظور از اقامه نماز آن نیست که فرد نماز بخواند، بلکه مقصود آن است که حقیقت نماز را در متن جامعه احیا کند، به طوری که محوریت تعبد (که نماز شاخص آن است) در سراسر جامعه هویدا باشد. به همین ترتیب مقصود از اقامه قسط نیز اجرای عدالت در یک مورد یا ده مورد نیست، بلکه مقصود آن است که حقیقت عدالت در تمام عرصه‌های جامعه برجسته باشد. اجرای عدالت غیر از عدالت محوری است.

پیامبران نیز برای نفی طبقات اجتماعی که در آن تبعیض، ظلم، نابسامانی، نامردمی از جامعه و تبدیل آن به جامعه توحیدی که همه مردم بنده خدا باشند نه کس دیگر و آزاد از بندگی دیگر بندگان باشند، سراز پا نمی‌شناختند و مانند شعله‌ای سوزان، نقایص این تبعیضات را تذکر داده و برای رفع آن آرام و قرار نداشتند. جامعه دچار اختلاف طبقاتی از مسیری فطری و طبیعی خویش که هماهنگ با جهان است خارج شده و انبیا بر سر آنند که این جامعه را به مسیر خویش بازگردانند.^۲

از سوی دیگر با توجه به این آیه می‌توان نتیجه گرفت تمام پیامبران، نه فقط پیغمبر خاتم، با هدف محقق ساختن عدالت اجتماعی آمده‌اند و اگر دینی بر خلاف این مسیر گام بردارد روشن است دین الهی نیست یا تحریف شده است.

نکته مهم دیگر در این آیه آن است که قرآن فرموده است که انبیا، شخصاً برای برقراری قسط و عدل تلاش کنند و مردم صرفاً تماشاگر باشند. بلکه قرآن فرموده است «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» یعنی انبیا مردم را برانگیزانند تا ایشان اقامه قسط کنند. این امر نشان از ضرورت همراهی حداکثری مؤمنین با پیامبران دارد.

اولویت‌بندی اهداف انبیا

با معرفی اهداف یادشده این پرسش مطرح می‌شود که آیا این اهداف همگی در عرض یکدیگر هستند. یا اینکه می‌توان یکی را برخی را به عنوان اهداف میانی و مقدماتی و برخی را به عنوان اهداف نهایی معرفی کرد. در پاسخ به این پرسش باید گفت اهداف فوق در عرض هم نیستند. در بین اهداف انبیا، هدف نهایی رساندن جامعه به معرفت الله بوده است.^۳ بقیه امور از

۱. حدید: ۲۵؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲. مقام معظم رهبری، بیانات در تاریخ ۱۳۵۳/۷/۱۲.

۳. امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۶.

جمله تعلیم معارف، تزکیه و عمل صالح، تشکیل حکومت و ... مقدمه برای این هدف هستند. البته منظور از معرفت‌الله، صرفاً شناخت‌های مفهومی و ذهنی نیست؛ بلکه بالاترین سطح معرفت‌الله، علم حضوری و شهودی به خداوند است که خود مراتب مختلفی دارد. معرفت‌های مفهومی و بینشی همگی مقدمه هستند تا علم حضوری به خداوند، جان افراد جامعه را منور سازد.

الگوی رفتاری انبیا

در قرآن کریم حدود ۲۲۰۰ آیه درباره پیامبران موجود است. این حجم حدود یک سوم کل آیات قرآن است. قرآن کتابی هدایتگر و جاودان است و آیات آن راهنما برای تمام افراد از فرهنگ‌ها و زمان‌های مختلف است.^۱ از اینرو این میزان توجه قرآن به گزارش سیره پیامبران درخور توجه است. اگر این گزارش‌ها در تربیت و سعادت امت‌های پسین نقش جدی نداشت، در قرآن بیان نمی‌شد. با توجه به همین نکته شایسته است نوع نگاه خاص قرآن به انبیا و ابعاد آن که بر آن تأکید کرده است، واکاوی شود. تحلیل سیره انبیا در قرآن هم ابعاد معنوی و تربیتی دارد و هم الگوهای مؤثری برای نظام‌سازی معرفی می‌کند. این موضوع نیازمند چندین پژوهش مستقل است، لکن در این بخش به چند موضوع، به طور بسیار خلاصه و فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

تجسم توحید

همانطور که گذشت از مهم‌ترین اهداف خلقت و به دنبال آن در رأس فعالیت‌های پیامبران اقامه توحید است. زندگی زمانی به اصالت خویش نزدیک می‌شود که توحید در عقیده و عمل انسانها متجلی شود. یعنی انسان باور داشته باشد که همه هستی و قدرت‌ها از خداوند است و همه چیز به سمت او در حال حرکت هستند. و بر اساس این باور در زندگی خویش رفتاری می‌کند که حکایت از عبودیت او نسبت به پروردگار دارد. در حقیقت توحید در ظاهر و باطن زندگی او آشکار می‌شود. زندگی انبیا که کاملترین انسانها هستند نیز انعکاس اصل توحید در متن زندگی است. به عبارت دیگر سیره انبیا، همان ادب الهی است که تجلی توحید در رفتار است.

فَالْأَدَبُ الْإِلَهِيُّ - أَوْ أَدَبُ النَّبِيَّةِ - هِيَ هَيْئَةُ التَّوْحِيدِ فِي الْفِعْلِ.^۲

از سوی دیگر هدف اصلی هدایت پیامبران، توحید و مهمترین مانع بر سر راه این هدایت، شرک است. زیرا قرآن کریم، تنها عاملی که سبب از بین رفتن هدایت پیامبران می‌شود را شرک معرفی کرده است.

ذَلِكَ هَدَى اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَكَوْشَرُّكَوْا لِحَبِطٍ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳

در این آیه شرک، سبب حبط یا بی‌ثمر شدن کوششهای انبیا می‌شود. لکن تعلیم توحید منحصر به انتقال مفاهیم نیست. از پیش‌نیازهای یک تعلیم مؤثر آن است که معلم نسبت به آنچه می‌گوید عامل باشد. عدم انطباق میان سخن و رفتار معلم، حکایت از آن دارد که آنچه می‌گوید در جان وی تثبیت نشده است. این امر سبب اختلال در فرآیند تعلیم می‌شود. نمی‌توان

۱. در بخش‌های آینده درباره این موضوع به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۲. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۵۸.

۳. انعام: ۸۸؛ آن هدایت خدا است که هر که از بندگان خویش را بخواهد بدان هدایت می‌کند و اگر آنان شرک آورده بودند که می‌کردند حبط می‌شد.

انتظار داشت انسان ترسو، معلم شجاعت برای دیگران باشد. با توجه به همین اصل، انبیا برای موفقیت در اقامه توحید در سطح تاریخ، نخست حقیقت توحید را در جان و رفتار خود محقق می‌کردند. حقیقت توحید در تمام لایه‌های زندگی ایشان سرایت یافته بود تا آنجا که می‌توان وجود ایشان را تجسمی از توحید شمرد. یعنی اگر بخواهیم مصداقی عینی برای باورهای توحیدی بیابیم، باید به وجود انبیا اشاره کنیم. به همین ترتیب اگر بخواهیم اعمال ایشان را در قالب مفهوم گزارش کنیم، به کلمه توحید می‌رسیم.

انبیای الهی که حقیقت فقری خود و عظمت بی‌نهایت خداوند را درک کرده بودند، همواره در برابر خداوند رفتاری از سر تذلل و عبودیت محض داشتند. همچنین در ارتباطات با مردم نیز مکرر روح توحید و اینکه هر لحظه تحت تربیت و تدبیر حکیمانه خداوند هستن را یادآوری می‌کردند. به عبارت دیگر هدف تربیتی آن بود که انسانها را از تمرکز بر اسباب ظاهری خارج ساخته و بر مؤثر اصلی و مستقل عالم سوق دهند. روال رایج آنها این بود که نسبت به پروردگار خضوع در رفتار و خشوع قلبی داشتند. هرگاه یادی از آیات الهی می‌شد خضوع و رقت قلب پیدا می‌کردند و به سجده و گریه می‌افتادند و این امر حکایت از آن دارد که حالت فقر عبودی بر تمام لایه‌های وجود ایشان مستولی شده است.

حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا^۱

از دیگر جلوه‌های ادب ایشان در برابر پروردگار این بود که از نعمت‌های پاک خداوند استفاده می‌کردند و آن را مقدمه برای عمل صالحی که به محضر پروردگار می‌فرستند قرار می‌دادند. همچنین در زندگی خویش به آنچه خداوند برایشان مقدر کرده بود رضایت داشته و هیچگاه خود را به تکلف نمی‌انداختند.

پیامبران دسته‌بندی‌های اعتباری و کاذبی را که در جامعه رایجند، ابطال کرده و افراد بشر را به پیامبران الهی و کسانی که مخاطب پیامبران هستند تقسیم کردند. اساس این تقسیم بر آن است که هویت اصلی هر انسانی در نسبت با پیام الهی فهمیده می‌شود، یا آورنده پیام است یا مخاطب پیام خداوند. همگی آنها یک خالق و رب مشترک دارند و به همین دلیل باید بر گرد مدار تقوای الهی با یکدیگر تجمع کنند و اختلافاتی که ناشی از فرقه‌گرایی و حزب‌پرستی است کنار بگذارند، زیرا همگی اینها مصداقی از شرک هستند که باید ریشه‌کن شوند. بنابراین وحدت و رفع اختلافی که پیامبران الهی دنبال آن هستند، بر محوریت توحید است، نه رفع اختلافی موقت و از روی توافقی‌های ظاهری.

۱مریم: ۵۸؛ همان کسانی که خدا موهبتشان داده بود، از فرزندان آدم و از فرزندان آن کسانی که همراه نوح برکشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و آن کسانی که هدایت کرده و برگزیده بودیم، چون آیه‌های خدا بر ایشان خوانده می‌شد به حال گریه به خاک می‌افتادند و سجده می‌کردند.

پیامبران الهی شایسته‌ترین بندگان خداوند بودند، اما از آنجا که خود را در برابر پروردگار فقر محض می‌دانستند، در مواجهه با مردم هیچ امتیازی برای خویش نمی‌دیدند و به راحتی با ایشان نشست و برخاست می‌کردند. این ویژگی آنقدر مهم بود که قرآن کریم حداقل دو مرتبه از آن یاد کند.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ^۱

قرآن کریم با عبارات گوناگون به ادب پیامبران در برابر خداوند متعال اشاره می‌کند که به برخی از آنها به طور اختصار اشاره می‌کنیم. حضرت آدم (ع) با اینکه گناه نکرده بود و هبوط از بهشت نتیجه بی‌توجهی به امر ارشادی خداوند بود نه امر مولوی، با این حال خود را در برابر خداوند خاضعانه توبه و از وی درخواست آمرزش می‌کند.

قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲

همچنین در نوع گفتار حضرت نوح (ع) با خداوند نیز ادب بندگی وی آشکار است. حکم خداوند آن بود که مومنان نجات یافته ولی کسانی که ظالمند غرق خواهند شد.

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَاصْنَعْ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ^۳

بر همین اساس حضرت نوح (ع) درباره همسرش که کافر شده بود، وساطت و تقاضای نجات نکرد. اما فرزندش کافر به حضرت نوح (ع) نبود و ظاهراً تنها از فرمان او دال بر سوار شدن به کشتی سرپیچی کرده بود. چراکه اگر ایشان یقین به کفر فرزندش داشت نیز درباره او سکوت می‌کرد. حضرت نوح (ع) نمی‌دانست که آیا حکم الهی مبنی بر غرق شدن ظالمان شامل کفار می‌شود که در این صورت، فرزند وی که کافر نبود، نیز نجات می‌یافت یا اینکه منظور از ظالمان، همه کسانی بود که ظلم کرده بودند که در اینصورت فرزند وی از نجات‌یافتگان نبود. به همین دلیل بود که حضرت نوح (ع) در کمال ادب، خدا را با وصف ربوبیتش خواند، زیرا کلید ارتباط بندگان محتاج با خداوندشان همین عنوان «رب» است. جناب نوح (ع) به خداوند عرض کرد فرزند من نیز از اهل من است. اما چون نمی‌دانست که آیا او صلاحیت نجات دارد یا نه، تصریحی به این

۱. فرقان: ۲۰؛ پیش از تو پیغمبرانی نفرستادیم مگر آنها نیز غذا می‌خوردند و در بازار قدم می‌زدند. و نیز رک: فرقان: ۷.

۲. اعراف: ۲۳؛ گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحمان نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

۳. هود: ۳۶-۳۷؛ و به نوح وحی شد که مطمئن باش از قوم تو جز آنهایی که قبلاً ایمان آورده بودند هرگز ایمان نخواهند آورد، دیگر از این پس در باره آنچه می‌کنند ناراحت نباش. و زیر نظر ما آن کشتی کذابی را بساز، و از این پس دیگر در مورد کسانی که ستم کردند سخنی از وساطت مگو که آنان غرق شدنی هستند.

درخواست نکرد. از آنجا که نمی‌دانست آیا نجات فرزندش در چارچوب حکمت الهی به مصلحت هست یا نه، چنین خواهشی نکرده و یادآور شد که حکم الهی حقانیت دارد.

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَخْكُمُ الْحَاكِمِينَ»^۱

در گفتگوی حضرت ابراهیم (ع) با قومش نیز ادب و خضوع او در برابر خداوند موج می‌زند. او کلام خویش را با حمد و ستایش خداوند آغاز می‌کند. تمام شئون وجود خویش از ابتدای خلقت تا مرگ را وابسته به عنایت خداوند شمرده و خود را یکپارچه فقر و احتیاج معرفی می‌کند. لطف الهی است که مرا خلق و هدایت کرده است. وجود من و تمام اشیای دیگر و نیز تأثیر آنها وابسته به اراده الهی است. بنابراین اگر غذا و آب می‌خورم در حقیقت به اذن و اراده الهی است که سیر و سیراب می‌شوم. همچنین اگر مریض می‌شوم، اوست که مرا شفا می‌دهد، اوست که قدرت دارد مرا بمیراند و زنده کند. بنابراین من سراسر احتیاج به او هستم و در روز قیامت نیز امید دارم که خطاهایم را ببخشد. با اینکه تمام حوادث روزگار تحت اراده الهی است، اما ابراهیم (ع) در این آیات بیماری را به خود نسبت داد و شفا را به خداوند، تا نشان دهد فقط زیبایی است که از او صادر می‌شود.

تجلی دیگر ادب حضرت ابراهیم (ع) این بود که او هنگام درخواست از خداوند به زخارف دنیوی توجه نکرد، بلکه نعمت-های حقیقی خداوند یعنی دین، هدایت و ملحق شدن به صالحین را از او طلب کرد. ادب توحیدی ابراهیم (ع) در نوع نگاه او به فرزند نیز آشکار می‌شود. وی هنگامی که از خداوند می‌خواهد فرزندش را به او عطا کند، این خواسته دنیوی را به بیان الهی و مرتبط با رضای خداوند، بازگو می‌کند و می‌گوید خدایا فرزندش را از صالحین به من بده.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ^۲

ادب دیگر ابراهیم (ع) این بود که درخواستهای خویش را مقرون به بعد الهی می‌کرد. مثلاً اگر از خداوند می‌خواست مکه را سرزمینی امن قرار دهد، به این جهت بود که بندگان خدا بتوانند در آن عبادت کنند. یا اگر می‌گفت فرزندانم را در بیابانی خشک ساکن کردم، برای این بود که نماز به پایدارند.^۳

۱. هود: ۴۷؛ نوح پروردگارش را ندا کرد و گفت: ای پروردگار من پسر من از خاندان من است، و به درستی که وعده تو حق است و تو احکم الحاکمین، و حکمت متقن‌ترین حکم است.

۲. صافات: ۱۰۰.

۳. ابراهیم: ۴۱؛ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ. رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ. رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ»

ابراهیم(ع) در خواسته‌های خود اسماء الهی مرتبط با درخواست خویش را بیان می‌کرد. همچنین در تمام دعا‌های خویش از کلمه «رب» استفاده می‌کرد زیرا می‌دانست که ربوبیت، سبب اتصال بنده و خداوند و کلید همه درخواست‌هاست.

حضرت اسماعیل(ع) نیز در سخن خویش هم ادب نسبت به پدرش را رعایت نموده و هم ادب ربوبی را کامل کرده است. پس از آنکه حضرت ابراهیم(ع) خواب خود را برای فرزندش نقل کرد و نظر او را پرسید، اسماعیل(ع) پاسخ داد هر آنچه بر آن مأمور شدی انجام بده. اسماعیل پاسخ نداد «نظر من چنین است» تا نشان دهد در برابر پدر، نظری ندارد. او به دلیل ادب توحیدی در مقابل خداوند جمله خویش را چنین پایان داد «اگر خدا بخواهد من از صابرین خواهم بود» زیرا می‌دانست هیچ استقلالی از خداوند ندارد. به همین دلیل حتی صبر و عدم اعتراض خود را هم منوط به اراده الهی دانست.^۱

در سخنان حضرت یعقوب(ع) نیز ادب توحیدی آشکار است. او در اوج غم و اندوه نیز به یاد خدا بود و فرمود حزن و شکایت خود را به خداوند خواهم برد.^۲ یعنی در تمام حرکات و سکنت خویش مستغرق در یاد الهی بودند. با وجود مراجعه ظاهری به اسباب و وسائط مادی، هیچکدام از آنها را مستقل از خداوند نمی‌دیدند.

قرآن کریم در نقل سخنان حضرت یوسف(ع) نیز ادب او در برابر خداوند را یادآور می‌شود. وی در برابر تهدید همسر عزیز مصر، گفت زندان برای من بهتر است. زیرا از گناه و فحشا متنفر بود و به همین دلیل زندان را ترجیح داد. در زندان نیز هنگام گفتگوی با زندانیان، حاکمیت مطلق خداوند را متذکر شد و فرمود: هیچ حکمی جز حکم خداوند در هستی نیست.^۳

تجلی دیگر ادب حضرت یوسف(ع) سخنان وی هنگام ملاقات با پدر و مادر و برادرانش است. در آن هنگام پدر و مادرش را به تخت نشاند و پس از آن یکسره الطاف و محبت‌های خداوند را یادآوری کرد. او گفت که خداوند با مهربانی او را از زندان خارج کرده و پروردگار او لطیف و علیم و حکیم است. یوسف در شرایطی که سالها پدر و مادرش را ندیده بود و در اوج احساسات و عواطف بود و از سوی دیگر در بالاترین مناصب ظاهری حکومت قرار داشت، فقط از اراده خداوند و نعمت‌های او سخن گفت. او در میان سخنانش یکباره روی صحبت را از پدر و مادرش گرداند و شروع به مناجات با پروردگار خویش کرد. گویی اصلاً ایشان را نمی‌شناسد و غرق در یاد و گفتگوی خداوند است. یوسف(ع) به خدایش عرض کرد که تو بودی که ملک و علم تأویل را به من آموختی، تو خالق و مدبر زمین و آسمانی. هستی هیچ استقلالی از خود ندارد، تو ولی

وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ. رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ. رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ.

۱. صافات: ۱۰۲؛ فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ، فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا آدَمُ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَجِدْ لِرَبِّكَ إِنَّ شَاءَ اللَّهِ مِنَ الصَّابِرِينَ.

۲. یوسف: ۸۶؛ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ خُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

۳. یوسف: ۴۰؛ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.

و سرپرست همه موجودات از جمله من هستی. بعد از این سخنان، تنها درخواست حضرت یوسف (ع) از خداوند آن است که او را در حریم تسلیم خداوند باقی بدارد و در همین حال بمیراند و به صالحین ملحق گرداند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَتَهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ وَرَفَعَ أَبْوَتَهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَهْلَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْتُ رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ^۱

قرآن کریم فرازهای مختلفی از ادب پیامبران الهی همچون حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع)، حضرت زکریا (ع)، حضرت شعیب (ع) و حضرت محمد (ص) بیان کرده است. همچنین جلوه‌هایی از ادب توحیدی که در گفتگوی با قوم خویش از طرف خداوند داشتند نیز در قرآن منعکس شده است که به دلیل مفصل بودن، از بیان آن خودداری می‌کنیم.^۲

برای مطالعه بیشتر رک:

- سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۲۵۶-۳۰۲
- محمدرضا عابدینی، سیره تربیتی انبیا در قرآن، (حضرت آدم (ع))
- محمدرضا عابدینی، سیره تربیتی انبیا در قرآن، (حضرت نوح (ع))
- محمدرضا عابدینی، سیره تربیتی انبیا در قرآن، (حضرت ابراهیم (ع))

۱. یوسف: ۹۹-۱۰۱؛ و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت، و گفت: «همگی داخل مصر شوید، که انشاء الله در امن و امان خواهید بود!» و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی بخاطر او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد صاحب لطف است؛ چرا که او دانا و حکیم است! پروردگار! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی، و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی! ای آفریننده آسمانها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرما.

۲. جهت اطلاع از این بحث رک: سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۵۶-۳۰۲.

گام‌های انبیا در تربیت جامعه

از پرسش‌های مهمی که بشر امروز برای تحول اجتماع خویش به آن نیازمند است و فعالان فرهنگی و مصلحان جامعه دنبال یافتن پاسخی برای آن هستند، آن است که با توجه به تفاوت اقلیمی، فرهنگی، زمانی، نژادی و ... در میان مخاطبان انبیا، آیا می‌توان به اصولی مشترک در میان آنها دست یافت؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، مهم‌ترین اقدام انبیا در تحول یک جامعه شرک‌آلود چه بود؟ نخستین اقدام و نقطه عزیمت پیامبران چه بود؟ آیا ایشان بر تصحیح نگرش‌ها و شناخت‌ها تکیه کردند یا اصلاح اعمال و رفتارها یا هر دو را همزمان دنبال کردند؟ آیا انبیا برای اصلاح جامعه میان نخبگان و عموم مردم، تقدم و تأخیری قائل بودند یا اینکه اصلاح از هر دو گروه به شکل موازی آغاز شد؟ انبیا برای اصلاح جامعه، چه میزان به جایگاه نهادها و ساختارهای اجتماعی توجه داشتند؟

پاسخ تفصیلی به تک تک این سوالات در این فرصت کوتاه ممکن نیست، لکن به طور مختصر می‌توان گفت انبیا اصولی مشترک دارند ولی نمی‌توان مدعی شد تمام اقدامات آنها برای تغییر سبک زندگی و نگرش مردم یکسان بوده است. به لحاظ عقلانی نیز نمی‌توان روش واحدی برای جوامع متفاوت قائل شد. بلکه می‌توان اهداف و سیاست‌های مشترکی را شناسایی کرد که با توجه به اقتضائات محیطی و فرهنگی، قالب‌های اجرایی متناسب می‌یافته است.

قرآن کریم نخستین گام در تحول جامعه را مسائل بنیادی و زیربنایی مانند توحید و معاد می‌داند. پیامبر در نخستین گام

خویش فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِبُوا»^۱

با وجود آنکه جامعه آن زمان مشکلات رفتاری زیادی همچون رباخواری، شراب‌خواری، زنده به گورکردن دختران و ... داشت، شاید لازمه مصلحت اندیشی پیامبر (ص) آن بود که بر این مسائل بنیادی تأکید نکند و آن را به فرصتی دیگر واگذارد. اما پیامبر (ص) معتقد بود هر تغییری در رفتار اگر مسبوق به تغییر نگرش و باور افراد نباشد، تحول ماندگاری نیست. انبیا دنبال تحولات پایدار و ریشه‌ای بودند و این امر نمی‌تواند در حد تغییر رفتار و آداب و رسم و رسوم محدود بماند. تغییراتی که در رفتار برخی مسلمانان، پس از رحلت پیامبر (ص) مشاهده شد، ناشی از بی‌توجهی به مسائل بنیادین بود. کسانی که تعالیم بنیادین اسلام را دریافت نکرده و فقط برخی رفتارهایشان تغییر کرده بود، پس از رحلت پیامبر (ص) به رفتارهای غیرالهی بازگشتند.

با توجه به همین قاعده، پیامبران مسئله اصلی را توحید دانسته و دیگر مسائل را موضوعات فرعی. ایشان ایمان مطلوب را ایمانی برخاسته از معرفت و بصیرت می‌دانستند و با گرویدن‌های بدون مبنا و افزایش کورکورانه پیروان مخالف بودند. البته همانطور که در مباحث خداشناسی گفتیم، مقصود از توحید، صرفاً مرور اصطلاحات و مفاهیم کلامی نیست، بلکه انبیا به دنبال اقامه توحید و حذف مصادیق شرک از درون افراد و لایه‌های جامعه بودند. حقیقت توحید نیز متوقف بر باور به

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

خالقیت خدا نبوده است، بلکه توحید در ربوبیت تکوینی و تشریعی که نتیجه آن توحید عبادی و توحید در اطاعت بود، را نیز دربرمی گرفت.

درباره مخاطبان انبیا باید گفت اقشار مختلف مردم مخاطب دعوت عمومی پیامبران بودند. اما در مواردی که حاکمیت‌های طاغوت مانع اصلاح جامعه بودند، انبیا اهتمام خود را بر مقابله با ایشان قرار می‌دادند. بنابراین با توجه به اینکه آیا در جامعه هدف، حکومت باطلی سیطره داشت یا نه، نوع برخورد متفاوت بود. به همین ترتیب سبک دعوت پیامبران، منحصر بر نخبگان نبوده است، بلکه از ایشان برای بسیج دیگر نیروها و همراه ساختن توده‌های مردم بهره می‌گرفتند.

مخالفت با پیامبران

همانطور که گذشت هدف اصلی انبیا، گسترش توحید در متن جامعه بود که این اصل، نفی طاغوت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به دنبال داشت. همین مسئله سبب شد برخی سردمداران طاغوت، به مخالفت با ایشان برخیزند. در یک تقسیم کلی می‌توان مخالفان انبیا را به دو دسته پیشرو و پیرو تقسیم کرد. گروه‌های پیشرو که خواص و افراد تأثیرگذار جامعه بودند، خود به چهار دسته منشعب می‌شدند:

۱- حاکمان مستبد: دانستیم که انبیا گسترش توحید را از راه مبارزه با ساختارهای حاکمیت ممکن می‌دانستند. به همین دلیل یکی از مهم‌ترین مخالفان پیامبران حاکمان مستبد بودند که موقعیت خویش را در خطر می‌دیدند. امثال فرعون و نمرود زودتر از دیگران نتیجه «لا اله الا الله» را دریافته بودند و می‌دانستند لازمه توحید مدنظر انبیا، به خطر افتادن حاکمیت مادی ایشان است. قرآن کریم از این گروه به طاغوت یاد کرده است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ^۱

۲- سودجویان از اختلاف طبقاتی: دومین مخالفان انبیا کسانی بودند که از وجود اختلاف‌های فرهنگی و طبقاتی در لایه‌های جامعه سود می‌بردند. این گروه، دعوت انبیا بر توحید و محوریت کرامت افراد بر اساس تقوا، و نفی امتیازهای اجتماعی را در تعارض با منافع اجتماعی و مرجعیت خویش می‌دیدند. قرآن این گروه را (ملا) می‌نامد.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۲

۳- ثروت اندوزان: دسته سوم از مخالفان انبیا، ثروت اندوزان بودند که با عدالت اقتصادی مطلوب پیامبران مخالف بودند. قرآن کریم ایشان را (مترفین) می‌نامد.

۱ نحل: ۳۶؛ میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت کناره‌گیری کنید. بعضی‌شان را خدا هدایت کرد و بعضی دیگرشان ضلالت برایشان مقرر گشت.

۲. اعراف: ۶۶؛ بزرگان قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را دستخوش سفاهت می‌بینیم، و از دروغ‌گویان می‌پنداریم.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَقُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ^۱

۴- رهبران فکری باطل: چهارمین دسته از مخالفان پیامبران کسانی هستند که در جامعه مرجعیت فکری یافته بودند و مردم باورها و سبک زندگی خویش را از ایشان می‌آموختند. فرهنگ الهی انبیا، هم باورهای رایج را ابطال می‌کرد و هم با سبک زندگی موجود تقابل داشت. به همین دلیل این افراد که تا کنون خود را مؤثر در جامعه و محل مراجعه و مشورت دیگران می‌دیدند، از حرکت پیامبران احساس خطر می‌کردند. قرآن کریم این گروه را احبار و رهبان نامیده است.

إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ^۲

ریشه‌های مخالفت با انبیا

به دنبال این گروه پیشرو، مردمانی بودند که از خود قدرت تشخیص و اراده مستقل نداشتند، و به راحتی تحت تأثیر عملیات روانی، تهدید و تطمیع گروه‌های مرجع قرار می‌گرفتند و راه خویش را از انبیا جدا می‌کردند.

به طور کلی می‌توان ریشه این مخالفت‌ها را در چند عامل جستجو کرد:

۱- استکبار درونی: در تحلیل نافرمانی شیطان در بحث انسان‌شناسی گذشت که نخستین مخالفت با خداوند بر اساس استکبار بود و این رذیله در بیشتر گناهان و مخالفتها با دعوت الهی استمرار دارد. قرآن کریم در چندین مورد همین روحیه تکبر و خودبرتربینی را عامل مخالفت با پیامبران معرفی کرده است:

۱. سبأ: ۳۴-۳۵؛ ما به سوی هیچ قریه‌ای بیم‌رسان نفرستادیم، مگر آنکه عیاش‌های آن قریه گفتند: ما به آنچه شما به تبلیغش مامور شده‌اید کافریم.

و نیز گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم، و هرگز عذاب نمی‌شویم.

۲. توبه: ۳۴؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (متوجه باشید که) بسیاری از احبار و رهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا جلوگیری می‌کنند و کسانی که طلا و نقره گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذاب دردناکی بشارتشان ده.

سَاصْرِفْ عَنْ آيَاتِنَا الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ
إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَذَابِ يُتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ^۲

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبِيرٌ^۳

أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ^۴

در آیه نخست (اعراف: ۱۴۶) به این حقیقت اشاره شده است که اگر مسیر حق را بدانند نیز از آن رویگردان می‌شود، این به دلیل تأثیر تکوینی تکبر است. تکبر سبب آن می‌شود که خداوند چهره متکبر را از آیات الهی برگرداند.

۲- پیروی از هوای نفس: در مباحث انسان‌شناسی گذشت که پس از توجه استقلالی آدم به بدن و امیال بدنی، که سبب هبوط وی از بهشت شد، شیطان همواره از این میل انسان به بعد مادی و زمینی استفاده کرده است. یکی از علل مخالفت با انبیای الهی نیز آن بوده است که ایشان به دنبال آن بودند که انسان را از توجه استقلالی به بدن و امیال مادی رفعت داده و او را به هویت اصیل خویش خودآگاه سازند. به همین دلیل بسیاری از انسانها که به هواهای نفسانی خویش انس گرفته بودند، این دعوت را منافی امیال خویش دیده و با آن مخالفت می‌کردند.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ^۵

قرآن کریم در یک آیه به دو عامل استکبار و هوای نفس اشاره کرده است:

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ^۶

۱. اعراف: ۱۴۶؛ و کسانی را که در این سرزمین بنا حق تکبر می‌کنند از آیه‌های خویش منصرف خواهم کرد که هر آیه‌ای ببینند بدان ایمان نیارند اگر راه کمال ببینند آن را پیش نگیرند، و اگر راه ضلال ببینند آن را پیش گیرند.

۲. اعراف: ۷۶؛ کسانی که استکبار داشتند به پیامبران گفتند ما به آنچه شما مومن هستید، کافریم.

۳. غافر: ۵۶؛ بدرستی کسانی که بدون هیچ دلیلی که از ناحیه خدا در دست داشته باشند در آیات خدا جدال می‌کنند هیچ انگیزه‌ای به جز کبر درونی ندارند.

۴. صافات: ۳۵؛ این طور بودند که وقتی لا اله الا الله برایشان گفته می‌شد کبر می‌ورزیدند.

۵. مائده: ۷۰؛ هر آینه و به تحقیق ما از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم و بسویشان پیغمبرانی فرستادیم، هر وقت پیغمبری حکمی که مخالف با هوای نفسشان بود بر ایشان آورد عده‌ای را تکذیب کردند و عده‌ای را به قتل رسانیدند.

۶. بقره: ۸۷؛ هر وقت رسولی بسوی شما آمد و کتابی آورد که باب میل شما نبود استکبار ورزیدید و طائفه‌ای از فرستادگان را تکذیب نموده و طائفه‌ای را بقتل رساندید.

قرآن در کنار این دو عامل، ریشه‌های اخلاقی و فکری دیگری را نیز برای مخالفت با پیامبران معرفی کرده است که به برخی از عناوین آن اشاره می‌شود: حجاب قلب^۱؛ تعصبات قومی و تقلید کورکورانه^۲، قساوت قلب^۳ و ...

مخالفان پیامبران راه‌های پرشماری برای تضعیف حرکت انبیا پیش گرفتند. از تمسخر و تحقیر گرفته تا تهمت‌های ناروا همچون مجنون و ساحر، تهدید و تطمیع و قتل انبیا. اما پس از بعثت انبیا، افراد متعددی که آموزه‌های ایشان را نافی منافع شخصی و دنیوی خویش می‌دیدند، کوشش کردند مسیر دعوت توحید را تغییر دهند. از این‌روی شروع به تحریف تعالیم انبیا کردند و به تدریج برخی آموزه‌های شرک‌آلود در باورهای پیروان انبیا رسوخ کرده و به عنوان بخشی از سخنان ایشان معرفی شد. تصویر جسمانی از خدا و صفات او، تثلیث، اندیشه حلول، نظریه مرگ فدی‌ه‌وار عیسی (ع)، بی‌نیازی برخی اقوام از تشریع و تعبد نسبت به دستورات الهی و ... شماری از آنهاست.

میزان کامیابی پیامبران

یکی دیگر از پرسش‌های جدی درباره حرکت انبیا، میزان موفقیت ایشان است. با وجود اینکه بسیاری از مردم به ایشان ایمان نیاوردند، و بسیاری از پیامبران موفق به تشکیل حکومت نشدند، آیا می‌توان ایشان را موفق دانست؟

در پاسخ به این پرسش مهم باید به چند نکته همزمان توجه کرد:

۱- ابتدا باید بدانیم هدف پیامبران چه بوده تا معلوم شود چه میزان در دستیابی به این هدف کامیاب بوده‌اند؟ آیا هدف پیامبران این بوده است که همه انسانها به زور و به هر قیمتی ایمان بیاورند و صالح باشند؟ یا اینکه هدف ایشان آن بوده است که دو خط حق و باطل را برای انسان تبیین کنند، آثار و نتایج هر کدام را نشان دهند، باطل را از پشت نقاب بیرون کشانده و چهره حقیقی آن را برای جامعه نمایان سازند، قوه عقل انسانها را پرورش دهند تا بتوانند خودشان مسیر حق را انتخاب کنند؟ اگر اولی باشد، پیامبران موفق نبوده‌اند، و اگر دومی باشد، ایشان موفق بوده‌اند.

۲- گفتیم حرکت انبیا، حرکتی تکاملی و شبیه دو امدادی بوده است. هر نبی می‌کوشد جامعه را به بلوغی برساند که امکان حضور و اقامه معارف توسط پیامبر بعدی فراهم باشد. همانند آموزگاری که دانش‌آموزان را آماده ورود به کلاس بعدی می‌کند. ممکن است معلم کلاس اول بعد آنکه دانش‌آموزان به کلاس دوم رفتند، جان خویش را از دست بدهد و به همین ترتیب معلم کلاس دوم پس از قبولی دانش‌آموزان و ورود به کلاس سوم جان خود را در این راه از دست بدهد. پس از چند سال که دانش‌آموزان به قله دانش و فرهنگ رسیدند، هیچکدام از معلمان نیستند. ولی نمی‌توان گفت ایشان ناکام مرده‌اند.

۱. بقره: ۷، ۸۸.

۲. آل عمران: ۷۵؛ بقره: ۱۷۰؛ مائده: ۱۰۴؛ لقمان: ۲۱؛ صافات: ۶۸-۶۹؛ شعراء: ۷۴؛ زخرف: ۲۲؛ اعراف: ۶۰؛ احزاب: ۶۷.

۳. انعام: ۳؛ مائده: ۱۳.

انبیا آمدند یک موجودی را که در حد حیوان نیز نمی‌توانست راه و چاه را بشناسد، موجودی که غریزه هم در او آنقدر توانا و راهگشا نبود،... در سطح یک موجودی رسانند که فرشتگان آسمان هم باید از او بیاموزند. بشر را از حسیض توحش و نادانی، آوردند در حد یک انسان متمدن که اگر بخواهد بر طبق تعلیمات آنها عمل کند، عالی‌ترین، زیباترین، شیواترین جلوه‌های خلقت در زندگی او بروز خواهد کرد. (مقام معظم رهبری، ۱۳۵۳/۷/۱۶)

۳- توفیق ظاهری انبیا در دستیابی به اهداف، تا حد زیادی وابسته به صبر و استقامت مومنان همراه اوست. برنامه پیامبر این است که مردم را به بلوغی برساند که فرهنگ طاغوتی و شرک‌آلود را کنار زده و فرهنگ توحیدی را حاکم سازند. انجام این مأموریت نیازمند پایداری مؤمنان است. امتهایی که قصد دارند، حرکت ماندگاری انجام دهند باید اولاً به رسالت خویش ایمان داشته باشند، ثانیاً در راه تحقق این هدف، استقامت بورزند. تن‌آسایی، بی‌تفاوتی و راحت‌طلبی با چنین هدفی سازگار نیست. تاریخ پیامبران نیز این مدعا را تأیید می‌کند که امت‌هایی در راه اهداف خویش، صبوری و استقامت داشتند، بهتر توانستند فضای جامعه و ساختارهای آن را متحول سازند و در برابر، مردمانی که اهل بهانه‌جویی، راحت‌طلبی و فرار از مسئولیت بودند، نتوانستند از رهبری بهترین انسانها برای نجات خویش استفاده کنند.

جمع‌بندی:

- بعثت به معنای انقلاب و رستاخیزی است که ابتدا در درون جان پیامبر رخ میدهد و سپس به متن جامعه کشیده میشود.
- پیامبران شبیه مصلحان، حکما و معلمان نیستند. همچنین پیامبران تنها بلندگویی برای انتقال وحی نیستند، بلکه موظفند حقیقت وحی را در اعماق جان جامعه رسوخ دهند و در این راه لحظه‌ای از پا نمی‌نشینند.
- قرآن کریم معرفت خداوند، تزکیه، تشکیل حکومت، مبارزه با ظلم و اقامه قسط را به عنوان اهداف انبیا معرفی کرده است.
- در میان اهداف انبیا، معرفت حضوری به خداوند در صدر اهداف است و بقیه مقدمه آن هستند.
- سیره انبیا تحقق عینی توحید در متن جامعه است.
- پیامبران در اصلاح یک جامعه، تثبیت حقیقت توحید را مدنظر داشتند و لازمه این توحید، معرفت و بصیرت جامعه است. هیچ اصلاحی بدون معرفت ممکن نیست.
- حاکمان مستبد، ثروت اندوزان و سودجویان از اختلاف طبقاتی مهمترین مخالفان انبیا بودند.
- استکبار درونی و پیروی از هوای نفس مهمترین دلایل مخالفت با پیامبران بود.

برای مطالعه بیشتر رک:

- سیدعلی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسات ۱۹-۲۲.
- رک: عبدالله محمدی، مبانی اسلام و غربی سبک زندگی، فصل آخر.

عصمت پیامبران

عصمت به معنای ملکه‌ای درونی است که انسانها را از خطا و گناه بازمی‌دارد. بنابراین عصمت پیامبران را در دو ساحت مصونیت از خطا و اشتباه و مصونیت از گناه می‌توان بحث کرد. مقصود از مصونیت از خطا و اشتباه آن است که پیامبران در دریافت محتوای وحی الهی و نیز فهم و ابلاغ آن دچار خطا یا فراموشی نمی‌شوند و تعمداً نیز آن در آن تغییری ایجاد نمی‌کنند. با توجه به همین اصل می‌توان اطمینان یافت که وحی در مسیری که از علم الهی یا بیان به مردم پیموده است، دچار هیچ تحریف و تغییری نمی‌شود.

اثبات عصمت پیامبران

عصمت انبیا، از لوازم توحید و صفات خداوند است. خداوند متعال عالم، حکیم و قادر است. امکان خطا و اشتباه در پیامبران با صفات سه‌گانه یادشده در تعارض است. به همین دلیل لازمه باور به کامل مطلق بودن خداوند، باور به عصمت انبیا نیز هست. زیرا منشأ خطا و اشتباه در انبیا یکی از این اقسام است: یا خداوند نمی‌داند که پیامبر او دچار خطا یا فراموشی می‌شود که این امر با علم او ناسازگار است. یا خداوند نمی‌خواهد وحی الهی بدون کم و کاست به بندگان برسد و به خطا و تحریف در وحی راضی است که این امر با حکمت الهی در تضاد است و یا اینکه خداوند می‌خواهد وحی را مصون از خطا به بندگان برساند، ولی قدرت بر این کار ندارد که این حالت نیز با قدرت الهی سازگار نیست. بنابراین لازمه اعتقاد به صفات الهی آن است که معتقد باشیم پیامبران هیچ خطا و اشتباه عمدی یا سهوی در دریافت، فهم و ابلاغ حقیقت وحی ندارند. از سوی دیگر امکان خطا و اشتباه در وحی با فلسفه نبوت در تعارض است. یکی از فلسفه‌های ضرورت نبوت، دستیابی انسانها به منبعی خطاناپذیر از معرفت (علم الهی) است. اگر پیامبران معصوم نباشند و امکان خطا و اشتباه در وحی وجود داشته باشد، هدف اصلی از نزول پیامبران نقض می‌شود که این امر هم با حکمت الهی سازگار نیست. همین استدلال امکان خطا در دیگر مراحل نزول وحی را نیز نفی می‌کند. بر همین اساس می‌توان به عصمت فرشتگان و وسائط وحی معتقد شد.

عصمت پیامبران جایگاه ویژه‌ای در مباحث اعتقادی دارد، زیرا این اصل صرفاً بیانگر یکی از باورهای دینی مسلمانان نیست، بلکه حلقه اتصال معرفت‌شناختی میان مبانی برهانی دین و نظام نقلی دین نیز هست. همانطور که در بخش نخست اشاره شد، بخشی از باورهای دینی به کمک برهان عقلی و بدون نیاز به هیچ امر دیگر اثبات می‌شود. برای نمونه باور به وجود و صفات خدا، ضرورت نبوت و برخی صفات پیامبران بدون نیاز به متون دینی نیز قابل اثبات هستند. اما بسیاری از معارف اعتقادی، اخلاقی و فقهی مسلمانان از راه نقل به دست آمده است. زمانی می‌توانیم به این معارف اطمینان کامل داشته باشیم که از نظر معرفت‌شناختی اعتبار آنها را اثبات کرده باشیم. این هدف با توجه به اصل عصمت پیامبران محقق می‌شود. باور به عصمت، پل ارتباطی میان نظام برهانی و نظام نقلی دین است و به کمک آن تمام متون معتبر دینی با واسطه به بدیهیات عقلی منتهی می‌شوند. به همین دلیل مسئله عصمت، نقشی بی‌بدیل در دستگاه اعتقادی اسلام دارد.

اما ساحت دوم عصمت به مصونیت از گناه مرتبط است. شیعیان معتقدند تمام پیامبران از هنگام تولد تا پایان عمر از تمام گناهان معصوم هستند. این ساحت از عصمت با کمک آیات و روایات معتبر اثبات می‌شود. پس از آنکه عصمت انبیا از خطا

و اشتباه اثبات شد، می‌توان به قرآن و سخنان پیامبر اطمینان کامل یافت. آیات متعددی از قرآن کریم دلالت بر عصمت پیامبران از گناه دارند. در اینجا به سه آیه اشاره می‌کنیم:

قرآن از زبان شیطان بیان می‌کند که او هیچ دسترسی به «مخلصین» ندارد، تا بتواند در آنها نفوذ کند.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^۱

طبق این آیه شیطان امکان نفوذ و اثرگذاری در میان «مخلصین» را ندارد. ایشان کسانی هستند که خدا ایشان را خالص ساخته و از کارهای زشت و انحرافات مصون داشته است. قرآن، پیامبران الهی را «مخلص» معرفی کرده است. مثلاً درباره حضرت یوسف می‌فرماید:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۲

همچنین درباره حضرت موسی (ع) نیز از عبارت «مخلص» استفاده شده است:

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا^۳

نیز حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب، خالص‌شدگان پروردگار معرفی شده‌اند:

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَنْبِيَاءِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ^۴

در برخی آیات دیگر بیان شده است که خداوند، پیامبر اسلام (ص) را تقویت و تأیید می‌کرد تا از خطا و گناه مصون باشد.

وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ ذَرْئًا قَلِيلًا ذَا لَذَّةٍ لَكَ ضَعِيفَ الْحَيَاةِ وَضَعِيفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْهَا نَصِيرًا^۵

۱. حجر: ۳۹-۴۰؛ گفت: پروردگارا بخاطر اینکه اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می‌دهم در نظر آنان، و هر آینه همگیشان را اغواء می‌کنم؛ مگر بندگان مخلصت را.

۲. یوسف: ۲۴؛ وی یوسف را قصد کرد یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود قصد او کرده بود، چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان خالص شده ما (مخلصین) بود.

۳. مریم: ۵۱؛ در این کتاب موسی را یاد کن که وی و مخلص بود.

۴. ص: ۴۵-۴۶؛ و به یاد آور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که مردانی نیرومند و بینا بودند. ما آن را به خصلتی خالص که همان یاد آخرت باشد خالص و پاک کردیم.

۵. اسراء: ۷۴-۷۵؛ و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به مشرکین نامبرده اندک تمایل و اعتمادی کنی.

که در این صورت کیفر این عمل را به تو می‌چشانیدیم و عذاب تو را در دنیا و آخرت مضاعف می‌کردیم، آن گاه از قهر و خشم ما هیچ یآوری بر خود نمی‌یافتی.

قرآن، در آیه تطهیر پیامبر و اهل بیت او را از هر نوع رجس و آلودگی پاک و مبرا می‌داند. طبق این آیه هیچ نوع آلودگی و گناهی در پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان راه ندارد. در مباحث امامت روشن خواهد شد که اهل بیت در این آیه، خمسه طیهه یعنی پیامبر، امام علی (ع)، حضرت فاطمه (ص)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هستند.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^۱

تا کنون روشن شد که پیامبران الهی مؤید به تأییدی خاص از جانب خدا هستند که سبب بازداشتن ایشان از خطا و گناه می‌شود. این معنا از عصمت خود مستلزم چند نتیجه دیگر است از جمله اینکه:

تمام سخنان و رفتارهای پیامبران حجت است. در هیچ گفتار یا کردار ایشان اثری از هوای نفس، خطا و اشتباه، افراط و تفریط نیست. به همین دلیل حتی گفتار ایشان در ساحت‌های غیروحیانی نیز مصون از خطاست.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى^۲

پیامبران با نوابغ تفاوت جدی دارند. نوابغ از همین قوای عادی معرفتی بهره‌مند هستند، لکن سطح بسیار بالاتر و فوق‌العاده‌ای از آن را واجدند. نوابغ با وجود فوق‌العادگی در حدس و دیگر قوای بشری، مصون از خطا نیستند. ولی سنخ معرفت‌های پیامبران کاملاً متفاوت است. ایشان متصل به منبعی غیربشری و همواره مصون از خطا، اشتباه و فراموشی هستند.

رابطه عصمت و اختیار

همانطور که گذشت پیامبران از نیرویی الهی بهره‌مند هستند که آنها از خطا و اشتباه مصون می‌دارد. آیا معنای این سخن آن است که ایشان هیچ اختیاری در افعال خویش ندارند و همچون ماشینی خودکار، اتوماتیک‌وار مجبور به ترک گناهان هستند؟ آیا ایشان فاقد شهوات و غرایز مادی هستند؟ آیا ایشان مانند دیگر انسان‌ها میل به گناه می‌یابند ولی هر زمان که نزدیک گناه شوند، دستی غیبی ایشان را باز می‌دارد؟ ... با این تصویر از عصمت، دیگر نمی‌توان ایشان را شایسته الگو شدن دانست و از سوی دیگر با اصول قطعی انسان‌شناختی که در فصول قبل بیان کردیم، در تعارض است. در مباحث انسان‌شناسی گذشت که مهم‌ترین ویژگی انسان اختیار اوست. انسان قرار است با انتخاب‌های خویش استعدادهای خود را به فعلیت برساند. اگر انسان مختار نباشد، بعثت پیامبران و معاد بی‌معنا خواهد بود.

بنابراین عصمت پیامبران، با اختیار ایشان در تعارض نیست. ایشان هم مانند دیگر انسانها مکلف و مأمور به دستورات الهی هستند. حتی دستورات سخت‌گیرانه‌تری نسبت به پیامبران وجود دارد.

۱. احزاب: ۳۳؛ خدا خواسته است که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و آن طور که خود می‌داند پاکتان کند.

۲. نجم: ۴-۵؛ و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گویند، آنچه می‌گویند به جز وحیی که به وی می‌شود نمی‌باشد.

اکنون جای این پرسش است که چگونه می‌توان عصمت را موهبتی از جانب خداوند دانست که در عین حال با اختیار انسان سازگار باشد؟ پاسخ این سؤال وابسته به تحلیل حقیقت عصمت است. اینکه پیامبران از گناهان معصوم هستند، به دلیل سطح شناختی است که ایشان از حقیقت گناهان و آثار آن در جان و ابدیت انسان دارد. همانطور که در بحث حبّ ذات گذشت هر انسانی به دنبال کمال خویش است. تمام رفتارهای ما برخاسته از این است که چه کارهایی را برای خویش کمال می‌دانیم و چه کارهایی را نقص؟ انسان عاقل هیچگاه آگاهانه مایع مسموم را نمی‌نوشد، بدون عایق دست به سیم برق نمی‌زند و خود را در آتش نمی‌افکند. با اینکه نسبت به تمام این امور اختیار دارد، ولی چون پیامد این رفتارها را می‌داند، هیچگاه مرتکب آن نمی‌شود. آنچه سبب می‌شود انبیا از گناه دوری کنند، علم ایشان به باطن اعمال و نتیجه گناه در ملکوت و ابدیت انسانی است. ایشان می‌دانند گناه کردن مانند آن است که شخصی خود را در آتش بیفکند، یا مایعی مسموم را بنوشد. این علم سبب بازدارندگی ایشان از گناه می‌شود، در عین حال اختیار ایشان بر انجام رفتارها را نفی نمی‌کند.

عامل دیگری که سبب دوری ایشان از گناهان است، اراده قوی آنهاست. بسیاری از انسانها با اینکه به زشتی برخی امور آگاهند، لکن به دلیل ضعف اراده آن را مرتکب می‌شوند. مانند معتادانی که به پیامدهای ناگوار اعتیاد واقفند، ولی اراده دوری از آن را ندارند. پیامبران در کنار علم به حقیقت اعمال، از اراده خاصی بهره‌مند هستند که هیچگاه تحت تأثیر طوفان غرایز و شهوات قرار نمی‌گیرند.

عصمت و عدالت الهی

مرتبه‌ای از عصمت برای تمام انسان‌های مؤمن دست‌یافتنی است. بسیاری از مومنان با تهذیب نفس، به جایگاهی نزدیک می‌شوند که می‌توانند حتی افکار و خیالات خویش را نیز کنترل کنند. اما آنچه انبیا را (در این ویژگی) از مومنان صالح و بندگان متقی متمایز می‌کند، این است که ایشان بهره‌مند از موهبتی الهی هستند که امکان خطا و اشتباه و صدور کوچکترین گناه را از آنها نفی می‌کند. اکنون می‌توان پرسید چرا خداوند این ویژگی را به دیگر انسان‌ها نداده است؟

پاسخ این مسئله را نیز باید در مباحث توحید و صفات خداوند جستجو کرد. لازمه حکمت الهی آن است که این ویژگی را به کسانی اعطا کند که شایستگی چنین جایگاهی را داشته باشند.

از سوی دیگر خداوند با علم پیشین خویش می‌داند که انبیا چنین صلاحیتی دارند، ایشان بندگان صالح خداوند هستند که اراده جدی در اطاعت او دارند و خداوند نیز با این سرمایه ایشان را در طیّ آسانتر این مسیر یاری می‌کند. هدایت یک جامعه از مادی‌گرایی و منفعت‌پرستی به سمت ارزش‌های دینی نیازمند عزمی راسخ و همتی والا است. نوع نگاه انبیا به زندگی و اولویت‌های آن، اراده جدی برای انجام مأموریت، فراتر رفتن دغدغه‌های ایشان از سطح حیوانی و مادی و ... ظرفیت راهبری و اصلاح جامعه را در ایشان محقق کرده و خداوند آنان را برای مأموریت خطیر نبوت انتخاب می‌کند. خداوند متعال برخی از بندگان را که چنین عزمی را از خود نشان داده‌اند، برای این مأموریت برمی‌گزیند و ابزارهای لازم برای این رسالت مانند علم و عصمت را در اختیارشان می‌نهد. اگرچه این موهبت از سوی خداوند به انبیا اعطا شده، لکن این اعطا مبتنی بر حکمت الهی و آزمایش این بندگان صورت گرفته است.

از سوی دیگر با توجه به صفت عدل الهی، هر کس به میزان نعمت‌هایی که از خداوند دریافت کرده است، در برابر او مسئولیت دارد. این نعمت‌ها محدود به امور مادی نیست، بلکه نعمتی چون علم و عصمت الهی نیز مسئولیت‌آفرین است. قرآن کریم حتی نسبت به زنان پیامبر (ص) که از امتیاز همسری پیامبر بهره‌مند بودند، نیز سخت‌گیری‌هایی بیشتر از دیگر زنان دارد.^۱ خداوند متعال در قبال این نعمت الهی، مسئولیت‌های مضاعفی بر دوش پیامبران نهاده است که انجام آن از دیگر افراد ساخته نیست.

بیندیشیم:

آیا انبیا به دلیل عصمتی که خدا به ایشان داده است، در انجام تکالیف خود جدیتی مضاعف دارند، یا به دلیل آنکه در عبودیت خویش جدیتی خاص نشان دادند، خدا ایشان را به عصمت مفتخر کرد؟

شبیهات عصمت پیامبران

تا کنون با دلایل قطعی و یقینی اثبات کردیم که پیامبران الهی مصون از خطا و اشتباه هستند. لکن ظاهر برخی آیات قرآن، به طوری است که گویی خطا یا گناهی را به ایشان نسبت می‌دهد. برای نمونه درباره حضرت آدم گفته شده است:

وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى^۲

همچنین حضرت ابراهیم (ع) در توضیح اینکه چرا از شهر خارج نشده است، گفت من بیمار هستم، در حالی که بیمار نبوده است.

قَالَ إِنِّي سَقِيمٌ^۳

در مباحث معرفت‌شناسی آموختیم که اگر دو دلیل ظنی و قطعی با یکدیگر تعارض کنند، دلیل قطعی مقدم می‌گردد. در این موضوع نیز دلایل عقلی و نقلی قطعی بر عصمت انبیا اقامه شده است، ولی آیات یادشده نص نیستند، بلکه ظاهر هستند. به عبارت دیگر متون ظنی و غیر قطعی باید در سایه متون قطعی تفسیر شوند. با توجه به همین اصل معرفت‌شناختی، روشن می‌شود، معنای ظاهری آیات یادشده مدنظر نبوده است. مثلاً در جریان حضرت آدم (ع) می‌دانیم که نزدیک شدن ایشان به درخت ممنوع، قبل از نزول دین و دستورات شرعی بوده است. بنابراین این امر خداوند، امر مولوی نبوده که بیانگر یکی از دستورات شرعی باشد و مخالفت با آن با عصمت ناسازگار باشد. بلکه امری ارشادی بوده است، مانند امری که پزشک به بیمار میکند و نتیجه آن را نیز برایش یادآور می‌شود. دستور خداوند به آدم این بود که نتیجه تکوینی و اثر وضعی نزدیک

۱. قرآن مجازات برخی کارهای زشت زنان پیامبر (ص) را دو برابر دیگر زنان می‌داند. یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (احزاب: ۳۰) ای زنان پیامبر! هر یک از شما که عمل زشتی روشن انجام دهد، عذابش دو چندان خواهد بود، و این بر خدا آسان است.

۲. طه: ۱۲۱؛ آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد.

۳. صافات: ۸۹؛ ابراهیم گفت: من بیمارم.

شدن به این درخت، هبوط از آن جایگاه است. همانطور که پزشک به بیمارش می‌گوید نتیجه تکوینی نخوردن دارو، تشدید بیماری است.

در ماجرای حضرت ابراهیم (ع) نیز تفاسیر متعددی بیان شده است که با مقام عصمت نیز سازگار باشد. از جمله اینکه حضرت ابراهیم (ع) توریه کرده است یا اینکه گفتار مخالف واقع، قبح ذاتی ندارد و در برخی موارد که مصلحت قوی‌تری موجود باشد، قبح آن از بین می‌رود.

پژوهش:

موارد ذیل از دیگر نمونه‌هایی است که به عنوان شبهات عصمت پیامبران معرفی شده است. با مراجعه به تفاسیر معتبر، پاسخ مفسران را بیابید:

حضرت موسی (ع) به فرعون گفت من از گمراهان بودم. (شعراء: ۲۰)
حضرت یونس (ع) قبل از اینکه از طرف خداوند دستوری بیاید، از قوم خویش جدا شد. (انبیاء: ۸۷)
حضرت یوسف (ع) به برادرانش فرمود: شما دزد هستید. در حالی که ایشان دزد نبودند. (یوسف: ۷۰)

صرفنظر از پاسخ‌هایی که به این شبهات داده شده است، نکته مهم آشنایی با قاعده و روش مواجهه با این متون است که چگونه ناسازگاری ظاهری میان دلایل قطعی و ظنی رفع شود، که به اختصار اشاره شد.

جمع‌بندی:

- عصمت به معنای ملکه‌ای درونی است که انسانها را از خطا و گناه بازمی‌دارد.
- در تفکر شیعی عصمت شامل مصونیت از گناه و نیز خطا و اشتباه می‌شود.
- مهمترین دلیل عصمت پیامبران، برهان عقلی است که با استناد به صفت حکمت، علم و قدرت، عصمت را اثبات می‌کند و نشان می‌دهد معصوم نبودن پیامبران با این سه صفت خداوند در تعارض است.
- عصمت پیامبران کارکرد معرفت‌شناختی نیز دارد، زیرا حلقه اتصال میان اعتقادات عقلی محض و متون وحیانی است.
- با اینکه عصمت موهبتی از خداوند برای پیامبران است، با اختیار ایشان در تعارض نیست.
- اعطای عصمت به پیامبران مبتنی بر علم الهی نسبت به شایستگی‌های ایشان و قدرشناسی در بهره‌مندی از این نعمت است، بر همین اساس منافاتی با عدل الهی ندارد.
- عصمت با برهان عقلی اثبات می‌شود و امری یقینی است. برخی متون که موهم عدم عصمت پیامبران هستند، ظاهر و غیریقینی هستند. با مقدم ساختن عصمت در می‌یابیم مفاد این متون معنایی غیر از گناه و معصیت عرفی دارند.

برای مطالعه بیشتر:

علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۹؛ محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، درس ۲۴-۲۶؛ معارف قرآن، راه و راهنماشناسی، ص ۱۴۷-۲۱۲؛ شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، (وحی و نبوت)، ص ۱۵۹ به بعد.

فصل سوم: قرآن کریم

در مباحث پیشین بیان شد که بشر برای پاسخ به پرسش‌های بنیادین خویش نیازمند دسترسی به منبعی بی‌نهایت و خطاناپذیر است. خداوند متعال از طریق وحی به انبیا این امکان را فراهم کرده است. قرآن کریم یکی از مصادیق وحی الهی و کامل‌ترین آنان است. اعتبار این کتاب منوط به آن است که دو اصل اثبات شود: نخست آنکه این کتاب از جانب خداوند نازل شده است و دیگر آنکه قرآنی که در دست ماست، هیچ تغییری نسبت به قرآنی که پیامبر اسلام (ص) آوردند، نکرده است. دیدگاه اخیر به عدم تحریف موسوم است.

بنابراین نخستین اقدام آن است که اثبات کنیم قرآن کریم، سخن خداوند و مصداقی از وحی الهی است. خود قرآن از مدعیانی که آن را بشری می‌دانستند، می‌خواهد اگر معتقدید این کتاب بشری است، پس شما هم باید بتوانید شبیه آن را بیاورید. لذا از کسانی که در الهی بودن آن شک دارند می‌خواهد، کتابی همانند این کتاب، یا حداقل ده سوره شبیه آن یا یک سوره بیاورند. می‌توانید کتابی شبیه آن بیاورند.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ قُلْيَا تَوَا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ^۱

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ قَاتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۲

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ قَاتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۳

مقصود از سوره، معنای اصطلاحی آن در سوره‌های قرآن نیست، بلکه به معنای یک «فراز» یا «پاراگراف» معنادار و متناسب است. یعنی بخشی از آیات مرتبط که دارای فصاحت و بلاغت بوده و نظم و هدف خاصی را دنبال می‌کنند.

مخالفان پیامبر، این تحدی یا هماوردطلبی قرآن را شنیدند و با توجه به سابقه طولانی در فصاحت و بلاغت، کوشش‌های فراوانی کردند تا بتوانند در برابر قرآن، شبیهی بیاورند. با اینکه دشمنی و کینه‌توزی آنان با پیامبر (ص) بسیار روشن بود و این موضوع بهترین فرصت بود تا مدعای رسول اسلام (ص) را تکذیب کنند و وی را فردی دروغگو معرفی کنند. لکن با وجود تلاش‌های مکرر شعرا و ادیبان آن روزگار، هیچکدام از آنها موفق به چنین امری نشدند. حتی بزرگان بلاغت آن دوران به ناتوانی خویش در این امر تصریح کردند. بنابراین قرآن در تحدی و مبارزطلبی خویش پیروز شده است. از سوی دیگر میدانیم که اگر این تحدی از سوی شخصی که پیامبر نیست، محقق می‌شد، لازمه حکمت الهی آن بود که خداوند او را رسوا

۱. طور: ۳۳-۳۴؛ یا می‌گویند: «قرآن را به خدا افترا بسته»، ولی آنان ایمان ندارند. اگر راست می‌گویند سخنی همانند آن بیاورند!

۲. هود: ۱۳؛ آنها می‌گویند: «او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده است. بگو: «اگر راست می‌گویید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و تمام کسانی را که می‌توانید-غیر از خدا- (برای این کار) دعوت کنید!»

۳. یونس: ۳۸؛ آیا آنها می‌گویند: «او قرآن را بدروغ به خدا نسبت داده است؟» بگو: «اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند آن بیاورید؛ و غیر از خدا، هر کس را می‌توانید (به یاری) طلبید.»

کند، زیرا موفقیت در این تحدی سبب گرویدن افراد به سمت او و باورهایش می‌شد. حکمت الهی اقتضا می‌کند که زمینه انحراف حداکثری مردم را مسدود کند. با توجه به اینکه هیچکس نتوانست در تحدی قرآن با وی مقابله کند، اگر حضرت محمد(ص) رسول الهی نبود، خداوند جعلی بودن هویت او را فاش می‌ساخت تا انسانها به انحراف نیفتند. در حالی که چنین امری اتفاق نیفتاده است. این استدلال علاوه بر آنکه نبوت حضرت محمد(ص) و اعتبار قرآن را اثبات می‌کند، نشان می‌دهد همین کتاب، معجزه او نیز هست.

تا کنون روشن شد که قرآن کریم، سخن خداوند و معجزه الهی است. این اعجاز ریشه در امور گوناگونی دارد. یکی از جهات مهم آن فصاحت و بلاغت است. عبارات آن بسیار شیوا و سنجیده، چینش الفاظ و ترکیب‌ها متناسب و هماهنگ با معانی عمیق قرآنی است. این نثر فاخر به گونه‌ای است که اگر یک کلمه از آن را بخوایم با عبارت دیگری جابه‌جا کنیم، زیبایی کنونی را از دست خواهد داد. خلق چنین متنی تنها از موجودی ساخته است که بر تمام ویژگی‌های الفاظ و جملات و نیز لایه‌های مختلف معنایی آن احاطه داشته باشد. هیچ بشری نمی‌تواند این اندازه احاطه به گونه‌های مختلف لغات و معانی متراکم آن پیدا کند.

کسانی که در زمان پیامبر(ص) زندگی می‌کردند، متخصصان بلاغت و فصاحت بودند و شاید به همین دلیل بود که یکی از جنبه‌های معجزه رسول اسلام(ص)، فصاحت و بلاغت این کتاب بود. ایشان با اطلاع از تجربه‌های بشری دریافته‌اند چنین متنی نمی‌تواند، برآمده از ذوق و تخیل یک بشر باشد. در طول تاریخ نیز کارشناسان این امر، مدعای یادشده را تأیید کردند. اما عموم مردم یا غیرعرب‌زبان‌هایی که از ظرافت‌های ادبی مطلع نباشند، می‌توانند از گزارش‌های متخصصان بفهمند که این محتوا از سنخ کتاب‌های بشری نیست.

قرآن کریم علاوه بر فصاحت و بلاغت از چند جنبه دیگر نیز معجزه است. قرآن نه کتاب فلسفه است، نه کتاب تاریخ، یا ادبیات و فیزیک، پیامبر نیز نه فیلسوف بود، نه مورخ و نه ادیب یا فیزیکدان. با اینحال در این کتاب مهمترین قواعد زندگی و کمالات علوم وجود دارد، به علاوه مزایایی بیشتر. این کتاب دربردارنده معارف جامع و عمیقی است که با نمونه‌های مشابه بشری متفاوت است. موضوعات مهمی همچون سعادت انسان، راز خلقت جهان و انسان، خالق و مدبر هستی، ویژگی‌های خداوند، جهان پس از مرگ، شگفتی‌های آفرینش و ... در هیچ کتاب بشری با این قوت و عمق بیان نشده است. هر کدام از این مطالب نیازمند آن بود که سال‌ها درباره آن تحقیق و تفکر شود.

شهید مطهری در این باره چنین می‌فرماید:

«قرآن مطالب و معانی گسترده‌ای آورد و به طوری طرح کرد که بعدها منبع الهام شد، هم برای فلاسفه و هم برای علمای حقوق و فقه و اخلاق و تاریخ و غیرهم. محال و ممتنع است که یک فرد بشر هر اندازه نابغه باشد بتواند از پیش خود اینهمه معانی در سطحی که افکار

اندیشمندان بزرگ جهان را جلب کند، بیاورد. این در صورتی است که آنچه را قرآن آورده است هم سطح با آورده های علمای بشر فرض کنیم؛ ولی عمده این است که قرآن در اغلب این مسائل افقهای جدیدی گشوده است.»^۱

اخبار غیبی گوناگونی در محتوای آیات به چشم می خورد. از اخبار پیامبران و امت های پیشین گرفته تا خبر دادن از نقشه های شوم منافقان، مشرکان و یهودیان زمان پیامبر. در مورد اخبار امت های پیشین نیز هیچکدام از آنها را مردم نشنیده بودند.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا^۲

قرآن کریم در نقل اخبار امت های قبل از سبک تورات و انجیل نیز پیروی نکرد، بلکه تحریف ها و اشتباهات آنها را اصلاح کرد. تحقیقات مورخین عصر جدید درباره قوم سبا، قوم ثمود و غیرهم نظر قرآن را تأیید کردند. همچنین قرآن درباره اموری که در آینده محقق شدند خبر داده است، مانند خبر از فتح نهایی اسلام و پیروزی روم بر ایرانیان.

در کنار این مباحث متنوع، هماهنگی و انسجام درونی قرآن نیز شایان توجه است. این کتاب طی زمان بیست و سه سال بر پیامبر نازل شد و در این زمان، شرایط زندگی رسول خدا (ص) یکسان نبود. جنگ ها و حوادث پیاپی، ماجراهای تلخ و شیرین و ... هیچکدام در فصاحت و بلاغت این متن تأثیر نداشت. علاوه بر آن هیچیک از آیات توسط آیه ای دیگر نقض نمی شوند و تعارضی در میان آیات دیده نمی شود. به طور طبیعی دانشمندان و حکما در طول این مدت، تغییراتی در دیدگاههای ایشان رخ می دهد و به دلیل پخته تر شدن یا تحولات مختلف روانی و اجتماعی، آثار ایشان نیز دستخوش تحولاتی می شود. در حالی که هیچکدام از این امور در قرآن کریم دیده نمی شود. اگر این کتاب توسط هر دانشمند دیگری تدوین شده بود باید متناسب با تغییرات یادشده در محتوا و متن تفاوت هایی به چشم می خورد.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا^۳

نکته بسیار مهم دیگر که اعجاز قرآن را نشان می دهد آن است رسول اسلام (ص) در هیچ مدرسه و مرکز علمی تحصیل نکردند. محیط زندگی رسول اسلام (ص) نیز با این مسائل بیگانه بود و شخص ایشان نیز در طول زندگی چهل ساله قبل از بعثت، چنین سخنانی بیان نکرده بود. حتی در سالهای بعد از بعثت نیز سطح فصاحت و عمق مطالب دیگری که میفرمودند با قرآن متفاوت بود. اکنون بهتر می توان دریافت که مجموع این ویژگی ها یعنی فصاحت و بلاغت، جامعیت و عمق محتوا، هماهنگی و عدم اختلاف در کتابی که آورنده آن تحصیلات بشری نداشته است، جز با اعجاز الهی قابل توجیه نیست.

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار ج ۲ (وحی و نبوت)، ص ۲۲۲.

۲. هود: ۴۹؛ آنها از اخبار غیبی است که به تو وحی کردیم و تو و امت قبل از آن درباره آنها چیزی نمیدانستید.

۳. نساء: ۸۲؛ آیا درباره قرآن نمی اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتند.

بیشتر بدانیم:

از رسول اکرم سخنان زیادی به صورت خطبه، دعا، کلمات قصار و حدیث باقی مانده است و در اوج فصاحت است، اما به هیچ وجه رنگ و بوی قرآن ندارد. این خود می‌رساند که قرآن و سخنان فکری پیغمبر از دو منبع جداگانه است. (شهید مطهری، وحی و نبوت، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۶)

برای مطالعه بیشتر:

محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، درس سی و یکم و سی و دوم، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲ (وحی و نبوت)، ۲۱۲ به بعد.

تحریف ناشدگی قرآن

برخی از انبیای بزرگ الهی مانند حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) نیز تعالیم منضبطی داشتند که متأسفانه در طول تاریخ دچار تحریف‌های گوناگون شده‌اند. به گونه‌ای که اکنون نمی‌توان به آنها به منزله کلام الهی استناد کرد. اما مسلمانان و حتی عالمان غیرمسلمان، معتقدند قرآن کریم، در طول تاریخ دچار هیچ تحریفی نشده است. یعنی هر کس بخواهد از سخنان خداوند با حضرت محمد (ص) مطلع شود، می‌تواند به قرآنهای فعلی استناد کند. لکن این ادعا نیازمند اثبات است. به عبارت دیگر پس از آنکه روشن شد قرآن معجزه الهی است و ساخته بشر عادی نیست، این پرسش پیش می‌آید که از کجا باید مطمئن باشیم که قرآنی که در دست ماست، همان قرآنی است که پیامبر (ص) نازل کرده است. شاید در طول تاریخ بخش‌هایی به آن افزوده شده باشد یا بخش‌هایی از آن حذف شده باشد. برای پاسخ به این پرسش باید نشان دهیم هیچگونه تحریف، زیاد یا کم شدنی در قرآن رخ نداده است.

برای اثبات این مطلب از روش‌های مختلف عقلی، قرآنی و تاریخی استفاده می‌کنیم. البته در استفاده از روش قرآنی باید به گونه‌ای عمل کنیم که دچار دور نشویم یعنی اعتبار قرآن را به کمک قرآن اثبات نکنیم.

نخستین دلیل عقلی بر عدم تحریف قرآن مبتنی بر «اصل اتمام حجت» است. یکی از اهداف اصلی پیامبران آن بوده است که پیام هدایت را به ایشان ابلاغ کنند و با این کار حجت بر ایشان تمام شود. بعد از آنکه خداوند برنامه جامع هدایت را به مردم معرفی کرد، دیگر کسی نمی‌تواند مدعی شود، من از پیام حق مطلع نبودم. لازمه اتمام حجت آن است که قرآن تحریف نشده باشد. اگر بخش‌هایی از قرآن حذف شده باشند یا توسط انسان‌های دیگر اضافه شده باشند، دیگر اتمام حجت معنا ندارد.

یکی دیگر از دلایل عقلی برای تحریف ناشدگی قرآن با استفاده از اعجاز قرآن سامان می‌یابد:

زیاد شدن مطلبی بشری به قرآن دو حالت دارد: یا زیاد شدن یک فراز کامل بامعناست یا زیاد شدن یک یا چند کلمه بدون معنای کامل. حالت اول ممکن نیست چون در بحث اعجاز و تحدی گفته شد هیچکس نمی‌تواند مثل قرآن بیاورد. اضافه شدن چنین بخشی با اعجاز قرآن سازگار نیست. حالت دوم نیز غیرممکن است. زیرا افزودن یک یا چند کلمه، باعث برهم خوردن نظم عبارات میشود و در نتیجه قرآن از حالت اعجازآمیز خود خارج می‌شود و قابل تکرار توسط انسانهای دیگر خواهد بود. هر دو حالت یادشده با توجه به اعجاز قرآن باطل می‌شوند. تا کنون روشن شد که ممکن نیست چیزی به قرآن اضافه شده باشد.

لازمه این نتیجه آن است که هر آنچه در قرآن فعلی موجود است عین کلمات الهی است. با کمک این اصل می‌توان به تک آیات الهی استناد کرد، چون یقین داریم آیات موجود همگی از جانب خداوند هستند. قرآن کریم، به صراحت بیان می‌کند که خداوند حافظ و نگهبان آیات الهی است و آن را از تحریف محافظت می‌کند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۱

معنای این آیه آن است که ما قرآن را نازل کردیم و همواره از آن محافظت خواهیم کرد. بنابراین مفاد این آیه آن است که در فرآیند نزول قرآن هیچگونه افزایش و کاهش رخ نداده است و در ادامه نیز همواره محافظت الهی از قرآن ادامه خواهد داشت و کسی نمی‌تواند آیه‌ای را به قرآن بیفزاید یا کم کند. این آیه همزمان تحریف از افزایش و کاهش را اثبات می‌کند. ولی اگر بخواهیم هر دو مطلب را از این آیه اثبات کنیم مرتکب دور می‌شویم. در نتیجه عدم تحریف افزایشی را به کمک دلیل اعجاز اثبات می‌کنیم و سپس وقتی معلوم شد هیچ کلمه‌ای به قرآن افزوده نشده است، عدم تحریف کاهشی را به کمک این آیه اثبات می‌کنیم.

غیر از آیه سوره حجر، آیات دیگری نیز عدم تحریف قرآن را اثبات می‌کنند. آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت، از این جمله هستند.^۲

یکی دیگر از راههای اثبات عدم تحریف استناد به حدیث ثقلین است. بعد از آنکه با برهان عقلی عصمت پیامبر (ص) اثبات شد، می‌توان به این روایت نیز استناد کرد. در این حدیث مشهور پیامبر (ص) قرآن را مانع گمراهی معرفی کردند. اگر قرآن تحریف شده بود یا در طول تاریخ در معرض تحریف قرار می‌گرفت، پیامبر (ص) چنین توصیه‌ای نمی‌کردند.

علاوه بر دلایل قرآنی و روایی دلایل تاریخی نیز برای اثبات عدم تحریف مفید است. مسلمانان پس از نزول آیات قرآن، آنها را حفظ می‌کردند و مکرر با یکدیگر مرور می‌کردند. علاقه ایشان به بلاغت قرآن اشتیاق مضاعفی برای حفظ قرآن ایجاد می‌کرد. از سوی دیگر مسلمین و ائمه (ع) مراقبت فراوان داشتند که حتی یک آیه از آیات قرآن نیز تغییر نکند.

برای نمونه ابوذر در انتقاد به معاویه که قصد داشت «واو» را از یک آیه قرآن حذف کند شمشیر برداشت و در شام حرکت می‌کرد و مخالفت خود را آشکار ساخت. ماجرا از این قرار بود که در آیه ۳۴ سوره توبه خداوند متعال ابتدا علمای یهودی و مسیحی را نکوهش کرده و سپس کسانی را که ثروت اندوزی و از انفاق سربیزی می‌کنند را به عذاب الهی بشارت می‌دهد. معاویه حرف «واو» را از ابتدای عبارت «والذین یکنزون الذهب» برداشت تا معنای آیه تغییر کند. طبق این تغییر معنای آیه ناظر به علمای مسیحیت و یهود است. در حالی که اگر «واو» حذف نشود، تمام کسانی که ثروت اندوزی کنند و آن را انفاق نکنند، شامل می‌شود.

۱. حجر: ۹؛ ما قرآن را نازل کردیم و به طور قطع آن را محافظت خواهیم کرد.

۲. إِنَّهُ لِكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ؛ قرآن کتابی نفوذناپذیر است، کتابی که نه در عصر نزولش باطلی در آن رخنه می‌کند و نه تا قیامت کتابی که از ناحیه خدای حکیم حمید نازل شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتَنِبُونَ الذَّهَبَ وَ
الْفِضَّةَ وَلَا يَتْلُوْنَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱

نکته مهم دیگر آن است که اگر تحریفی سازمان یافته و هدفمند در یکی از آیات قرآن رخ می‌داد، اثمه (ع) در ضمن انتقادات خویش به خلفا آن را مطرح می‌کردند در حالی که هیچ گزارشی دال بر این مطلب وجود ندارد.

ببیندیشیم:

شخصی برخی از صفحات یک جلد قرآن کریم را از آن جدا کرده و در لابه‌لای آیات باقیمانده جملاتی افزوده است. همچنین برخی کلمات را به شکلی تغییر داده است که به راحتی قابل تشخیص نباشد. آیا این مثال می‌تواند نمونه نقضی بر مصونیت قرآن از تحریف باشد؟

تا کنون با دلایل قطعی و یقینی روشن شد که هیچگونه تحریف کاهشی یا افزایشی در قرآن رخ نداده است. بنابراین اگر روایاتی دال بر مسئله تحریف یافتیم، بر اساس معیاری که در بحث معرفت‌شناسی ارائه شد، می‌فهمیم منظور تحریف یادشده نبوده است. بلکه ممکن است تحریف‌های معنوی یا ... مدنظر بوده باشد. مثلاً در روایتی بیان شده است که قرآن هفده هزار آیه داشته است. این روایت از نظر سند و دلالت ظنی است. طبق معیار ارائه شده در مباحث معرفت‌شناسی در تعارض این روایات با مجموع ادله یقینی عدم تحریف، نمی‌توان این روایت ظنی را مقدم کرد بلکه باید آن را مطابق با اصول عدم تحریف معنا کنیم. در این صورت می‌یابیم منظور این روایت، متن قرآن به همراه تفسیر و تأویل‌های آن بوده است.

۱. توبه: ۳۴؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (متوجه باشید که) بسیاری از اعیان و رهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا جلوگیری می‌کنند و کسانی که طلا و نقره گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذاب دردناکی بشارتشان ده.

فصل چهارم: وحدت یا تعدد ادیان

فلسفه تعدد پیامبران

پس از آنکه مسئله نیاز به دین و اتصال بشر به منبع وحی اثبات شد، لازم است مسئله تكثر ادیان نیز تحلیل شود. چرا خداوند پیامبران مختلفی برای بشر فرستاده است؟ آیا بین محتوای دعوت انبیا تفاوتی بوده است؟ اگر تفاوت نبوده، پس چرا اینهمه پیامبر با یک محتوای واحد مبعوث شده‌اند؟ و در صورت تفاوت محتوا، این تفاوت در چه حدی بوده است؟ آیا محتوای دعوت یک پیامبر، نافی دعوت دیگری بوده است؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت، محتوای دعوت تمام انبیا، بسط توحید در ساحت زندگی بوده است. لکن همانطور که در بحث بعثت گفته شد، هدف انبیا منحصر به انتقال مفاهیم به افراد نبوده است. بلکه مأموریت ایشان تربیت عینی افراد و عملی ساختن تعالیم الهی و در یک کلمه «اقامه دین» بوده است. با توجه به این امر ضرورت تعدد انبیا بهتر فهمیده می‌شود. از سویی یک پیامبر به تنهایی نمی‌توانست در تمام اقوام و سرزمین‌ها حضور داشته باشد و از اینرو در کنار هر پیامبر بزرگی انبیای دیگر به نام پیامبران تبلیغی آموزه‌های او را در سرزمین‌های دیگر تبلیغ می‌کردند. تعداد بسیاری از پیامبران را انبیای تبلیغی تشکیل می‌دهند. مثلاً حضرت لوط در زمان حضرت ابراهیم، حضرت هارون در زمان حضرت موسی و حضرت یحیی در زمان حضرت عیسی به تبلیغ آموزه‌های این پیامبران بزرگ اهتمام داشتند. از سوی دیگر می‌دانیم که شیوه تربیت یک جامعه ارتباط مستقیمی با نوع فرهنگ و زندگی ایشان دارد. به همین دلیل لازم بود برای تربیت توحیدی افراد در شرایط مختلف، پیامبران متعدد متناسب با فرهنگ و شرایط زمانی و مکانی آنجا مبعوث شوند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ^۱

همین امر سبب برخی تفاوت‌ها در دستورات و قوانین بوده است. هر اندازه شرایط جوامع پیچیده‌تر می‌شد، نیاز به قوانین بیشتری بود که در روزهای نخست زندگی بشر ضروری احساس نمی‌شد.

مسئله مهم دیگری که تجدید نبوت را ضروری می‌ساخت این بود که آموزه‌ها و تعالیم انبیا دستخوش تحریف می‌شد. این تحریف گاهی به شکل آگاهانه و از سوی دشمنان و گاه ناخواسته و معلول جهل و ساده‌اندیشی افراد جامعه بود. بر همین اساس، لازم بود پیامبر دیگری برای تصحیح و پالایش آموزه‌های تحریف شده مبعوث شود.

مَا أَرْسَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا تَتَّبِعَنِ لَهُمْ الْغَايَاتُ^۲

۱. ابراهیم: ۴؛ ما هر پیامبری را به زبان قومش فرستادیم.

۲. نحل: ۶۴؛ ما این کتاب را به تو نازل کردیم تا مطالبی را که در باره آن اختلاف کرده‌اند، برای ایشان بیان کنی.

نکته مهم دیگر آنکه نهادینه شدن توحید در سطوح مختلف زندگی نیازمند پذیرش ذهنی و قلبی از سوی افراد جامعه است. با تکامل عقل و اندیشه بشر، دین جزئیات بیشتری یافت و حضور دین در سطوح مختلف زندگی وضوح بیشتری پیدا کرد. در دوره‌های نخستین، شریعت دستورات محدودتری داشت و رفته رفته این قوانین در ساحت‌های مختلف زندگی تسری یافت.

تفاوت تعلیمات انبیاء با یکدیگر، یا از نوع تفاوت تعلیمات کلاسه‌های عالی‌تر با کلاسه‌های دانی‌تر، یا از نوع تفاوت اجرایی یک اصل در شرایط و اوضاع گوناگون بوده است. (شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۵۹ «کتاب خاتمیت»)

با توجه به نکات یادشده می‌توان نتیجه گرفت:

- أ دعوت انبیا به شکل تکاملی بوده است. یعنی محتوای رسالت انبیای پسین، تکمیل‌کننده رسالت انبیای پیشین بوده است.
- ب در مراحل نخستین، این دعوت به شکل بیان کلیات ایمان صحیح و زندگی مومنانه بوده است و اندک اندک جزئیات و تفصیل نظری و عملی آن تکمیل شده است.
- ج روح کلی دعوت انبیا یکسان بوده است. تمام ایشان حقیقت به دنبال اقامه توحید در جامعه بودند. مبانی اعتقادی و کلیات دستورات اخلاقی و قوانین ایشان نیز مشترک بوده است. روح تمام این قوانین منطبق با فطریات بشر بوده است. اگر چه ممکن است برخی جزئیات در دستورهای رفتاری متناسب با اقتضائات زمانی، مکانی و فرهنگی جوامع تغییر کرده باشد.
- د پیامبران مختلف هدف و اندیشه مشترکی داشتند و برای تحقق این هدف و باور الهی، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، تصمیماتی متناسب با آن می‌گرفتند. می‌توان این وحدت و کثرت را به تصمیمات انسانی تشبیه کرد که در طول عمر خود خط مشی واحدی داشته و با توجه به شرایط، رفتارهای متنوعی از خود بروز داده است. یک پدر در تربیت فرزند خود هدف واحدی دارد، لکن برای رسیدن به این هدف گاه تشویق می‌کند و گاه تنبیه؛ گاه سکوت می‌کند و گاه برخورد. رفتارهای متنوع پیامبران را نیز می‌توان به تصمیم‌های یک انسان با عمر ۷ هزار ساله تشبیه کرد که در هدفی واحد دارد ولی در هر زمان متناسب با شرایط اجتماع، رفتاری مرتبط با آن از خود بروز می‌دهد. بنابراین حرکت نبوت یک حرکت متصل و یکپارچه و با رویکرد تکاملی است که هر نبی، حرکت انبیای قبلی را تکمیل کرده است.

قرآن کریم حرکت انبیا را یک حرکت متصل و پیوسته قلمداد کرده است:

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ^۱

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رُسُلُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بِغَضَبٍ مِّنَّا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ^۲

بیشتر بدانیم:

این اصل که حرکت انبیا یک حرکت یکپارچه تکمیلی است، مبنای مهمی در تحلیل امامت و فلسفه تاریخ توحیدی است که در فصول بعد به آن اشاره خواهد شد. طبق این دیدگاه حرکت کلی بشر با محوریت هدایت انبیا سنجیده می‌شود. لازمه تکاملی بودن این حرکت، شدت یافتن در ابتلائات و امتحانات از یکسو و عظمت یافتن در امکان رشد و تعالی جوامع از سوی دیگر است. همچنین تحلیل مسئله خاتمیت نیز عمق و طراوت بیشتری خواهد یافت.

اصل اتصال در هدف، مبانی اعتقادی و کلیات قوانین موجب آن شده است که قرآن کریم تصدیق تک تک پیامبران را وظیفه مومنان شمرده و تکذیب هر کدام را به منزله تکذیب تمام انبیا بداند.

رسول اسلام (ص) به حقانیت تمام انبیا الهی ایمان داشتند و مومنین نیز پیام رسولان خدا را مایه سعادت می‌دانستند.

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ^۳

در برخی آیات مومنین مأمور می‌شوند ایمان خود به انبیای دیگر را در کنار ایمان به رسول اسلام (ص) آشکار سازند تا پیوستگی مسیر نبوت برایشان تثبیت شود.

۱. قصص: ۵۰؛ به تحقیق ما قول انبیا را متصل کردیم باشد که متذکر شوند.

۲. مومنون: ۴۱؛ پس آن گاه پیغمبرانی پی در پی بر خلق گسیل داشتیم و هر قومی که رسولی بر آنها آمد تکذیبش کردند ما نیز یکی پس از دیگری به سر نوشت قبلی‌ها دچار نموده سرگذشتی برای دیگران کردیم که قوم بی‌ایمان از رحمت خداوند دور هستند.

۳. بقره: ۲۸۵؛ پیامبر به آنچه خدا بر او نازل کرد ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند و (گفتند) ما میان هیچیک از پیغمبران خدا فرق نمی‌گذاریم، و گفتند که ما فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا!، آموزش تو رامی‌خواهیم و می‌دانیم که بازگشت همه به سوی تو است.

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا تُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^۱
 شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ^۲

در آیات قرآن ایمان به انبیا پیشین و کتب آسمانی آنها در کنار ایمان به حضرت رسول (ص) و قرآن کریم، شمرده شده است.
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا^۳

حقانیت ادیان

پس از آنکه با فلسفه تعدد ادیان آشنا شدیم، نوبت به این بحث می‌رسد که آیا با توجه به اینکه تمام ادیان الهی منشأ وحیانی داشتند، آیا در حال حاضر تفاوت یا ترجیحی میان ادیان وجود دارد؟ به عبارت دیگر، در شرایط کنونی که ادیان مختلفی در جهان موجود است و هر کدام پیروانی دارند، می‌توان همه آنها را برحق دانست؟ یا اینکه فقط یک یا چند تا از آنها بر حق هستند؟ به دنبال این سؤال، پرسش‌های دیگری نیز طرح می‌شود که اگر منحصر دانستن حقانیت در یک دین خاص، آیا به این معناست که تنها پیروان آن دین، شایسته ورود به بهشت هستند و پیروان ادیان دیگر جهنمی قلمداد می‌شوند؟ آیا در شرایط فعلی که جهان از خشونت‌های مذهبی و تعصبات دینی آسیب‌های فراوان دیده است، بهتر نیست از صلح و مهربانی سخن بگوییم و از مباحث اختلاف برانگیز مانند حقانیت یک دین و ناحق بودن دیگران بپرهیزیم؟ و ...

نکته بسیار مهم آن است که در این بحث حداقل سه موضوع باید از هم تفکیک شوند. موضوع اول ناظر به بحث «حقانیت ادیان» است که به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا همه ادیان موجود بر حق هستند؟ موضوع دوم به «رستگاری و نجات» مرتبط است و دنبال این مسئله است که پیروان کدام ادیان در قیامت رستگار شده و بهشتی می‌شوند؟ و موضوع سوم درباره

۱. بقره: ۱۳۶؛ بگوئید به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی دادند و به آنچه انبیاء از ناحیه پروردگارشان داده شدند، و خلاصه به همه اینها ایمان داریم و میانه این پیغمبر و آن پیغمبر فرق نمی‌گذاریم و ما در برابر خدا تسلیم هستیم.

۲. شوری: ۱۳؛ برایتان از دین همان را تشریع کرد که نوح را بدان توصیه فرمود، و آنچه ما به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم این بود که دین را بپا بدارید، و در آن تفرقه نیندازید. آنچه که شما مشرکین را به سوی دعوت می‌کنید بر آنان گران می‌آید، و این خدا است که هر کس را بخواهد برای تقرب به درگاه خود برمی‌گزیند، و کسانی را به سوی خود هدایت می‌کند که همواره در امور به او مراجعه نمایند.

۳. نساء: ۱۳۶؛ هان ای کسانی که بطور اجمال ایمان آورده‌اید، بطور تفصیل به خدا و رسول او و کتابهایی که قبل از او نازل کرده، ایمان آورید و کسی که به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و به روز جزا کفر بورزد، در ضلال افتاده است، ضلالتی دور از طریق حق.

شیوه رفتار با پیروان دیگر ادیان است که به مسئله «رفتار با غیر همکیشان» می‌پردازد. این سه موضوع با یکدیگر تلازمی ندارند. یعنی ممکن است شخصی در موضوع نخست، انحصارگرا باشد و حقانیت را منحصر در یک دین بداند ولی در موضوع دوم، کثرت‌گرایی را بپذیرد و از رستگاری پیروان دیگر ادیان نیز دفاع کند.

حقانیت

نخستین موضوعی که در بحث تکثر ادیان قابل طرح است، مسئله حقانیت ادیان است. پرسش اصلی در اینجا آن است که آیا تمام ادیان موجود می‌توانند حقانیت داشته باشند؟

پاسخ به این پرسش نیازمند یادآوری مباحثی است که در بخش معرفت‌شناسی، خداشناسی و ضرورت نیاز به دین گفتگو شد.

ادیان موجود در جهان به دو دسته ادیان آسمانی و بشری تقسیم می‌شوند. منظور از ادیان آسمانی ادیانی هستند که در رأس آنها پیامبران الهی حضور دارند، مانند اسلام، مسیحیت و یهودیت. ادیان بشری ادیانی هستند که افرادی غیر از پیامبران آنها را تأسیس کرده‌اند. ادیانی چون بودیسم، هندوئیسم، ادیان سرخپوستی و ... با توجه به آنچه در فلسفه و ضرورت نبوت گفته شد، ادیان بشری نمی‌توانند سعادت بشری را تأمین کنند. زیرا ادیان بشری هم ساخته و پرداخته اذهان ناقص و خطاپذیر هستند. حتی حکما و متفکران بزرگ نیز مصون از خطا نیستند. در بحث ضرورت نبوت آموختیم که بشر برای برون‌رفت از بن‌بست معرفتی، خود را نیازمند به منبعی از شناخت می‌دید که هم جامع و هم خطاناپذیر باشد. از سویی جامع باشد و بتواند با احاطه بر عوالم هستی، تمام پرسش‌های محسوس و نامحسوس انسان را پاسخ گوید و از سوی دیگر امکان خطا و اشتباه در آن نباشد.

در میان ادیان آسمانی نیز نمی‌توان تمام آنها را برحق دانست. زیرا بین تعالیم پایه و اصلی این ادیان تناقض وجود دارد و همانطور که در معرفت‌شناسی آموختیم، دو امر متناقض نمی‌توانند همزمان بر حق باشند. برای مثال مسلمانان خدا را عاری از جسمیت می‌دانند ولی مسیحیان به تجسم خداوند معتقدند. مسلمانان باور به تثلیث را کفر می‌دانند، در حالی که مسیحیان اعتقاد راسخ به آن دارند. اینها نشان می‌دهد که بر حق دانستن تمام ادیان قابل دفاع نیست. این امر درباره ادیان بشری نیز به شکل جدی‌تری مطرح است. زیرا درباره ادیان بشری از سویی با مشکل تناقض بین آموزه‌ها مواجهیم و از سوی دیگر فلسفه احتیاج به دین نقض می‌شود. یعنی صرف‌نظر از اینکه دین بشری، قابل اطمینان نیست، تناقضات فراوانی با ادیان آسمانی دارد و به همین دلیل نمی‌توان همه را بر حق دانست.

در برابر این دیدگاه اندیشه پلورالیسم دینی است که از حقانیت تمام ادیان دفاع می‌کند. برخی طرفداران این دیدگاه برای تبیین مدعای خویش، باورهای اعتقادی و مناسک ادیان را همچون صدف برای دین معرفی می‌کنند که صرفاً جنبه ظاهری دارد، اما گوهر دین، تجربه‌های معنوی و حالاتی است که برای مومنان رخ می‌دهد. بر پلورالیسم دینی اشکالات متعددی وارد شده است که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

همانطور که گذشت، نتیجه این دیدگاه پذیرش تناقض است، زیرا همزمان باورهای متناقض میان ادیان را معتبر می‌داند. علاوه بر اشکال مهم تناقض که مشهورترین اشکال به پلورالیسم دینی است، این دیدگاه انتقاد جدی دیگری را نیز شاهد بوده است. از جمله اینکه:

- ۱) این تصویر از دین که به ظاهر قصد داشت، اختلافات میان ادیان را برطرف کند، مورد پذیرش هیچکدام از ادیان نیست. زیرا در ادیانی چون اسلام، مسیحیت و یهودیت، باورها نقش پایه برای ادیان را ایفا می‌کنند. هیچیک از این ادیان بزرگ جهانی نمی‌پذیرند باورهایشان جنبه صدف یا پوسته دین داشته باشد.
- ۲) همچنین طرفداران پلورالیسم دینی، فلاح و رستگاری را «تبدیل و تحول روحیه انسان از خود محوری به حقیقت (خدا) محوری» می‌دانند. یعنی آنچه باعث نجات انسان‌ها می‌شود همین تحول آنهاست که به شیوه‌های گوناگون در تمام سنت‌های دینی بزرگ مشاهده می‌شود. چنین تفاسیری با فلسفه نبوت و حقیقت دین نیز در تعارض هستند. هدف ما از مراجعه به دین کشف مسائلی است که صرفاً با اتکاء به عقل و تجربه بشری قابل پاسخ نیست. در حالی که این دیدگاه بعد شناختی و معرفتی ادیان را نادیده گرفته و صرفاً به برخی کارکردهای روحی و روانی آن بسنده می‌کند.
- ۳) پلورالیسم دینی معتقد است آموزه‌های دینی مانند نظریات علمی نیستند که صدق و کذب آنها را بتوان تشخیص داد. عقاید دینی پاسخ‌های متنوع برای پرسش‌های بشر هستند. نباید و نمی‌توانیم آنها را با مسائل فلسفی یا نظریات علمی مقایسه کنیم. زیرا در نظریات فلسفی امکان داوری و تعیین درست و نادرست وجود دارد، ولی در باورهای دینی چنین امری ممکن نیست و تنها باید به این نکته توجه کنیم که چه میزان روش زندگی ما را متحول می‌سازند. این دیدگاه آشکارا به نسبیّت و شکاکیت معرفت‌شناختی منتهی می‌شود. زیرا راه بشر برای داوری میان صدق و کذب باورهای دینی را مسدود تلقی کرده است. در مباحث نخستین معرفت‌شناسی گذشت که تمام عقاید اصلی اسلام را می‌توان با برهان عقلی اثبات کرد و در برابر نشان داد باور به تثلیث یا تجسد خداوند با بدیهیات عقلی ناسازگار هستند.
- ۴) لازمه این دیدگاه آن است که ایمان دینی ناممکن باشد. زیرا پلورالیسم به نوعی شکاکیت در باورهای دینی، منتهی می‌شود و برای ایمان دینی نیازمند یقین در باورها هستیم. تا زمانی که ندانیم این باور درست است یا خیر، نمی‌توان به آن ایمان داشت.
- ۵) پلورالیسم دینی نظریه‌ای خودمتناقض است، زیرا معتقد است همه تفسیرهای دینی معتبر هستند. در حالیکه یکی از این تفسیرها، انحصارگرایی در حقانیت است که مخالف پلورالیسم دینی است.

پلورالیسم دینی از منظر قرآن

تا کنون روشن شد که حقانیت تمام ادیان فعلی، با اشکالات معرفت‌شناختی و دین‌شناختی مواجه است. علاوه بر این می‌توان نشان داد، قرآن کریم نیز ادیان فعلی را بر حق نمی‌داند. در ادامه به برخی از آیاتی که چنین دلالتی دارند، اشاره می‌شود:

گروهی از آیات، هدایت را منحصر در دین اسلام و پیروان دیگر ادیان را گمراه دانسته‌اند:

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ^۱

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲

گروهی از آیات، باورهای مسیحیان و یهودیان زمان پیامبر (ص) را کفر و باطل شمرده‌اند:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ^۳

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا^۴

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَقْلُوءَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ^۵

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ

رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا^۶

گروهی از آیات، به پیمانی اشاره می‌کند که خداوند از پیامبران پیشین گرفته تا از رسول اسلام (ص) پیروی کنند:

۱. بقره: ۱۳۷؛ اگر ایمان آورند به مثل آنچه شما بدان ایمان آوردید که راه را یافته‌اند و اگر اعراض کردند پس بدانید که مردمی هستند گرفتار تعصب و دشمنی.

۲. آل عمران: ۸۵؛ و هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

۳. مائده: ۱۷؛ همانا کسانی که گفتند خدا، همان عیسی پسر مریم است، کفر ورزیدند.

۴. نساء: ۱۵۷؛ و این گفتارشان که ما عیسی بن مریم را کشتیم، با اینکه فرستاده خدا بود ولی نه او را کشتند و نه به دار آویختند بلکه از ناحیه خدا امر بر آنان مشتبه شد و آنها که در باره وی اختلاف کردند هنوز هم درباره عیسی در شکند، اگر ادعای علم می‌کنند دروغ می‌گویند، مدرکی جز پیروی ظن ندارند و به یقین او رانکشته‌اند.

۵. مائده: ۶۴؛ یهود گفت دست خدا بسته است، دستشان بسته باد و از رحمت خدا دور باشند، برای این کلمه کفری که گفتند، بلکه دستهای خدا باز است.

۶. نساء: ۱۷۱؛ ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و پیامبران را پسر خدا و خود را دوستان خدا مخوانید و علیه خدا جز حق سخن مگویید، همانا مسیح عیسی بن مریم فرستاده خدا بود، فرمان ایجاد از او بود که متوجه مریمش کرد (و وی را در رحم مریم ایجاد نمود) و روحی بود از خدا، پس به خدا و فرستادگان او ایمان آورید و زنها که سخن از سه خدایی به زبان آرید، که اگر از این اعتقاد باطل دست بردارید، برایتان خیر است، چون الله معبودی یکتا است، منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (که مریم و مسیح هم از آنهایند)، ملک خدا است و برای داشتن تکیه گاه، خدا پس است.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ^۱

گروهی از آیات یهودیان و مسیحیان زمان صدر اسلام را به اسلام دعوت می کنند. اگر قرآن دین ایشان را بر حق می دانست، نباید به ایشان چنین دستوری می داد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا تَرَكْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَ قَوْمٍ قَدْ فَرَّوْا عَلَىٰ أَذْبَارِهِمْ أَوْ نَلْعَنَهُمْ^۲
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُوا وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِيَّايَ فَاتَّقُوا^۳

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَا دَخَلْنَا لَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ^۴

بیندیشیم:

برخی طرفداران پلورالیسم دینی برای اثبات سخن خویش به آیه ۶۲ سوره بقره استناد کرده اند:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

با توجه به مبانی عقلی و آیات پیش گفته در پاسخ به این اشکال چه می توان گفت؟

۱. آل عمران: ۸۱؛ بیاد آر زمانی را که خدای تعالی از انبیا پیمان بگرفت که هر زمان به شما کتاب و حکمت دادم و سپس رسولی آمد که تصدیق کننده دین شما بود، باید به او ایمان آورید و او را یاری کنید. خدای تعالی فرمود: آیا اقرار کردید و پیمان مرا بر این معنا گرفتید؟ گفتند: آری اقرار کردیم. فرمود: پس شاهد باشید، من نیز با شما از شاهدانم.

۲. نساء: ۴۷؛ هان ای یهود و نصاری که کتاب آسمانی بر شما نازل شده، ایمان آورید. به کتابی که نازل کردیم، قبل از آنکه دلها را بازگردانیم و به حالت قبل بازگردانیم و لعنشان کنیم.

۳. بقره: ۴۰-۴۱؛ ای فرزندان اسرائیل! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم بیاد آرید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و از من بیم کنید. به قرآنی که نازل کرده ام و کتابی را که نزد خود شما است تصدیق می کند بگروید و شما نخستین منکر آن باشید و آیه های مرا به بهای ناچیز مفروشید و از من بترسید.

۴. مائده: ۶۵؛ و اگر یهود و نصارا ایمان آورند و تقوا داشته باشند، ما گناهان ایشان را بخشیده و در بهشت های نعیم داخلشان می کنیم.

حقانیت اسلام

تا اینجا روشن شد که در حال حاضر، بر حق دانستن تمام ادیان موجود ناممکن است. اما باید این پرسش نیز پاسخ داده شود که اگر همه ادیان حقانیت ندارند، کدامین آنها بر حق هستند؟

برای تشخیص حقانیت یک دین از شاخص‌های ذیل می‌توان بهره جست:

منشأ الهی: همانطور که در بحث ضرورت دین گفته شد، یکی از مهم‌ترین دلایل نیاز ما به دین، نقص و خطاپذیری معرفت بشری است. به همین دلیل نیاز به منبعی فراگیری داریم که از سویی به علم نامحدود خداوند متصل باشد و از سوی دیگر هیچ خطایی در آن رخ نداده باشد. با این نگاه، ادیان بشری نمی‌توانند حقانیتی داشته باشند، زیرا همچنان امکان خطا و اشتباه و یا جزءنگری در آنها هست. برخی از ادیان ادعایی نسبت به منشأ وحیانی ندارند. اما اگر دینی ادعای الهی بودن را داشت باید به نوعی این مدعا اثبات شود. مثلاً ادیان قبل یا بعد، آن را تأیید کنند. مانند تأیید اسلام نسبت به دین دیگر انبیا. یا آنکه معجزه داشته باشد مانند اسلام یا دین حضرت موسی (ع) یا دین حضرت عیسی (ع). در حال حاضر ادیان بزرگی که مدعی منشأ الهی هستند عبارتند از اسلام، یهودیت، مسیحیت و زرتشت.

عدم تحریف: اگر آموزه‌های یک دین دستخوش تحریف قرار گرفته باشند، نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. حتی اگر این تحریف نسبت به بخشی از تعالیم اصلی آن دین باشد. شواهد تاریخی بیانگر آن است که ادیانی چون مسیحیت و یهودیت، دچار تحریفات جدی شده‌اند. منظور از تحریف در اینجا صرف زیاده یا کم شدن برخی گزاره‌ها نیست، بلکه برخی جهت‌گیری‌های کلی نادرست وارد این ادیان شده است که اکنون جزو مسلمات آنها شمرده می‌شود. تمام یهودیان و مسیحیان معترفند که کتاب آسمانی ایشان، نگاشته پیامبرانشان نیست. بلکه سالها بعد از زندگی حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع) برخی از افراد، زندگی و سخنان ایشان را روایت کردند. تورات فعلی، سیصد سال پس از مرگ حضرت موسی (ع) به نگارش درآمده و در آن، درباره زمان و مکان مرگ آن حضرت و شیوه دفن او سخن گفته شده است. (سفر تثنیه، باب ۳۴، سفر پیدایش باب ۳۶) قدیمی‌ترین نسخه کتاب مقدس مسیحیان نیز، پنجاه سال بعد از حضرت عیسی و توسط یاران ایشان نگاشته شد. در این بین حضور اشخاصی چون پولس برای نفوذ آموزه‌های شرک‌آلود بسیار نقش‌آفرین بود. کهن‌ترین نسخه کتاب مقدس زرتشتیان «اوستا» نیز مربوط به سال ۱۳۲۵ میلادی یعنی حدود ۱۹۰۸ سال پس از کشته شدن زرتشت است که این نسخه در دانمارک نگهداری می‌شود. بی‌تردید نمی‌توان کتابی را که بر اساس نوشته‌هایی پراکنده و غیرمتواتر و مربوط به دو هزار سال قبل بوده است را معتبر دانست. از سوی دیگر خود زرتشتیان معترفند حجم فعلی کتاب اوستا، یک چهارم حجم واقعی آن بوده است. در اینصورت حتی اگر وثاقت تاریخی بخش موجود نیز اثبات شود، با کتابی ناقص مواجه هستیم که بیش از سه چهارم آموزه‌های آن از دست رفته است. چنین کتابی نمی‌تواند برای بشر فعلی کتاب هدایت شمرده شود.

عدم نسخ: شرط مهم حقانیت یک دین آن است که اعتبار آن محدود به زمان مشخصی نباشد. حقانیت بسیاری از ادیان تا زمانی است که شریعت الهی دیگری نیامده است. با پیدایش مسیحیت، شریعت یهودیت نسخ شده و با ظهور اسلام، شریعت

مسیحیت. از سوی دیگر چون اسلام دینی تحریف نشده است و ادعای خاتمیت دارد، هیچ دین دیگری پس از آن نمی تواند دین برحق شمرده شود.

هماهنگی با عقل: همانطور که در مباحث معرفت شناسی گذشت وحی و برهان دو راه معرفت هستند که یک واقعیت را نشان می دهند و از اینرو همواره احکام آنها تأییدکننده یکدیگر است. ممکن است برخی گزاره های دین، قابل اثبات با عقل نباشند، مانند جزئیات احکام؛ ولی ممکن نیست گزاره های دین در تضاد با عقل باشند. بنابراین اگر مدعیات یک دین به ویژه در بخش مبانی و باورها با برهان عقلی ناسازگار باشد، می توان عدم حقانیت آن را نتیجه گرفت. در حالی که بسیاری از آموزه های ادیان دیگر در تضاد با عقل است. مثلاً یهودیان به کشتی گرفتن حضرت یعقوب با خدا معتقدند که نتیجه آن نیز شکست خداوند از وی بود.^۱ همچنین ایشان حکایات متعددی درباره گناهان شرم آور پیامبران نقل می کنند که با عصمت انبیا در تعارض است.^۲ مسیحیت به تثلیث معتقد است که با اصل تناقض ناسازگار است. همچنین برای خدا نوعی جسمیت قائلند و معتقدند به دلیل گناه حضرت آدم (ع) تمام انسانها با سرشتی آلوده متولد شده و هیچگاه با تکیه بر اعمال خویش شایستگی ورود به بهشت را نخواهند یافت، مگر آنکه حضرت عیسی (ع) وساطت کند. بر همین اساس انسانهای صالحی که در زمان قبل از حضرت عیسی (ع) زندگی کردند، بهشتی نخواهند شد. در آموزه های زرتشتیان نیز دستورات خردستیز فراوان است. برای نمونه مجازات کسی که سگ آبی را بکشد آن است که ده هزار بسته هیزم سخت خشک، ده هزار هیزم نرم خشک از چوبهای خوشبو، ده هزار شاخه تازه بریده شده، ده هزار شیر پاک و ... را به روان سگ آبی بدهد. سپس ده هزار مار، ده هزار گربه، ده هزار سنگ پشت، ده هزار قورباغه که در خشکی زندگی کنند، ده هزار مور دانه کش، ده هزار مور گودال کن، ده هزار کرم خاکی، ده هزار مگس را کشته و ده هزار گودال نا پاک را پر کند.^۳ این مجازات گذشته از آنکه تکلیفی ناشدنی برای یک فرد است، تناسبی با تخلف یادشده هم ندارد.

در حالی که اسلام تمام شاخصه های یادشده را داراست. اولاً منشأ الهی دارد. این امر با نوید و تأیید ادیان پیشین و نیز به کمک معجزات گوناگون رسول اسلام (ص) اثبات پذیر است. ثانیاً دلایل عقلی و نقلی فراوان بر تحریف ناشدگی قرآن وجود دارد. ثالثاً به دلیل آنکه دین خاتم است، نسخ نشده و نخواهد شد. رابعاً در بخش های گذشته نشان دادیم چگونه تمام اصول اعتقادی اسلام از توحید گرفته تا ضرورت معاد و نبوت، به کمک برهان عقلی اثبات می شوند. بنابراین نه تنها بنیادهای فکری اسلام در تعارض با عقل برهانی نیست، بلکه به کمک آن اثبات پذیر است.

۱. سفر پیدایش، باب ۳۲.

۲. سفر پیدایش، باب ۳۰ و ۳۸.

۳. دار مستتر، مجموعه قوانین زردشت، ترجمه موسی جوان، ص ۲۱۱ و ۲۲۳.

نجات

بعد از آنکه با دلایل عقلی و قرآنی روشن شد که حقانیت تمام ادیان کنونی قابل پذیرش نیست و منحصرأ اسلام دین بر حق است، نوبت به این سوال می‌رسد که چه کسانی در آخرت نجات یافته و شایسته ورود به بهشت هستند. ممکن است با توجه به حقانیت اسلام به نظر برسد که فقط مسلمانان بهشتی خواهند شد، در حالیکه از منظر قرآن دامنه هدایت‌یافتگان گسترده‌تر است. برای تبیین این موضوع باید چند اصل یادآوری شود:

همانطور که در مباحث هستی‌شناسی و انسان‌شناسی روشن شد، تسلیم، کرنش و اطاعت محض در برابر خداوند ابزار رشد انسان و در برابر، تکبر و سرکشی در برابر او اسباب سقوط مخلوقات است. شیطان با آنکه چندین هزارسال عبادت کرده بود، به دلیل تکبر و عناد نسبت به دستور خداوند، جایگاه خویش را برای همیشه از دست داد. بنابراین مرز اصلی تفاوت بین مومن و کافر و مهمترین شرط رستگاری تسلیم در برابر حکم الهی است.

از نظر اسلام، ایمان مطلوب متوقف بر باور صحیح مطابق با واقع و عمل طبق آن باور است. هر یک از باور و عمل تجسم ملکوتی دارند و در ترسیم هویت اخروی انسان نقش اساسی دارند. بهشت و جهنم، تجسم باورها، اعمال و صفات انسانهاست. در نتیجه باور صحیح و عمل شایسته دو بال برای نجات انسان هستند و نقصان هر یک از این دو سعادت ابدی را خدشه‌دار می‌کند. باور صحیح مجوزی برای ترک عمل صالح یا انجام گناه نیست و از سوی دیگر عملی که برخاسته از باور اعتقادی صحیح نباشد، همچون کالبدی بدون روح است.

افرادی که به باور دینی صحیح و مطابق با واقع، دسترسی ندارند دو گروهند: دسته نخست جاهلان قاصر یا مستضعف فکری نامیده می‌شود. یعنی کسانی که امکان دستیابی به پیام حق را نداشته و یا امکان فهم و تشخیص محتوای آن را ندارند، مانند کسانی که در نقاط بسیار دور زندگی می‌کنند، یا کودکان و افراد ناتوان ذهنی. همچنین کسانی که به باوری معتقدند ولی هرگز احتمال نادرستی آن را نداده باشند نیز به این گروه ملحق می‌شوند. ویژگی مهم این گروه آن است که امکان انتخاب یا عدم انتخاب دین حق برایشان فراهم نیامده است. گروه دوم جاهلان مقصر نامیده می‌شوند. یعنی کسانی که امکان دست‌یابی به پیام دین حق را دارند ولی به دلیل شهوت‌زدگی، ناچیز شمردن مسئله دین، یا ... نسبت به آن کوتاهی کرده‌اند.

همانطور که در صفحات قبل بیان شد، اسلام پیامبران پیشین را فرستادگان بر حق خداوند، و پیروی از ایشان را عامل رستگاری مؤمنان به ایشان در زمان خود می‌داند.

از نظر عقلی و قرآنی، آگاهی از قانون شرط هرگونه تکلیف است. تا زمانی که محتوای قانون به کسی نرسیده باشد، نمی‌توان او را مجازات کرد. به همین دلیل افرادی که حجت بر ایشان تمام نشده باشد، و در دوراهی انتخاب میان حق و باطل قرار نگرفته باشند، مجازات نخواهند شد.

مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا^۱

با توجه به این نکات می توان گفت از منظر اسلام، رستگاران و نجات یافتگان عبارتند از:

- أ پیروان انبیای الهی پیشین که در زمان خود به تکلیف قلبی و عملی خویش پای بند بوده اند. یعنی از ایمان به رسولان الهی سرباز نزده و به دستورات ایشان عمل کرده اند.
- ب مسلمانانی که باور اعتقادی صحیح داشته و بر رفتار مطابق با این باور، ملتزم هستند.
- ج جاهلان قاصر و مستضعفان فکری.

در برابر کسانی که نسبت به دعوت پیامبران، تعصب و لجاجت کرده یا به دلیل تعارض با منافع شخصی از ایمان به ایشان خودداری کردند، شرط نخست نجات را از دست داده اند. جاهلان مقصر که بدون عذر و با وجود دسترسی به پیام حق، نسبت به آن بی اعتنا بودند، نیز آگاهانه یک بال نجات یعنی باور صحیح را تأمین نکرده اند. همچنین کسانی که باور صحیح دارند، ولی مطابق این باور رفتار نکرده باشند، گناهانشان تجسم اخروی پیدا کرده و به اندازه گناه خویش، مجازات خواهند شد. به اختصار می توان گفت کسانی که خود را از سعادت ابدی محروم کرده اند عبارتند از:

- أ کسانی که به دلیل تعصب، لجاجت، منافع شخصی و ... به رسولان الهی ایمان نیاوردند.
- ب جاهلان مقصر که بدون عذر خود را از پیام انبیا محروم ساختند.
- ج گناهکاران.

بیندیشیم:

آیا در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات و با وجود گسترده گی فضای مجازی، می توان انسانهایی را جاهل قاصر دانست؟

پلورالیسم رفتاری (رفتار با غیرمسلمانان)

پس از روشن شدن مسئله حقانیت و نجات نوبت به آن رسیده است که کیفیت رفتار با غیرمسلمانان نیز تبیین شود. از نظر اسلام غیرمسلمانان مراتب و سطوح مختلف دارند. می توان ایشان را در دایره های متحدالمرکز جانمایی کرد. نزدیکترین دایره پیروان اهل کتاب هستند، پس از آن کافران و مشرکین که قصد مبارزه با اسلام را ندارند و پس از آن، کسانی که مسلمان نیستند، و به دنبال از بین بردن اسلام هستند.

۱. اسراء: ۱۵؛ ما تا رسول نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد.

به میزان نزدیکی این دایره‌ها، نوع برخورد با ایشان نیز متفاوت است. مثلاً دستور اسلام در مواجهه به اهل کتاب آن است که با تکیه بر مشترکات، گفتگوی علمی نیکو با آنان برقرار شود:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَاللَّهُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^۱

اهل کتاب می‌توانند با چند شرط درون کشور اسلامی نیز زندگی کنند و از امتیازات عمومی بهره‌مند باشند، اولاً اینکه به حقوق مسلمین تجاوز نکنند، ثانیاً اینکه به پیمان‌های خود با حکومت اسلامی پای‌بند باشند. امام علی (ع) آزار و اذیت این گروه را غیرمجاز و همچون آزار شخص ایشان شمرده‌اند: «من آذى ذمياً فكأنما آذانى»^۲

این اصل در شیوه زندگی مسلمانان نیز بسیار برجسته بود. رفتار مسالمت‌آمیز ایشان با اقلیت‌های دینی به قدری چشم‌گیر بود که مورخان غیرمسلمان نیز به آن گواهی دادند و مسلمانان را پیشتازان وضع قوانین منصفانه و همراهی با پیروان دیگر ادیان معرفی کردند.^۳

اما درباره رفتار با غیر اهل کتاب یعنی غیرمسلمانانی که تابع پیامبر الهی نبودند، نیز قرآن دو گونه دستور دارد: نخست با کسانی که مسلمانان سر دشمنی و عناد ندارند و دسته دوم کفار و مشرکینی که قصد دشمنی و براندازی دارند. درباره دسته نخست، قرآن کریم رفتار مسالمت‌آمیز را منع نکرده است.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ^۴

اما درباره کسانی که قصد دشمنی با مسلمانان را دارند، دوستی و محبت را نیز ممنوع ساخته است.

۱. عنکبوت: ۴۶؛ و با اهل کتاب جز به وجه احسن مجادله مکنید مگر افرادی از ایشان که ظلم کرده باشند، به ایشان بگویید ما به آنچه برای خودمان نازل شده و آنچه برای شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و ما تسلیم آن معبودیم.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

۳. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۴۳۲.

۴. ممتحنه: ۸؛ درباره کفاری که شما را بیرون نکردند و با شما نجنگیدن، خدا شما را از احسان به آنان و رفتار عادلانه با ایشان نهی نکرده است، زیرا خدا عدالت‌کاران را دوست می‌دارد.

أَمَّا يَنْهَأُكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۱

تذکر این نکته لازم است که دستور به زندگی مسالمت‌آمیز با برخی از غیرمسلمانان به معنای برحق دانستن آراء و باورهای ایشان نیست. این دستور صرفاً در مرحله عمل و به عنوان مقدمه‌ای برای هدایت این افراد لحاظ شده است. به عبارت دیگر با اینکه در مسئله حقانیت، انحصارگرا هستیم و تنها اسلام را دین برحق می‌دانیم ولی در مسئله نجات و رفتار، کثرت‌گرا هستیم. دامنه نجات و رفتار مسالمت‌آمیز گسترده‌تر از دامنه حقانیت است. اسلام با وجود آنکه غیرمسلمانان را بر حق نمی‌داند اما بسیاری از ایشان را نجات‌یافته خوانده و رفتار دوستانه با ایشان را منع نمی‌کند. خلاصه دیدگاه اسلام در موضوع حقانیت، نجات و رفتار را می‌توان در نمودار ذیل مشاهده کرد:

موضوع	حقانیت	نجات	رفتار با غیرمسلمانان
موضع اسلام	انحصارگرایی	کثرت گرایی	کثرت گرایی

گاه چنین تصور می‌شود که برای تحقق صلح جهانی باید از نظریات حقانیت، دست کشید. زیرا حقانیت مستلزم تکفیر دیگران و جنگ و خشونت با آنهاست و برای دستیابی به صلح لازم است هیچ دینی ادعای حقانیت نداشته باشد.

این تصور نادرست است، زیرا همانطور که گفته شد انحصارگرایی در حقانیت تلازمی با انحصارگرایی در رفتار ندارد و تنها راه همزیستی مسالمت‌آمیز، اعتقاد به پلورالیسم در حقانیت نیست.

از سوی دیگر اگر طبق این دیدگاه لازمه اعتقاد به حقانیت، خشونت دینی باشد، در کثرت‌گرایی این مشکل دوچندان می‌شود. زیرا روی دیگر کثرت‌گرایی آن است که هر دینی خود را بر حق بداند.

نکته مهم دیگر آن است ریشه خشونت، هوای نفس و تفرعن است و تا زمانی که این روحیه از بشریت کنار نرود، حقیقت صلح محقق نخواهد شد. اگر تمام انبیا در یک شهر یا کشور با هم جمع شوند، هیچ اختلافی نخواهند داشت.^۲ زیرا همه آنها تزکیه نفس یافته و به دنبال اقامه توحید هستند. برای تحقق صلح، باید بت‌پرستی جدید و جاهلیت‌های مدرن از بین رفته و حقیقت توحید در عالم محقق شود. تا زمانی که باورهای شرک‌آلود در تمام اشکال آن در جامعه بشری رواج داشته باشد،

۱. ممتحنه: ۹؛ خدا تنها از دوستی کسانی نهی کرده که با شما سر جنگ دارند و تنها بر سر مساله دین با شما جنگیدند و شما را از دیارتان بیرون کردند و در بیرون کردنشان پشت به پشت هم دادند خدا شما را از اینکه آنان را دوست بدارید نهی فرموده و هر کس دوستشان بدارد پس آنها ستمکارند.

۲. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۹۱.

تحقق صلح پایدار امکان‌پذیر نخواهد بود. به همین دلیل الگوی اصیل برای برپایی صلح، اقامه توحید حقیقی در سطح جهان است که اسلام کاملترین شکل آن است.

برای مطالعه بیشتر رک:

محمد لگنهاوزن، اسلام و کثرت‌گرایی دینی، ترجمه نرجس جواندل، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹ه.ش.

محمد حسن قدردان قراملکی، کندوکاوی در سویه‌های پلورالیزم، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶ه.ش.

جان هیک، مباحث پلورالیسم دینی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶ه.ش.

حمیدرضا شاکرین، چرا دین؟ چرا اسلام؟ چرا تشیع؟ قم، نشر معارف، ۱۳۸۷.

جهان شمولی، جاودانگی و خاتمیت اسلام

از جمله ویژگی‌های مهم دین اسلام آن است که مخصوص به سرزمین، فرهنگ یا زمان خاصی نیست. برای تمام فرهنگ‌ها و زمان‌ها کتاب هدایت به شمار می‌رود. علاوه بر این هیچ پیامبر دیگری پس از حضرت محمد(ص) ظهور نخواهد کرد.

جهان شمولی و جاودانگی اسلام

اسلام هم جهان‌شمول و هم جاودانه است. جهان‌شمول است یعنی اختصاص به قوم و سرزمینی خاص ندارد و جاودانه است یعنی اختصاص به زمانی محدود ندارد. پس از آنکه عصمت پیامبران از جمله رسول اسلام(ص) ثابت شد، می‌توان از آیات قرآن به عنوان دلیلی محکم و خطاناپذیر بهره جست. قرآن کریم در موارد مختلف مخاطبان خویش را با «یا ایها الناس»^۱، «یا بنی آدم»^۲، «الناس»^۳، «العالمین»^۴ یاد می‌کند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۵

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا^۶
وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأَنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنِ بَلَغَ^۷

عبارت «من بلغ» در این آیه لفظی عام است که همه انسان‌های زمان پیامبر (ص) و زمانهای دیگر را که این پیام به آنها خواهد رسید، شامل می‌شود.

این واژگان بیانگر آن است که قرآن خطاب خود را منحصر به مردم زمان و زمانه نزول نکرده است. بلکه تمام انسانها در زمانها و مکانهای مختلف شامل دعوت‌های قرآن هستند. همچنین قرآن کریم، اهل کتاب را به دلیل کتمان میثاقی که با پیامبر خویش داشتند، سرزنش و آنان را به ایمان به اسلام دعوت می‌کند.^۸

۱. بقره: ۲۱، نساء: ۱، ۱۷۴، فاطر: ۱۵.

۲. اعراف: ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۵، یس: ۶۰.

۳. بقره: ۱۸۵، ۱۸۷، آل عمران: ۱۳۸، ابراهیم: ۱، ۵۲، جاثیه: ۲۰، زمر: ۴۱، نحل: ۴۴، کهف: ۵۴، حشر: ۲۱.

۴. انبیاء: ۱۰۷، فرقان: ۱.

۵. انبیاء: ۱۰۷.

۶. سبأ: ۲۸؛ ما تو را به جز به عنوان بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم.

۷. انعام: ۱۹؛ این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن شما و هر کس را که این پیام به او میرسد، هشدار دهم.

۸. آل عمران: ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰؛ مائده: ۱۵، ۱۹.

سیره پیامبر اسلام(ص) نیز گویای آن است که ایشان قلمرو دعوت خود را محدود به سرزمین حجاز نمی دانستند. رسول اسلام(ص) مکاتبات گوناگونی با سران سرزمین های دیگر مانند روم، ایران، مصر، حبشه، شامات و نیز قبایل مختلف عرب نگاشته و ایشان را دین اسلام دعوت کردند. همانطور که در بحث عصمت گفته شد، رفتار پیامبر مصون از خطا و سلايق شخصی یا اوهام نفسانی است.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ^۱

همین امر دلیلی دیگر بر آن است که طرح خداوند متعال در دین اسلام، جاودانگی و جهان شمولی آن بوده است.

خاتمیت

به دنبال جهان شمولی و جاودانگی دین اسلام، مسئله خاتمیت مطرح می شود. معنای خاتمیت آن است که پس از رحلت رسول اسلام(ص) هیچ پیامبر دیگری مبعوث نخواهد شد. یعنی پس از وی نه پیامبر دیگری با شریعت جدیدی خواهد آمد (پیامبر تشریعی) و نه پیامبر دیگری برای تبلیغ و ترویج آموزه های رسول اسلام(ص) (پیامبر تبلیغی)

مهم ترین دلیل بر خاتمیت، آیات قرآن کریم است:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^۲

لفظ خاتم به معنای ختم کننده و پایان دهنده است. انگشتر را نیز به همین دلیل «خاتم» می نامیدند، زیرا به کمک آن انتهای نامه را مهر می کردند. طبق این آیه پیامبر اسلام(ص) همچون مهری بر سلسله انبیا پیشین خویش است. نتیجه منطقی این سخن آن است که شریعت اسلام تا روز قیامت باقی خواهد ماند.

نکته مهم آن است که هیچکدام از پیامبران پیشین ادعای خاتمیت یا جاودانگی نداشته اند، بلکه برعکس هر کدام به نوعی منتظر مبعوث شدن رسول اسلام(ص) بوده و نبوت او را به پیروان خویش بشارت داده اند.^۳

راز خاتمیت

با توجه به کثرت پیامبرانی که پی در پی برای بشریت مبعوث می شدند، جای این پرسش وجود دارد که چه ویژگی در دین اسلام وجود داشت، که دیگر نیاز به هیچ پیامبر دیگری حتی پیامبران تبلیغی نبوده است؟ از سوی دیگر آیا ختم نبوت به

۱. نجم: ۳-۴؛ او از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و کلام او جز وحی ای که به او نازل شده است، نیست.

۲. احزاب: ۴۰؛ محمد پدر هیچکدام از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است، و خدا به هر چیزی دانا است.

۳. یوحنا باب ۶: آیات ۱۴-۱۵؛ باب ۱: آیات ۱۹-۲۷؛ مرقس، باب ۱: آیه ۷.

معنای بی‌نیاز بشر از دین است؟ همچنین آیا با ختم نبوت، ارتباط بشر با سرچشمه علم مطلق و خطاناپذیر الهی گسسته می‌شود؟

پاسخ به این پرسش‌ها متوقف بر آن است که راز خاتمیت و معنای دقیق آن به درستی تبیین گردد. همانطور که در مباحث پیشین گذشت عوامل متعددی سبب نزول پی‌درپی انبیا بود. از جمله تحریف کتاب‌های پیامبران و سیر تدریجی تکامل بشر و عدم امکان دریافت و ایمان به تمام جزئیات دین. یکی از مشکلات جوامع گذشته تغییرات و تحریفاتی بود که در مضمون تعالیم پیامبران رخ می‌داد و در نتیجه انبیا پسین موظف به تصحیح باورهای دینی حاضر در جامعه و برگرداندن آن به مسیر اصیل خود بودند.

اما از آنجا که قرآن کریم تحریف‌ناپذیر است، دلیلی برای تجدید نبوت وجود ندارد.

أَنَا تَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ الْحَافِظُونَ^۱

از سوی دیگر در دوران پیامبران گذشته، شرایط اجتماعی ساده‌تری بر زندگی حاکم بود و زمینه طرح برنامه و قانون برای زندگی پیچیده فراهم نبود. اما در زمان پیامبر(ص) جامعه بشری به حدی رسیده بود که امکان تبیین قوانین برای ساختارهای پیچیده اجتماعی وجود داشت. خداوند متعال اصول کلی قوانینی که بشر تا روز قیامت به آن احتیاج داشته است را در فرامین و برنامه‌های رسول اسلام(ص) بیان فرموده است. این موضوع به کمک اصل «جهان‌شمولی اسلام» نیاز به شریعت جدید را منتفی می‌سازد. یعنی بعد از آنکه معلوم شد آموزه‌های دین اسلام جاودانه و پاسخگوی تمام زمان‌ها هستند و نیز جهان‌شمول و برای تمام فرهنگ‌ها و سرزمین‌ها مفید و کامل هستند، نیاز به دین جدید نخواهد بود.

با توجه به آنچه گذشت ضرورت تجدید شریعت و مبعوث شدن پیامبران تشریعی از بین خواهد رفت. اما آیا این دلایل نیاز به نبوت تبلیغی را نیز نفی می‌کنند؟ باید دانست مهمترین نیاز بشر به نبوت، در ساحت دریافت وحی و ارتباط با مبدأ بی‌نهایت و خطاناپذیر علم الهی است. این امر از طریق نبوت تشریعی محقق می‌شود. اما کارکرد اصلی نبوت تبلیغی، صیانت از تحریف آموزه‌های انبیاء بزرگ و نیز ترویج و نهادینه‌سازی آن در میان جوامع است. وجود جانشینان و یاران رسول اسلام(ص) این نیاز را هم تأمین می‌کند. یعنی تبیین و ترویج حقایقی که بر رسول اسلام(ص) نازل شده است، بر عهده جانشینان اوست که از سوی خداوند منصوب می‌شوند. همچنین یاران ایشان و عالمان دینی نیز در حفظ و ترویج این تعالیم کمک خواهند کرد.

بر پایه این دیدگاه می‌توان گفت، ختم نبوت به معنای بی‌نیاز بشر از تجدید نبوت است و نه بی‌نیازی از وحی. رشد و تکامل عقلی انسان، به معنای این است که قدرت فکری و ذهنی برای فهم و تثبیت تعالیم نبوت را داراست و می‌تواند آن را در متن زندگی اقامه کند. این بلوغ عقلی را نباید به معنای مستغنی شدن از آموزه‌های دینی شمرد. بشر در هر شرایطی به برنامه الهی

۱. حجر: ۹؛ ما قرآن را نازل کردیم و خود حافظ آن هستیم.

است که مسیر و قواعد سعادت را برایش تبیین کند. سنخ آموزه‌های وحیانی به گونه‌ای است که هر اندازه حس و عقل بشری رشد کند، بی‌نیاز از آنها نخواهد بود.

با بیان این نکته روشن می‌شود هیچگاه نیاز انسان به وحی منتفی نخواهد شد. بلکه با رشد تکنولوژی و ارتباطات بشری نیاز به منبعی خطاناپذیر بیشتر احساس می‌شود. چراکه تغییر اشکال زندگی، پیچیده‌تر شدن ساختارهای اجتماعی، درهم تنیده‌تر شدن نیازهای مختلف فردی و اجتماعی مستلزم منبعی است که احاطه بر تمام لایه‌های حیات انسانی داشته باشد. علم جدید به دلیل جزء نگری افراطی که آن را در پوشش تخصص‌گرایی پنهان کرده است، ارتباط میان ابعاد وجود انسان را گسسته است. به همین دلیل حتی در حل مشکلات ظاهری و مادی انسان نیز ناتوان است، چه رسد به مشکلات جدیدی که در اثر بحران معنا و هویت برای بشر جدید به وجود آمده است.

فصل پنجم: قلمرو دین

یکی از پرسش‌های مهم درباره دین، قلمرو و گستره آن است. پرسش اصلی در این موضوع آن است که آیا دین تنها عهده‌دار ارتباط انسان با خدا و آباد ساختن آخرت اوست؟ و یا اینکه در حوزه‌های گوناگون علمی و زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و به طور کلی علوم انسانی نیز اظهار نظر کرده است؟ آیا دین به علوم طبیعی همچون طب، فیزیک، شیمی، نجوم و... وارد شده است؟ و اگر پاسخ مثبت است، آیا دخالت دین در این موارد به شکل مستقیم است؟ یعنی تک تک جزئیات و گزاره‌های این علوم در آن مطرح شده است؟ یا اینکه تنها به شکل غیرمستقیم و بسنده کردن به بیان کلیات و اشاره به اصول وارد این مسائل شده است؟ این پرسش گاه با عنوان «انتظار بشر از دین» نیز مطرح شده است.

اندیشه مسیحیت تحریف شده معتقد بود دین فقط مأمور به اصلاح آخرت انسان است و برنامه‌های آن به امور عبادی و شماری از مناسک محدود می‌شود. دین برای اصلاح رابطه انسان با انسان‌های دیگر، یا رابطه انسان با طبیعت و جامعه و ... برنامه‌ای ندارد. بنابراین نمی‌توان اهداف و برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و به طور کلی امور اجتماعی مرتبط با دنیای مردم را از دین خواست. ورود آموزه‌های تحریف شده در مسیحیت و در نتیجه برخی تعارضات محتوایی کتاب مقدس با علم و عقل از یکسو و عملکرد ناصحیح رهبران کلیسا در طول مدت حاکمیت دینی زمینه را برای پذیرش این باور در فضای مسیحیت فراهم کرده بود. این برداشت به «قلمرو حداقلی دین» مشهور شده است.

اما در اسلام به دلایل متعدد نمی‌توان پاسخ فوق را پذیرفت. برخی از این دلایل عبارتند از:

أ در بخش هستی‌شناسی یادآور شدیم که توحید امری صرفاً مفهومی و نظری نیست. لازمه توحید محوریت خداوند در سطوح مختلف حیات است. با توجه به همین اصل بود که گفتیم نتیجه توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت تکوینی و تشریعی است. توحید در ربوبیت تشریعی به این معناست که یگانه قانون معتبر برای هدایت انسان، قانون الهی است. حال این نکته را باید افزود که حداقلی دانستن قلمرو دین به معنای محدود ساختن ربوبیت تشریعی خداوند است. کسانی که قلمرو دین را محدود به امور شخصی و عبادات و مناسک میدانند، در حقیقت ربوبیت تشریعی خداوند را حد زده‌اند که خود مصداقی از شرک است. چنانکه گذشت، شیطان نیز خالقیت، ربوبیت تکوینی خداوند و معاد را پذیرفته بود و تنها در محدوده قانونگذاری و ضرورت اطاعت از خداوند چون و چرا کرد. وی پیشنهاد کرد، فرمان خداوند را به شکل دیگری تغییر دهد. با اینکه وی به این اصول ایمان داشت، ولی قرآن وی را کافر قلمداد کرده است. این امر نشان‌دهنده آن است که جزء جزء کردن قوانین الهی یا محدود ساختن آن، با حقیقت توحید ناسازگار است.

تفکیک دنیا از آخرت، زندگی مادی از عبادت و دین از سیاست از بزرگترین مظاهر شرک در عصر حاضر است. (مقام معظم

رهبری، پیام به حجاج بیت الله الحرام، ۱۴/۴/۱۳۶۸)

ب همچنین در مباحث هستی‌شناسی گفته شد، آخرت امری گسسته از دنیا نیست، بلکه آخرت تجسم باطنی همین دنیاست. به این معنا که تک تک رفتارهای انسانها، سازنده آخرت ایشان است. رفتارها، باورها و صفات افراد هر کدام به شکلی ابدیت او را می‌سازند. با توجه به این اصل، تمام رفتارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی او نیز در ترسیم آخرت او اثرگذارند. حتی اگر دین را صرفاً برای اصلاح آخرت بدانیم، نیز طبق این تفسیر، قلمرو دین حداقلی نخواهد بود. با توجه به اصل تجسم اعمال که برای هر یک از رفتارها و حتی باورها و صفات انسان، ملکوتی قائل است، نمی‌توان پذیرفت که مناسکی همچون نماز و روزه در ساخت ابدیت او مؤثر باشند، ولی نوع معاملات، موضع‌گیری سیاسی و ارتباطات اجتماعی وی نقشی در این امر نداشته باشند. رفتارهای اجتماعی انسان، سهم اصلی و اکثری زندگی او را تشکیل می‌دهند و با توجه به تأثیری که این امور در تحقق سرنوشت اخروی دارند، حتماً باید دین نسبت به این امور نیز روشنگری داشته باشد.

ج یکی از اهداف مهم دین، تربیت انسان است. بدیهی است که روابط اجتماعی و فرهنگی افراد، عامل مهمی در تربیت انسان است. تأثیرپذیری تربیتی افراد از محیط پیرامون خود به حدی است که نمی‌توان تربیت حقیقی بشر را با نظام‌های آموزشی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی فاسد قابل جمع دانست. تنها زمانی می‌توان از تربیت و تعالی حقیقی انسان، سخن گفت که تمام این ساحت‌ها با بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی سالم و کامل شده باشند. بنابراین اگر مأموریت دین را تربیت انسان دانسته بدانیم، نمیتوان آن را نسبت به حوزه‌های اجتماعی که نقشی بسیار مهم در تربیت انسان دارند، بی‌تفاوت انگاشت. به عبارت دیگر، نپرداختن دین به اموردنیوی اعم از فردی و اجتماعی به منزله نادیده گرفتن سرنوشت اخروی انسان است که با هدف اصلی آن سازگار نیست.

صرفنظر از تحلیل‌های برون‌دینی فوق که با استناد به اهداف دین و رابطه دین و دنیا بیان شد، مراجعه به متن دین اسلام نیز به روشنی، انگاره «قلمرو حداقلی دین» را ابطال می‌کند. قرآن کریم برخلاف مسیحیت، هیچگاه کرامت انسانی و جایگاه تعقل و اندیشه او را انکار نکرده و با لذت‌های دنیوی انسان مخالفت ننموده است.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ تَفْصِلُ

الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۱

از سوی دیگر آیه‌ای که درباره مسائل اقتصادی و سیاسی وارد شده است، بیانگر حضور دین در ساحت‌های اجتماعی است. برای نمونه قرآن کریم عدالت اقتصادی را به عنوان یکی از اصول مطلوب نظام اقتصادی بیان کرده است. (حدید: ۲۵، نساء: ۱۳۵، شوری: ۱۵، حشر: ۷، ممتحنه: ۸). همچنین استقلال و قدرت اقتصادی نیز در این آیات بیان شده است (هود: ۶۱، نساء: ۱۴۱، آل عمران: ۱۳۹) علاوه بر آن خطوط و مرزهای معاملات صحیح و ناصحیح نیز تبیین شده است. در آیات

۱. اعراف: ۳۲، بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگان خود بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را، حرام کرده؟ بگو آن در قیامت مخصوص کسانی است که در دنیا ایمان آوردند، این چنین آیات را برای مردمی که بدانند تفصیل می‌دهیم.

(بقره: ۲۷۹، ۱۸۷ و آل عمران: ۱۳۰) به ممنوعیت رباخواری و در آیه (نساء: ۲۸، بقره: ۲۶۷) به معاملات باطل و در آیه (مطففین: ۳۱) به نکوهش کم‌فروشی اشاره شده است. همچنین آیه (بقره: ۱۸۸) نیز درباره رشوه‌خواری است. به حجم از آیات باید صدها روایت و حدیث از معصومان (ع) را افزود که درباره اهداف اقتصاد، انواع معاملات و ... بیان شده است.

همچنین آیات پرشماری به حوزه نظام سیاسی مرتبط است. مسئله انحصار مشروعیت به حاکمیت الهی در این آیات بیان شده است: (انعام: ۵۷، ۶۲؛ قصص: ۷۰؛ یوسف: ۴۰؛ رعد: ۱۱) همچنین قرآن کریم رهبران سیاسی را معرفی و اطاعت از ایشان را لازم می‌داند (نساء: ۵۹)، مراجعه به طاغوت را ممنوع می‌شمارد (نساء: ۶۰) و مبارزه با آن را هدف مهم سیاسی انبیا معرفی می‌کند (نحل: ۳۶) قرآن کریم جایگاه مبارزان با طاغوت (زمر: ۱۷) و هدف تشکیل حکومت اسلامی (نحل: ۳۶؛ اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵؛ عنکبوت: ۱۶)، را بیان و بر الهی بودن حکومت (نور: ۵۵) و نفی استکبار (فرقان: ۲۱) کرده است.

در حوزه تربیت اسلامی نیز قرآن کریم حقایق گهرباری را تبیین کرده است که در اینجا فقط به برخی از آنها اشاره می‌شود. قرآن کریم اهداف تربیت اسلامی را چنین شمرده است: رشد (بقره: ۱۸۶)، حیات طیبه (نحل: ۹۷)، طهارت (مائده: ۶)، هدایت (فتح: ۲۰)، عبودیت (ذاریات: ۵۶) و همچنین درباره نیازهای روحی و معنوی انسان (حجر: ۸۲ و روم: ۲۱)، گرایش‌های فطری انسان از جمله خداگرایی (روم: ۳۰)، جمال‌گرایی (نحل: ۵-۶)، عزت‌طلبی (قصص: ۸۳)، خلودگرایی (طه: ۱۲۰) نیز بحث شده است.

آیات فوق تنها بخشی از آیات پرشمار در حوزه نظام سیاسی، اقتصادی و تربیتی اسلام است. این آیات در صدها روایت از معصومین (ع) شرح و توضیح داده شده است. با این گزارش کوتاه نمی‌توان مدعی شد دین اسلام نسبت به مسائل اجتماعی اعم از سیاست، اقتصاد و تربیت اجتماعی بی‌تفاوت بوده است.

علاوه بر آیات و روایاتی که مستقیماً دربردارنده آموزه‌های سیاسی، اجتماعی هستند، مروری بر سیره پیامبران الهی در قرآن کریم نیز نشان‌دهنده آن است که قلمرو دین را حداقلی نمی‌دانستند. بیش از دو هزار آیه در قرآن کریم درباره سیره انبیا وارد شده است. در این آیات به جای نقل جزئیات زندگی و امور کم‌اهمیت، بیشتر بر اهداف کلان مبارزاتی ایشان تأکید شده است. گفتگوهای مفصل ابراهیم (ع) با نمرود، موسی (ع) با فرعون، احتجاجات و گفتگوهای رسول اسلام (ص) با مشرکان بیانگر حضور سیاسی و اجتماعی ایشان است.

اگر آموزه‌های انبیا منحصر به مسائل اخلاقی و تهذیب شخصی بود، نباید سردمداران طاغوت از دعوت ایشان احساس خطر می‌کردند. ترس طاغوت حتی قبل از تولد پیامبران و تلاش حداکثری برای مقابله با آنها بیانگر آن است که شعار انبیا هرگز شعاری صرفاً شخصی و فردی نبوده، بلکه امتدادات سیاسی اجتماعی روشن داشته است. در خط اصلی دعوت پیامبران، مرزبندی میان حق و باطل به چشم می‌خورد. بنابراین روش زندگی پیامبران نیز گواه دیگری بر این مدعاست که قلمرو دین محدود به امور شخصی و معرفی مناسک نیست، بلکه اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را نیز شامل می‌شود.

بیندیشیم:

انبیای عظام الهی با حکومت‌ها و قدرت‌ها و طواغیت بر امور جامعه مبارزه می‌کردند. اگر دین فقط برای این بود که در اعماق روح و زوایای خلوت خانه‌ها و معابد مورد استفاده قرار بگیرد مخالفت قدرت‌ها و طاغوت‌ها را در پی نداشت. (مقام معظم رهبری، بیانات در آغاز سال تحصیلی حوزه، ۱۳۸۰/۷/۱۹. ش.)

علاوه بر روش زندگی پیامبران، سیره امامان معصوم (ع) نیز ابطالی آشکار بر «حداقلی دانستن قلمرو دین» است. خط اصلی زندگی ائمه (ع) مبارزه با باطل بوده است که این مبارزه در صحنه‌های مختلف، اشکال متفاوتی می‌یافته است. گاه مبارزه به شکل جهاد نظامی و قتال بوده است، گاه مبارزه سیاسی و گاه مبارزات فرهنگی. درباره این اصل در بخش امامت بیشتر سخن خواهیم گفت.

خلاصه آنکه حداقلی دانستن قلمرو دین که در یک اصطلاح می‌تواند ترجمانی از سکولاریسم باشد، با اهداف نزول دین، محتوای آیات و روایات و نیز سیره انبیا و معصومین (ع) سازگار نیست. سکولاریسم برخاسته از مبانی خاص معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خاص مسیحیت است که تمام آنها با مبانی اسلامی ناسازگار است. از سوی دیگر ناکارآمدی یک دین تحریف‌شده مانند مسیحیت، نباید دلیلی بر کنار گذاشتن دیگر ادیان جامعی مانند اسلام از صحنه اجتماع باشد. تفکری که از حضور اندیشه توحیدی در متن جامعه احساس خطر می‌کند، همواره با بهانه‌های مختلف می‌کوشد بر گوشه‌نشینی دین تأکید کند. گاه این هدف با استناد به دلایل به ظاهر مقدس صورت می‌گیرد. مثلاً اینکه سیاست آلوده است و قدسیت دین با حضور در این محیط آلوده لکه‌دار می‌شود و ... این شبهات از ابتدای تاریخ اسلام که بنی‌امیه تلاش می‌کردند حاکمیت سیاسی را از جایگاه وحی جدا سازند، استمرار داشته است. پاسخ تفصیلی به این شبهات در بخش نظام سیاسی خواهد آمد، لکن همانطور که اشاره شد، سیره زندگی پیامبران و امامان (ع) خود پاسخی به این مطلب است. زیرا هیچکس همچون ایشان دلسوز قدسیت دین نبوده است و با این حال حضور حداکثری در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی داشتند.

بیندیشیم:

در تاریخ اسلام همواره دو جریان فکری، مدافع قلمرو حداقلی دین بوده اند. نخست جریان اسلام لیبرال، و دوم جریان اسلام متحجر که با تکیه انحصاری بر ظواهر، ورود دین به ساحت سیاسی اجتماعی را تخطئه می‌کند. این دو جریان با اینکه در ظاهر اختلافات زیادی دارند، ولی در این نقطه با یکدیگر مشترکند. به همین دلیل امام خمینی (ره) هر دو را از اقسام اسلام امریکایی شمرده است.

درست عکس نظر کج‌بینانه‌ی کسانی که مدعی هستند اگر قدرت با دین همراه شود، دین فاسد می‌شود؛ قضیه عکس است. دین اگر با قدرت همراه شود، خواهد توانست گسترش و بسط پیدا کند؛ اهداف و آرزوهای دینی را تحقق ببخشد و آرمان‌هایی را که دین شعار آن‌ها را می‌داده است، در جامعه به وجود آورد. این‌ها بدون قدرت امکان ندارد؛ با قدرت ممکن است. مثلاً شما خیال می‌کنید عدالت اجتماعی را در

جامعه، می‌شود با نصیحت، توصیه، التماس و خواهش به وجود آورد؟! عدالت اجتماعی، رفع تبعیض و کمک برای استقرار تساوی در قانون را مگر می‌شود بدون قدرت، در سطح داخل جامعه- به یک صورت- و در سطح جهان- به صورت دیگر به وجود آورد؟!... بنابراین پیغمبران هم دنبال تشکیل حکومت بودند. واضح‌ترینش هم، پیغمبر بزرگوار ماست که از روز اول، مبارزه و تلاش کرد و ایجاد نظام اسلامی را وجهه‌ی همت قرار داد. بعد هم در یثرب، به آن دست پیدا کرد. بعد هم از آن دفاع کرد؛ دامنه را وسعت بخشید و این حرکت تا سالهای متمادی ادامه پیدا کرد.^۱

در اندیشه اسلامی، تمام احتیاجات زندگی بشر اعم از نیازهای مادی و معنوی او در قلمرو دین قرار می‌گیرند. نسخه تربیتی اسلام نه محدود به ساحت‌های معنوی انسان است و نه منحصر به امور مادی او، بلکه برای تمام مراحل وجود او برنامه‌هایی سازنده دارد. این امر به ویژه با توجه به آنچه در مباحث انسان‌شناسی گذشت بهتر تبیین می‌شود.

تا اینجا روش شد که حداقلی دانستن قلمرو دین قابل قبول نیست. لکن این امر به آن معنا نیست که تک‌تک جزئیات علوم در متون دینی منعکس شده باشد، به گونه‌ای که نیاز به علوم تجربی و عقلی نباشد. ممکن است، برخی با استناد به آیات قرآن مانند «ما قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»؛^۲ «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛^۳ «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»؛^۴ چنین نتیجه گرفته‌اند که تمام آنچه بشر نیاز دارد در قرآن آمده است و دین تمام نیازهای دنیایی و آخرتی، فردی و اجتماعی را از طریق کلیات و بیان برخی جزئیات مطرح کرده است.

لکن باید توجه داشت اولاً باید روشن شود که آیا مقصود از «کتاب» در آیات فوق همین قرآنی است که بر ما نازل شده است یا علم الهی که در لوح محفوظ است و در دسترس ما نیست. ثانیاً قرآن کتاب هدایت است و رسالت اصلی آن بازگو کردن خطوط اصلی هدایت و سعادت انسانهاست که با عقل و تجربه بشری دست یافتنی نیست. کامل بودن هر چیز متناسب با همان موضوع تفسیر می‌شود. کامل بودن کتاب اطلس جغرافیا به بیان کامل خصوصیات اقلیمی کشورهاست. جامعیت کتاب داروشناسی به بیان جامع ویژگی‌های تمام داروها و جامعیت کتاب هدایت به تشریح دقیق امور مرتبط با هدایت و تعالی انسانی است. بحث از جزئیات علوم هسته‌ای، سلول‌های بنیادی، تاریخ تمام اقوام و... دغدغه کتاب نبوده و پرداختن به آن ضرورتی ندارد. ثالثاً ممکن است اصولی در قرآن باشد که امامان معصوم(ع) به کمک آن اصول، بتوانند به جزئیات علوم تجربی نیز آگاه شوند، ولی این امکان ویژه ایشان است و شامل عموم انسان‌ها نمی‌شود.

۱. مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام در سالروز مبعث، ۱۳۷۵/۹/۱۹

۲. انعام: ۳۸؛ ما در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم.

۳. انعام: ۵۹؛ هیچ تری و خشکی، مگر اینکه در کتاب مبین خدا است.

۴. نحل: ۸۹؛ این کتابی که بر تو نازل کرده‌ایم توضیح همه چیز است.

رابطه دین و دنیا

پس از آنکه معلوم شد قلمرو دین، منحصر به تصحیح روابط عبادی و مناسک افراد نیست، و دین در شئون مختلف دنیوی بشر حضوری زنده و با نشاط دارد، باید رابطه دین و دنیا نیز تبیین شود. ممکن است در نگاه ابتدایی به ویژه نگرش‌های تأثیر گرفته از رهبانیت مسیحی، دنیا در برابر دین معرفی شود. به این معنا که برای دیندار بودن باید امور دنیوی را کناری نهاد. این اندیشه از نتایج تفکر جدایی دین و سیاست است که در بخش قبل نقد شد.

در اندیشه اسلامی، دین و دنیا با یکدیگر تقابلی ندارند. همانطور که گذشت هدف اصلی دین تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر است و به همان اندازه که به امور معنوی توجه دارد، ضامن رشد و جهت‌دهی استعدادهای زمینی ایشان نیز هست. دین برای شکل دادن و قالب بخشیدن به همه تلاش‌های انسانی در عرصه‌های مختلف زندگی است. فعالیت‌های گوناگونی که انسان‌ها در مسائل شخصی، عاطفی، معیشتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... دارند، باید توسط یک راهنمای خبیر اولویت‌بندی و جهت‌دهی شود. هدف دین آن است که این فعالیت‌ها را طوری تنظیم کند که خیر دنیا و آخرت انسان، توأماً محقق شود. بنابراین دین را میتوان برنامه راهنمای زندگی دنیوی بشر نامید. با توجه به این نکته دنیا نه تنها در تقابل با دین نیست، بلکه دنیا در این تصویر، میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه‌ی عظیم و در این عرصه‌ی متنوع سیاست، اقتصاد، تربیت، عدالت و ... به مجموعه‌ی تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. دین نمی‌تواند غیر از دنیا عرصه‌ی دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی، از دین قابل تفکیک نیست. لذا دین و دنیا مکمل و آمیخته و درهم‌تنیده‌ی با یکدیگر است و قابل تفکیک نیست.^۱

جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار (امام خمینی) رابطه دین و دنیا است. .. دنیا عبارت است از انسان و جهان. دنیا میدان اصلی وظیفه و رسالت دین است.

«مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴/۳/۱۴»

رهاورد این دیدگاه، ابتکاری نو در تاریخ بشر است که در آن دین و دنیا با هم آمیخته هستند. حاکمان افزون‌طلب هیچگاه نمی‌توانستند رفتار خود را با اصول دین منطبق سازند و به همین دلیل همواره می‌کوشیدند دین را جدای از امور حکمرانی جلوه دهند. تفکر ساده‌لوحانه برخی افراد مقدس‌مآب نیز این باور را تقویت می‌کرد. طاغوت‌های سیاسی و اقتصادی نیز حضور دین در جامعه را به نفع خویش نمی‌دیدند و از اینرو به نوعی تقابل دین و دنیا را تبلیغ میکردند، اما اندیشه نو و فکر راقی اسلام، دین و دنیا را آمیخته با یکدیگر معرفی کرد.

۱. مقام معظم رهبری، بیانات در سالروز ارتحال امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴/۳/۱۴.

«حقیقت «آمیختگی دین و زندگی» حرف نوئی است که هیچ وقت در دنیا وجود نداشته؛ حتی قبل از دوران مادیگری و اومانسیم غرب و روی کار آمدن اندیشه‌های سکولار هم اینجور نبود که دین با زندگی توأم و همراه باشد. زندگی یعنی سیاست، فعالیت، تجارت، اقتصاد و همه چیز. هیچگاه دین منشأ مقررات و قوانین زندگی نبوده است.»^۱

این امر هدف دین و در نتیجه حاکمان دینی را نیز تعیین می‌کند. در نگرش اسلامی نه دنیای انسان باید به توهم تحصیل آخرت، مورد غفلت واقع بشود نه آخرت باید بخاطر دنبال کردن دنیا نادیده گرفته شود.

در اندیشه اسلامی نه تنها آباد ساختن دنیا مذموم نیست، یکی از وظایف انسان به عنوان خلیفه الهی معرفی شده است. قرآن کریم عمران زمین را وظیفه انسانها دانسته است.

هُوَ أَتَشَاكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَغْمِرْكُمْ فِيهَا^۲

در این آیه انسان که خلیفه خدا معرفی شده است، موظف است دنیا را آباد کند. یعنی از استعدادهای فراوان و غیر قابل شماری که خدای متعال در این طبیعت قرار داده، این استعدادها را استخراج کند و از آنها برای پیشرفت زندگی بشر استفاده کند. این یکی از نتایج و لوازم خلیفه بودن انسان است.^۳

دنیای مذموم، دنیای ممدوح

با توجه به آنچه درباره آمیختگی دین و دنیا گفته شد، باید بخشی از متون دینی که دنیا را نکوهش کرده‌اند، بازخوانی شوند. آنچه مذموم است، دلبستگی به دنیا و اصالت دادن به آن در زندگی است. وگرنه دنیا یکی از مخلوقات خداوند است و همانطور که در بحث حکمت الهی گفته شد، جهان هستی نظام احسن خلقت است، هیچیک از حقایق موجود در هستی مانع کمال انسان نیست. دلبستگی به دنیا و غافل شدن از اهداف متعالی است که حرکت صعودی انسان را به حرکت عرضی و حتی نزولی تبدیل می‌کند.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَوْا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»^۴

هوی و هوس، انانیت، خودپرستی، شهوترانی، نفسانیت و ... حقیقت دنیای مذمومی هستند که در قرآن در شخصیت‌هایی مانند فرعون و قارون منعکس شده است. دلبستگی و شیفتگی به دنیا سبب می‌شود اولاً انسان دنیا را که مقدمه کمال او بوده

۱. مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار با اساتید دانشگاه، ۱۳۹۱/۵/۲۲.

۲. هود: ۶۱؛ او شما را از زمین خلق کرد و آبادانی زمین را از شما خواست.

۳. مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار با دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۶/۲/۲۵.

۴. یونس: ۷؛ محققا کسانی که امید و انتظاری به قیامت روز دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا راضی و دل‌هایشان به همان مادیات پست آرامش یافته، و نیز کسانی که از آیات ما غافلند.

است هدف زندگی بداند و به نازل‌ترین سطوح حیوانی زندگی بسنده کند. ثانیاً شیفتگی سبب می‌شود انسان برای به دست آوردن خواسته‌های خویش هیچ خط قرمز و حد و حصری نداشته باشد. پیامد این روحیه، حرص و دست‌اندازی به حقوق دیگران خواهد بود. همانطور که در مباحث انسان‌شناسی گذشت، انسان دارای طلب نامحدود است و اگر این طلب به سمت شهوات مادی جهت‌گیری شود، پرشتاب به این سمت خواهد رفت و هیچ موفقیتی او را راضی نخواهد ساخت.

اما ثروت، قدرت و دیگر امکانات مادی به خودی خود خیر یا شر نیستند. بلکه به میزان نقش آن در سعادت انسان، ارزشگذاری می‌شوند. بر همین اساس باید گفت اسلام با ثروت و رفاه مخالفتی ندارد، بلکه تأمین احتیاجات دنیوی را یکی از شاخصه‌های زندگی سالم می‌داند. باید میان دنیاداری و دنیاگرایی تفاوت قائل شویم. دنیاداری لزوماً ناپسند نیست. ثروت و امکانات دنیا اگر همسو با اهداف متعالی انسان باشد، نه تنها بد نیست، بلکه مفید است. اما دنیاگرایی به معنای دلبستن و خود را در محدوده شهوات دنیوی تنزل دادن همواره مانع رشد فرد و اجتماع می‌شود. بنابراین از منظر اسلام نه ثروت ذاتاً ضد ارزش است و نه فقر، ارزش. هر کدام از اینها نسبت به تأثیری که در هدف خلقت الهی انسان دارند، ارزش‌گذاری می‌شوند. با توجه به همین اصل، باید مفهوم متعالی «زهد» نیز به درستی تفسیر شود. برخی با نگاه سطحی خویش، زهد را به ممنوعیت از لذت‌های مادی یا گوشه‌نشینی معنا کرده‌اند. نتیجه این نگرش، نوعی «تبلی مقدس» است که اگر در جامعه تسری یابد، رکود و سستی اجتماعی، بی‌هدفی و بی‌مسئولیتی را به دنبال خواهد داشت. چنین جامعه‌ای طعمه مناسبی برای استعمارگران خواهد بود.

در حالی که حقیقت زهد، دل‌ن بستن به دنیا و کوچک نشدن در حد تمایلات حیوانی است. امام علی(ع) این آیه را بیانگر حقیقت زهد می‌دانند.

«لَيْكِلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۱

در این آیه مومنان از حسرت خوردن نسبت به از دست دادن‌ها و سرمستی نسبت به دستاوردهای دنیوی بازداشته شده‌اند. مومن برای آنچه امکانات دنیوی که از دست داده، محزون نمی‌شود و برای به دست آوردن دنیا نیز سرخوشی نمی‌کند. کسی که دنیا را کوچکتر از وجود خود بداند و اهداف و آرمانهایش را فراتر از دنیا تعریف کرده باشد، می‌تواند چنین حالتی پیدا کند. امام علی(ع) این دو اصل را شاخصه‌های زهد معرفی کرده‌اند تا نشان دهند حقیقت زهد، بی‌رغبتی به دنیا و پرهیز از وابستگی بیهوده به آنهاست. این معنا از زهد هیچ منافاتی با تلاش و جدیت در زندگی فردی و اجتماعی ندارد. مومن همواره در متن جامعه پرتلاش است ولی دلبستگی به ثروت و امتیازات اجتماعی ندارد.

۱. حدید: ۲۳؛.... تا دیگر از آنچه از دستتان می‌رود غمگین نشوید، و به آنچه به شما عاید می‌گردد خوشحالی مکنید، که خدا هیچ متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد.

بی‌اعتنایی به معنی بی‌اعتنایی به تلاش دنیا نیست. چه کسی از امیرالمؤمنین در دنیا پرتلاش‌تر بود. چه کسی بیشتر از امیرالمؤمنین از قدرت بازو، قدم، مغز، جسم، روح، مال، و همه نیروهای خود برای ساختن یک دنیای خوب استفاده کرده است؟ بی‌رغبتی به دنیا به معنای پشت کردن به تلاش، سازندگی، مبارزه و ساختن جهان به شکل مطلوب نیست... امیرالمؤمنین جزو کسانی نبود که کار نکنند تلاش نکنند. وقتی در مدینه زندگی می‌کردند باغستان‌هایی را به دست خودش به وجود آورده بود، آب جاری کرده بود، نخل به وجود آورده بود. اما خود هیچ دلبستگی به دنیا نداشت. پرداختن به دنیا و به طبیعتی که خدای متعال در اختیار انسان گذاشته است، و اداره معیشت مردم، اراده امور اقتصادی مردم، فراهم کردن وسائل رونق اقتصادی همه از کارهای مثبت و لازم و جزو وظایف فرد مسلمان و مدیران اسلامی است.^۱

بنابراین جدیت در راه آباد ساختن جامعه و حل مشکلات اقتصادی و دنیوی آن نه تنها نکوهش نشده، بلکه یکی از وظایف مؤمنان شمرده شده است. امیر مومنان (ع) در وصیت خود به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می‌فرماید: «وان لا تبغیا الدنیا و ان یغتمکما»^۲ «دنیا را دنیا ندوید، اگر چه دنیا دنیا باشد... معنای این سخن آن نیست که «ترک دنیا کنید». بلکه مقصود آن است که «دنیا را دنیا ندوید». دستور حضرت، وابسته نبودن به دنیا است نه رها کردن دنیا. با این ترتیب اگر آباد کردن زمین، با هدف خیر و صلاح بشریت انجام گیرد، عین آخرت است. این، همان دنیای ممدوح است.^۳

بحث رابطه دین و دنیا را با این آیه به پایان می‌رسانیم که زندگی مطلوب مومنان را حیات طیبه دانسته است.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَثْنَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۴

منظور از حیات طیبه، زندگی گوارایی است که رفاه مادی با عدالت، معنویت و اخلاق همراه شود. این شکل از زندگی مطلوب را فقط ادیان الهی می‌توانند برای بشر تأمین کنند.

«منطق اسلام این است که زندگی جامعه‌ی اسلامی باید از مواهب الهی سرشار شود و بشر با بهره‌مندی‌های مادی در زندگی خود، راه معنویت را گم نکند و درست حرکت کند. اگر آن زندگی به وجود آمد، آن وقت در جامعه ظلم و بی‌عدالتی و تبعیض ریشه‌کن می‌شود؛ تجاوز به حقوق انسان‌ها ریشه‌کن می‌شود؛ جنگ‌ها و برادرکشی‌ها از بین می‌رود؛ ناامنی‌ها در زندگی بشر به صفر می‌رسد. انبیاء برای این کار و مجاهدت کردند؛ بزرگان برگزیده‌ی خداوند در تاریخ بشر، برای این جان دادند»^۵

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، هجدهم رمضان ۱۴۲۹، ۱۳۸۷/۶/۳۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷، ص ۴۲۲.

۳. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، نماز جمعه ۱۳/۱۲/۱۳۷۲.

۴. نحل: ۹۷؛ هر کس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند می‌دهیم.

۵. بیانات در جمع زائران و مجاوران حرم امام رضا (ع)، ۱۳۸۳/۱/۲.

اسلام قانون خوشبختی

با توجه به مجموع آنچه گذشت می‌توان امتیازات اسلام و برنامه‌های آن را دریافت:

اسلام بر مبنای فطرت انسانی است. هیچ آموزه یا دستوری مخالف فطرت انسان ندارد. بر همین اساس، با تغییر فرهنگ‌ها و عوض شدن آداب و رسوم‌ها، قواعد کلی آن تغییر نمی‌کند.

اسلام بر مبنای عقلانیت است. تعالیم و برنامه‌های آن مطابق با عقل برهانی است.

برنامه‌های آن برخاسته از سرچشمه وحی تحریف نشده و در نتیجه خطاناپذیر است. بنابراین بهترین جایگزین، برای آزمون و خطا در نسخه‌های بشری است.

اسلام جامع‌نگر است. یعنی به رشد متوازن جسم و روح، عقل و قلب، اندیشه و احساس، فرد و اجتماع توجه دارد.

اسلام معنویت را در بستر زندگی روزمره او دنبال می‌کند. بین زندگی مادی و امور معنوی دیوار نیست، بلکه در ضمن فعالیت‌های روزمره می‌توان الهی‌تر شد.

در اسلام، میان خوشبختی دنیوی و سعادت اخروی، تقابلی نیست، بلکه مسیر خوشبختی دنیوی نیز از رهگذر سعادت معنوی محقق می‌شود.

رشد معنوی با حضور اجتماعی ناسازگار نیست، بلکه بسیاری از موفقیت‌های معنوی جز با دغدغه‌مندی نسبت به دیگران به دست نمی‌آید.

اسلام در تمام حوزه‌های فردی و اجتماعی حضور دارد، لذا همه عرصه‌های زندگی مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ و ... در عین حال که نیازهای مادی را تأمین می‌کند، می‌تواند منور به نور توحید گردد. در اینصورت جامعه یکپارچه مسجد و محراب خواهد بود.

فصل ششم: ولایت و امامت

معنای ولایت

مفهوم ولایت از مفاهیم بسیار مهم و پرکاربرد در تفکر اسلامی است. گاهی سخن از ولایت خداوند بر مؤمنین و ولایت طاغوت بر پیروان آنها به میان آمده است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱

گاهی ولایت در مسئله بسیار مهمی به نام امامت به کار رفته است. از جمله آیاتی که عالمان شیعه با استناد به آن امامت حضرت علی (ع) را اثبات می‌کنند این آیه است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۲

گاه مسئله ولایت در تحلیل ضوابط معاشرت و ارتباط با غیرمسلمانان به کار رفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۳

ولایت در برخی کاربردهای آن یکی از و بلکه مهم‌ترین پایه دین شمرده شده است. «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَكَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»^۴

اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ و هیچکدام به اندازه ولایت اهمیت ندارند. در حالی که مردم چهار پایه اصلی را گرفته و ولایت را رها کردند.

همچنین ولایت شرط قبولی اعمال مسلمین معرفی شده است.

وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ^۵

۱. بقره: ۲۵۷.

۲. مائده: ۵۵.

۳. مائده: ۵۱.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، کافی ج ۲، ص ۱۸.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۵۷.

به خدا قسم اگر کسی به قدری سجده کند که گردن او قطع شود، خداوند اعمال او را بدون ولایت ما نخواهد پذیرفت.

«... فَإِنْ أَقَرَّ بَوْلَانِنَا ثُمَّ مَاتَ عَلَيْهَا قُبِلَتْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ صَوْمُهُ وَ زَكَاتُهُ وَ حَجُّهُ وَإِنْ لَمْ يُقَرَّ بَوْلَانِنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لَمْ يُقَبَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِ»^۱

اگر کسی ولایت ما را پذیرفت و مرد، خداوند نماز، روزه، زکات و حجش را می‌پذیرد ولی اگر کسی ولایت ما را نپذیرفت، خداوند هیچکدام از اعمال او را نخواهد پذیرفت.

در قرآن و روایات کمتر مفهومی می‌توان یافت که این اندازه در ابواب مختلف گستردگی داشته باشد. اما سوال مهم اینجاست که معنای اصلی این واژه چیست؟ تفاوت کاربردهای اصطلاح ولایت، سبب شده برخی معانی آن را متفاوت بدانند. گاهی آن را به معنای دوست داشتن تفسیر کنند و گاه به معنای سرپرستی یا ریاست یا یاری کردن و همراه بودن. اما آیا می‌توان در کاربردهای متنوع ولایت، امر مشترکی را یافت که همچون نخ تسبیح در تمام موارد آن جریان داشته باشد؟ حقیقتی مشترک که همچون دال مرکزی هم در کاربردهای سیاسی آن معنا داشته باشد و هم در مسئله امامت، هم در رابطه مومنین با یکدیگر و هم مجوز قبولی عبادات باشد؟

برای پاسخ به این پرسش می‌توان به ریشه لغوی آن مراجعه کرد. ولایت در لغت به معنای اتصال و پیوندی است که به راحتی قابل گسستن نباشد. اعراب این اصطلاح را جایی به کار می‌بردند که چند ریسمان با یکدیگر تابیده شوند به شکلی که جدا کردن آنها از یکدیگر به آسانی ممکن نباشد. بنابراین می‌توان گفت ولایت به معنای پیوند و اتصال شدید دو حقیقت با یکدیگر است. این معنا در تمام کاربردهای ولایت به نحوی سریان دارد. دوست داشتن، نصرت، سرپرستی و ... دیگر تفاسیری که از ولایت شده است هر کدام چهره‌ای از این پیوند وثیق هستند.

ولایت در کاربردهای دینی، نیز از همین معنا گرفته شده است. وقتی میان دو موجود اتصالی شدید پدید آمده باشد، این اصطلاح به کار می‌رود این اتصال در سه محور اصلی «اندیشه، قلب و رفتار» معنا می‌یابد. ولایت یعنی دو موجود از نظر فکری، قلبی و رفتاری با یکدیگر پیوند خورده باشند. مثلاً هنگامی که سخن از ولایت خدا بر مؤمنان به میان می‌آید، به این معناست که مومنان با خداوند در این سه ساحت پیوند دارند، یعنی فکر و اندیشه خود را از سرچشمه وحی الهی دریافت می‌کنند، علاوه بر آن محبت خداوند در دل‌هایشان رسوخ کرده است و رفتارشان نیز با اراده الهی پیوند خورده است. در برابر، ولایت شیطان بر پیروانش به این معناست که تابعین شیطان، فکر خود را با مبنای شیطانی منطبق می‌کنند، محبت‌ها و تنفرهای خود را با حبه و بغض شیطان پیوند می‌زنند و رفتارشان نیز رفتاری شیطانی است.

ولایت امام و نبی بر مومنان نیز هر سه ساحت را شامل می‌شود. کسانی ولایت ائمه و انبیا را درک می‌کنند که سه ویژگی داشته باشند: اولاً اندیشه خود را با تفکر و حیانی منطبق سازند، نه تفکر غربی و اومانیستی. ثانیاً سکندار قلوب ایشان، محبت اولیای الهی باشد. یعنی از سویی ائمه و انبیا را از صمیم قلب دوست بدارند، به گونه‌ای که جدانشدن از آنها آسان نباشد و از سوی دیگر سایر دوستی‌ها و نفرت‌های خویش را نیز با حبه و بغض ولی الهی تنظیم می‌کنند. برای مثال اگر امام، به عبادت و عمل

صالح عشق می‌ورزد، و خدمت به مومنین را دوست می‌دارد، موالیان او نیز چنین هستند. به همین ترتیب اگر امام، از گناه، دنیاپرستی، باورهای انحرافی، اولیای طاغوت و نظام استکباری نفرت دارد، اهل ولایت نیز تنفر و بغض خود را با همین شاقول می‌سنجند. آموزه «سَلِمَ لِمَنْ سَلِمَکُمْ وَ حَرْبَ لِمَنْ حَارِبَکُمْ، مَحَبَّ لِمَا أَحَبَبْتُمْ، مِبْغَضَ لِمَا أَبْغَضْتُمْ» از عمیق‌ترین مفاهیم مرتبط با ولایت است که اشاره به همین اصل دارد. پیروان ولایت شاقول تمام محبت‌های خود را به سمت محبت امام تنظیم می‌کنند. ثالثاً رفتارهای این افراد نیز منطبق با رفتارهای امامانشان است. سبک زندگی ایشان آینه‌ای از سبک زندگی اولیاء الهی است.

به همین ترتیب ولایت بین مومنین نیز به معنای پیوند شدید ایشان با یکدیگر در این سه حوزه است. ولایت بین مومنان یعنی اینکه ایشان دارای فکر و هدف واحد هستند، محبت میان یکدیگر را دائماً شدت می‌دهند و رفتاری منسجم و یکپارچه دارند. هم‌فکری، عشق و علاقه و نیز رفتار مشترک، از آنان جبهه‌ای منسجم می‌سازد که همچون دژی محکم از سپاه مومنان در برابر جریان باطل است. مومنان می‌کوشند افکار و اندیشه خود را از خط باطل ممتاز کنند، محبت نمادهای رهبران باطل را از خویش دور ساخته و در رفتار نیز یکدیگر را یاری کرده تا در برابر جریان باطل، سدّی محکم بسازند.^۱

اندیشه سیاسی اسلام نیز با محوریت ولایت رنگ و بویی متفاوت از دیگر نظام‌های سیاسی می‌یابد. در این نگرش مردم و رهبران سیاسی، برخوردار از یک مکتب فکری واحد هستند که برخاسته از نگاه توحیدی است. میان ایشان پیوندهای شدید قلبی حاکم است و رفتارهایشان نیز حول هدفی واحد سامان یافته است. این اتصال میان امت و رهبر سیاسی چهره جامعه سیاسی اسلام را به یک بدن شبیه می‌سازد که همه اعضای آن دنبال تحقق هدفی واحد هستند. همین امر سبب می‌شود نظام سیاسی اسلام با نظام‌های اشرافی و استبدادی تفاوت ماهوی داشته باشد.

مراتب ولایت

همانطور که گذشت حقیقت ولایت پیوند و اتصال است که با توجه به طرفین ولایت مصادیق متعدد پیدا می‌کند. نخستین مرتبه ولایت میان خداوند و مومنان است.

اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۲

لازمه ولایت الهی آن است که انسان سه ساحت اندیشه، حبّ و بغض و رفتار را با خداوند پیوند زند. تفکر زیربنایی‌ترین عنصر رفتار انسان است. رفتارها تابعی از شناخت‌های انسانها هستند. این مبنا می‌تواند با معرفت و حیانی منطبق باشد که در اینصورت مرتبه‌ای از ولایت الهی محقق شده است و می‌تواند با تفکر غیر الهی مادی و طاغوتی تنظیم شود که در این صورت تفکر تابع ولایت طاغوت می‌شود. بنابراین نخستین مرتبه برای سوق دادن جامعه به سمت ولایت الهی، تحول در اندیشه و تفکر جامعه

۱. سیدعلی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۲۳.

۲. بقره: ۲۵۷.

است. در مباحث قبل تأثیر گفتمانی مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ... در حیات فکری و قلبی فرد و جامعه بررسی شد. لازمه ولایت الهی آن است که آبشخور معرفتی جامعه الهی گردد. در برابر، محوریت جهان‌بینی و تفکر مادی و اومانیستی، نخستین گام است تا افراد و جامعه تحت ولایت طاغوت قرار بگیرند.

ساحت دوم وجود انسان، حبّ و بغض اوست. محبت، موتور حرکت‌بخش وجود انسان است. هر کس کاری انجام می‌دهد که دوست دارد، سخت‌ترین کارهای بدنی با میل و محبت به شیرین‌ترین فعالیت‌ها تبدیل می‌شود. اگر شاقول حبّ و بغض‌ها به سمت خداوند باشد، رفتارها و فعالیت‌ها نیز به سمت اراده خداوند جهت‌دهی می‌شود. در برابر، اگر امیال و اشتیاق‌ها منطبق با دوست داشتن‌های شیطان باشد، رفتارها نیز منطبق با اراده شیطان تغییر می‌کنند. سبک زندگی و رسانه، فقط ناظر به رفتار نیستند، بلکه پسندها و ناپسندهای افراد را مدیریت می‌کنند. سبک زندگی دینی، حقایق الهی را در نظر انسان محبوب می‌کند و سبک زندگی مادی و غربی، امور شیطانی و حیوانی را سکندار قلب افراد می‌سازد. رسانه‌ها اعم از دیداری، شنیداری و نوشتاری نیز در شوق و تنفر افراد سهیم هستند. رسانه چهره‌ها و حقایق را نزد مخاطبان محبوب یا منفور می‌سازد. با این توضیح نقش هر کدام از این امور در ولایت الهی نمایان می‌شود. مادام که رسانه در جامعه تطهیر نشود، تا رسیدن به ولایت الهی فاصله داریم. بنابراین دومین شرط ولایت الهی آن است که ساختار حبّ و بغض انسان الهی شود و در فضای اجتماعی، نقش سبک زندگی و رسانه در این زمینه بسیار برجسته است.

این دو ساحت یعنی تفکر و شوق، شاکله وجود انسان‌ها را می‌سازند. اگر شاکله وجود نورانی گردد، رفتارها نیز نورانی می‌شوند. شاکله، ریشه رفتار انسان‌هاست. «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۱ بیشترین تأکید قرآن کریم بر اصلاح و تربیت شاکله انسان است، و پس از آن تغییر رفتارها. چراکه اگر سرچشمه رفتارها الهی شود، سرزدن رفتار شایسته آسان خواهد بود و در برابر، تا زمانی که شاکله و سرمنشأ رفتارها الهی نشود، رفتارهای نیک اثری ماندگار نخواهند داشت.

بنابراین سومین مرحله ولایت، آن است که رفتارهای فردی و اجتماعی با شاقول اراده الهی تنظیم گردد. هر اندازه حقیقت ولایت در وجود افراد بیشتر تثبیت شود، رفتارهای ایشان نیز الهی‌تر خواهد شد. امامان معصوم (ع) توانسته‌اند بالاترین مرتبه ولایت الهی را در وجود خود محقق سازند. تا آنجا که در هر سه ساحت یادشده تسلیم محض خدا هستند، هیچ اراده‌ای غیر از اراده خدا در وجودشان مستقر نیست، و حتی نشستن و برخاستن ایشان نیز تابع اراده الهی است. به همین دلیل است که بر قیام و قعود ایشان نیز سلام می‌دهیم. «السلام علیک حین تقوم، السلام علیک حین تقعد، السلام علیک حین ترکع و تسجد» این نکته نیز شایان توجه است که ولایت الهی و ولایت طاغوت، مراتب مختلف دارند. ممکن است شخصی مراتبی از اندیشه یا حبّ و بغض یا رفتار خویش را الهی ساخته باشد. در نتیجه به همین میزان از ولایت الهی بهره مند می‌شود. از آنجا که ولایت

الهی و ولایت طاغوت در برابر هم هستند، به میزانی که جامعه به ولایت الهی نزدیک شود، از ولایت طاغوت دور میشود. در برابر، کسی که خداوند را امیر جان خویش نساخته باشد، به همان میزان تحت ولایت طاغوت زندگی می‌کند.

رابطه میان توحید و ولایت

همانگونه که در مباحث توحید گذشت، حقیقت توحید با اکتفا کردن به باورهای صحیح حاصل نمی‌شود، بلکه انسان موحد باید تمام مصادیق شرک را از وجودش دور سازد. روی دیگر عبودیت، اطاعت بود و بر همین اساس گفته شد لازمه عبودیت پروردگار، اطاعت از او و در برابر، اطاعت از شیطان مرتبه از عبودیت اوست. با این یادآوری رابطه توحید و ولایت آشکارتر می‌شود. ولایت الهی به معنای حاکمیت اراده خداوند در ساحت‌های مختلف وجود انسان است و از این جهت با توحید عملی متناسب تام دارد.

از سوی دیگر رسیدن به ولایت الله، نیز جز از طریق ولایت امام و نبی پیموده نخواهد شد. اگر قرار است اندیشه، قلب و رفتار انسان تحت ولایت الهی قرار گیرند، ابتدا لازم است این جهت‌دهی در کارزار ولایت امام و نبی تمرین شود. ولایت امام، به منزله تمرینی برای قوی‌تر شدن روح انسان در پذیرش امر الهی است. پذیرش ولایت امام، شرط لازم برای رسیدن به ولایت الله است. به عبارت دیگر ولایت امام، همچون دهلیزی است که حتماً باید از آن عبور کرد و پس از موفقیت در آن میتوان به ولایت الله رسید. همچنین می‌توان ولایت امام را همچون درس پیش‌نیاز ضروری برای حضور در کلاس ولایت الله تشبیه کرد.

روایات متعدد بیانگر این حقیقت هستند که حتی عبادات نیز جز از طریق ولایت ولی الهی اثرگذار نیستند. حضرت موسی (ع) بر عابدی عبور کردند که مشغول دعا و تضرع به درگاه خداوند بود. پس از گذشت یک‌هفته مجدداً او را در همان وضعیت دید که دست به سوی آسمان، در حال دعا و درخواست است. حضرت موسی (ع) از خداوند پرسید چرا پاسخ او را نمی‌دهی؟ خداوند متعال فرمود اگر به قدری دعا کند که دستانش قطع شود، باز دعای او را اجابت نمی‌کنم. زیرا از راهی که من معرفی کرده‌ام وارد نشده است.^۱ خداوند متعال عبادات عابد بنی اسرائیل را جز از طریق ولایت ولی زمان یعنی حضرت موسی (ع) قبول نمی‌کند.

بر همین مبنا بود که رسول اسلام (ص) به امام علی (ع) فرمودند اگر کسی به اندازه عمر نوح عبادت کند و به اندازه کوه احد، طلا اتفاق کند و هزار حج انجام دهد و مظلومانه بین صفا و مروه کشته شود، ولی ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید.^۲

رفتارهای عبادی انسان دارای دو بعد جسمی و روحی است. بعد جسمی حرکات بدنی را انجام می‌دهد، لکن ارزش عبادت افراد به تفاوت بعد روحی ایشان متفاوت می‌شود. ظاهر حرکات و عبادت پیامبر (ص) و دیگر انسانها تفاوتی ندارد، لکن بعد

۱. مستدرک ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. بحارالانوار ۱۹۴/۲۷.

روحی پیامبر به قدری قوی است، که به این کالبد جان تازه می‌دهد. تفاوت نماز پیامبر(ص) و دیگر مسلمانان، در معرفت او نسبت به پروردگار، قوت روح و نیت و اخلاص پیامبر بود. کسانی که ولایت امام و نبی را در جان خویش محقق نکرده‌اند، از عبادت نیز جز حرکات و نشست و برخاست ظاهری بهره‌ای نخواهند داشت، زیرا نتوانسته‌اند اراده امام را امیر جان خویش قرار دهند و در نتیجه حاکم سرزمین جان او، جریان حق نیست.

این اصل با عدالت الهی نیز سازگار است. پذیرفته نشدن عبادت کسی که ولایت اولیای الهی را ندارد، ظالمانه نیست. کسی که بدون ولایت به عبادت ظاهری روی آورده همچون کشاورزی است که بهترین بذرها را در زمینی سنگلاخ یا شوره‌زار می‌ریزد. یکسال با شوق فراوان، در آبیاری و مراقبت می‌کوشد. اما هیچ بهره‌ای از کشت خویش ندارد. او بذر را هدر داده است و نمی‌تواند از کسی طلبکار باشد. کسانی که بدون ولایت عبادت می‌کنند نیز شبیه همین کشاورز نگون‌بخت هستند. ولایت جهت‌گیری مهم زندگی انسان در سه جهت اندیشه، محبت و رفتار است. اگر کسی قصد رفتن به شمال کشور را دارد، ولی به سمت جنوب جهت‌گیری کرده باشد، هر اندازه بیشتر و سریعتر حرکت کند، از مقصد دورتر می‌شود. چنین فردی اگر در جای خویش باقی می‌ماند، کمتر از هدف دور می‌شد. ولی، حرکت‌های انسان را جهت‌دهی می‌کند. کسانی که آگاهانه از ولایت امام و نبی سرباز زده‌اند، عنان وجود خویش را به باطل سپرده و در جهت‌گیری اصلی حیات خویش خطا کرده‌اند. تلاش و جدیت بیشتر در مسیر مخالف مقصد، به دورتر شدن از هدف می‌انجامد.

پیوند یادشده میان مؤمنان و اولیای الهی، محدود به حیات زمینی نیست. چرا که هویت اصلی انسانها به اندیشه و جان آنهاست و پیوندهای میان افکار و جانها منحصر به جهان مادی نخواهد ماند. بلکه در قیامت نیز همین اتصال و پیوند به شکل بارزتری آشکار می‌شود، تا آنجا که هویت اصلی انسانها در روز قیامت با نسبت آنها با ولی شناخته می‌شود. انسانها را در روز قیامت با ترک، فارس، عرب یا عجم بودنشان خطاب نمی‌کنند. همچنین رنگ و زبان و جغرافیای ایشان نیز در هویت اخروی آنان نقشی ندارد. صف کشی اصلی انسانها در قیامت متناسب با امامی است که در دنیا ولایت او را پذیرفته باشند. «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» یعنی در قیامت افراد را به ایرانی، یا غیرایرانی، دانشگاهی یا غیردانشگاهی و دیگر عناوین اعتباری نمی‌خوانند، این عبارات همگی فرومی‌پاشند و به جای آن حقیقت «امام و امت» می‌درخشد. هر انسانی در این عالم ولایت فکری، قلبی و رفتاری هر حقیقتی را پذیرفته باشد، در قیامت با همان محشور می‌شود. خواه ولایت حق باشد یا ولایت طاغوت، خواه امارت نظام اسلامی را پذیرفته باشد و خواه ریاست تفکر و سلطه غربی را. اکنون می‌توان دریافت چرا قرآن و روایات تا این اندازه نسبت به ولایت سیاسی جامعه حساسیت نشان می‌دهند. چراکه این ولایت تا ابدیت انسانها تأثیر خود را نشان می‌دهد.

در نظام ملکوت حتی ارتباطات نژادی نیز اصالت ندارد. خداوند به حضرت نوح (ع) می‌فرماید: فرزندان تو از اهل تو نیست، زیرا عملی ناصالح است. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»^۱ لکن رسول خدا (ص) درباره سلمان که هیچ قرابت و نزدیکی نژادی و جغرافیایی با او ندارد می‌فرماید «سلمان منّا اهل البیت». همانگونه که در مباحث عصمت گذشت، سخنان پیامبر (ص) از سر مبالغه یا احساسات نیست، بلکه حکایت از امری واقعی می‌کند. کسانی که ولایت اولیای الهی را می‌پذیرند فکر و قلب و رفتار خود را با ایشان منطبق می‌سازند و فاصله وجودی ایشان با ولی الهی کاسته می‌شود. آنچه فاصله‌ها را کم کرده و افراد را نسبت به اولیای الهی «منّا» می‌سازد، میزان تبعیت فکری، قلبی و رفتاری ایشان است. حضرت ابراهیم (ع) درباره این اصل می‌فرماید هر کس از من تبعیت کند، از من است. «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»^۲

این حقیقت از سویی نویدبخش و از سوی دیگر خوفناک است. برای کسانی که حسرت همراهی ابدی با اولیای الهی را دارند، بشارت بر انسی جاودانه و پایدار است. ثوبان غلام رسول خدا (ص) و عاشق دلباخته او بود. روزی پیامبر اسلام (ص) وی را دید در حالیکه چهره‌اش زرد و بدنش لاغر شده است. پیامبر (ص) علت را از او جویا شد. ثوبان گفت من بیمار نیستم، لکن اگر مدتی شما را نبینم، اینچنین رنجور می‌شوم و اکنون نگرانم که در آخرت چگونه میتوانم دوری شما را چگونه تحمل کنم. من بر فرض که وارد بهشت شوم در مراتب پایین بهشت هستم و شما در بالاترین درجات آن. رسول خدا (ص) با این آیه پاسخ ثوبان را داده و او را آرام کردند. «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۳

هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند به مقام معیت با پیامبران، شاهدان، صدیقین و صالحان میرسد و چه خوب رفیقانی برای هم هستند.^۴

در حقیقت، ولایت که همان همراهی در اندیشه، رفتار و قلب است، سنخیت با ولی را به دنبال خواهد داشت. هر اندازه ولایت قوی‌تر باشد، سنخیت شدیدتر خواهد بود. تجلی ولایت به معیت ابدی تبدیل می‌شود و این حقیقت برای اهل ولایت حق نویدبخش و برای کسانی که ولایت طاغوت را در زندگی خویش پذیرفته‌اند حزن‌آور و دهشتناک خواهد بود، زیرا کسانی که ولایت اولیای طاغوت را پذیرفته‌اند، وجود خود را تا ابد همنشین آنان خواهند ساخت.

با این توضیح رابطه میان اصول بنیادین از معارف اسلامی روشن می‌شود.

۱. هود: ۴۶.

۲. ابراهیم: ۳۶.

۳. نساء: ۶۹.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۸۷.

لازمه باور به توحید، نفی عبودیت غیر خدا و توحید عملی در زندگی است.

لازمه توحید عملی در زندگی محوریت خداوند در ساحت‌های مختلف فرد و جامعه است. (ولایت)

لازمه ولایت الهی، تحقق ولایت اولیای الهی است. (حقیقت نبوت و امامت)

تجلی ولایت در حیات دنیوی محدود نیست، بلکه در معاد نیز امتداد می‌یابد.

رابطه میان ولایت الهی، ولایت اولیا و ولایت مؤمنین

تا کنون گذشت که مسیر ولایت الله از ولای اولیای الهی و معصومان(ع) می‌گذرد و کسی که نتواند ولایت ایشان را در وجود خودش محقق کند، نمی‌تواند به ولایت خداوند نائل شود. اکنون این نکته را با استفاده از متون دینی اضافه می‌کنیم که راه ولایت اولیای الهی نیز از ولایت مؤمنین می‌گذرد. یعنی تا زمانی که مؤمنین با یکدیگر پیوندهای قلبی، فکری و رفتاری پیدا نکرده باشند، نخواهند توانست به ولایت امامان و پیامبران دست یابند.

ولایت مؤمنین، تجلی و تحقق ولایت خداوند در روی زمین است. هر اندازه جامعه مؤمنین به سمت اتصال و پیوند بیشتری حرکت کند، به توحید نزدیکتر و در برابر، هر قدر تفرقه و عداوت میان مؤمنین یک جامعه افزایش یابد، اولاً از ولایت معصومان(ع) و ثانیاً از توحید و ولایت الهی فاصله می‌گیرند.

آیات قرآن، بر هویت جمعی دینداری تأکید کرده‌اند. جهاد و مبارزه در راه خداوند را به شکل جمعی و پیوسته از مومنان خواسته‌اند و قبل از امکانات و تجهیزات، این پیوستگی را دژ مستحکمی در برابر دشمنان معرفی کردند. در برابر، با وجود تفرقه و شکاف میان مومنان، افزایش سخت‌افزار سودی برایشان نخواهد داشت.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ»^۱

«خداوند کسانی که را در یک صف پیوسته قتال میکنند دوست دارد، ایشان همچون دژی نفوذناپذیر هستند.»

روایات فراوان این حقیقت را تأیید می‌کند که علامت مهم نزدیکی به امام(ع)، میزان صمیمیت و ارتباط میان مؤمنین است. اسحاق بن عمار یکی از اصحاب نیک امام صادق(ع) است. وی می‌گوید بعد از اینکه اموال زیاد شد، مراجعات شیعیان به منزل افزایش یافت و من درباری گماردم تا ایشان را از خانه ام دور کند. همان سال به مکه رفتم و خدمت امام صادق(ع) رسیدم. هنگامی که به ایشان سلام کردم، با سردی و چهره‌ای درهم پاسخ مرا دادند. از امام پرسیدم چه چیزی جایگاه مرا نزد شما تغییر داده است؟ امام فرمودند همین که تو رفتارت را با شیعیان تغییر دادی ما هم رفتارمان را با تو تغییر دادیم. گفتم فدایت شوم، به

خدا قسم من از شهرت می ترسیدم. امام فرمودند آیا نمی دانی وقتی دو مومن به قصد زیارت یکدیگر و برای رضای خداوند، با هم مواجه می شوند، خداوند بین آنها صد درجه رحمت محقق می سازد که نود و نه درجه آن برای کسی است که دیگری را بیشتر دوست دارد؟ و هنگامی که ایشان یکدیگر را در آغوش می گیرند رحمت الهی هر دو را فرامی گیرد. و هنگامی که می خواهند از هم جدا شوند ندا می رسد که هر دو آمرزیده شدند؟... اسحاق سرش را پایین انداخت و سکوتی طولانی کرد و اشکش بر محاسنش جاری شد.^۱

همچنین در برخی روایات میان ایمان و خیرخواهی برای مسلمین نیز تلازم برقرار شده است. یعنی هر اندازه ایمان افراد بیشتر باشد، محبت و خیرخواهی آنان به دیگر مؤمنین هم افزایش می یابد.^۲

بیشتر بدانیم:

علی بن یقطين یکی از شخصیت های مهم و مورد اعتماد ائمه (ع) بود که توانست به دستور امام کاظم (ع) تا بالاترین مراتب دستگاه عباسیان نفوذ کند. روزی یکی از شیعیان به نام ابراهیم جمال قصد ملاقات با او را داشت ولی علی بن یقطين وی را نپذیرفت. مدتها بعد علی بن یقطين برای سفر حج به حجاز رفت و در مدینه به منزل امام کاظم (ع) مشرف شد. اما امام کاظم (ع) او را نپذیرفتند. روز دوم نیز مراجعه کرد و همین واکنش را دید. روز سوم خود را به غلام معرفی کرد و از او خواست که علت این محرومیت را بداند. غلام از طرف حضرت (ع) به او گفت تو ابراهیم جمال را از خود راندی، ما هم تو را راه نمی دهیم. خداوند نیز خدمات تو را نخواهد پذیرفت. «حَجَّتُكَ لِأَنَّكَ حَجَّيْتَ أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَالَ وَقَدْ أَبَى اللَّهُ أَنْ يَشْكُرَ سَعْيَكَ أَوْ يَغْفِرَ لَكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَالَ» (بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۵) علی بن یقطين گفت: من چگونه می توانم جبران کنم، در حالی که او اکنون در کوفه است؟ امام فرمود، امشب مخفیانه و بدون آنکه حتی نزدیکانت بفهمند، وارد قبرستان بقیع شو. مرکبی آماده است و تو را به کوفه خواهد برد. علی بن یقطين همین کار را کرد. شب هنگام مرکب را سوار شد و پس از چند قدم، خود را در کوفه و مقابل خانه ابراهیم جمال یافت. در زد و خود را معرفی کرد. ابراهیم گفت این موقع شب علی بن یقطين با او چکار دارد. علی بن یقطين او را قسم داد که در را باز کند و ماجرا را گفت. ابراهیم گفت خدا تو را ببخشد. علی بن یقطين به خاک افتاد و او را قسم داد که ابراهیم پایش را بر صورت او بگذارد تا یقین کند وی را بخشیده است. پس از این صحنه وی با همان مرکب به مدینه بازگشت و این بار امام وی را پذیرفت. ولایت مؤمنین آنچنان در نزدیکی و دوری به امام (ع) موثر است که حتی فرد مورد اعتماد ایشان یعنی علی بن یقطين را نیز از ملاقات محروم می سازد.

طبق این آیات و روایات :

یکم) توجه و مهربانی امام به شیعیان وابسته به میزان خیرخواهی و محبت میان ایشان است. هر کس بیشتر به شیعیان خدمت کند از نگاه مهربان امام بهره بیشتری دارد.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۲۳

دوم) در ارتباطات میان مومنین کسانی که محبت بیشتری به دوستان خویش دارند، از رحمت و مغفرت الهی بیشتر برخوردار هستند.

سوم) همانطور که ولایت الهی و ولایت اولیا در طول هم بودند، ولایت امام و ولایت مومنین دو امر به هم پیوسته هستند. یعنی بدون قبولی در آزمون ولایت مومنین، نمی‌توان پیوند وثیقی با امام برقرار کرد.

چهارم) خدمت به مؤمنین دیگر در حقیقت وسیله‌ای برای ارتقاء معنوی خود انسان است. به عبارت دیگر این اصل نگرش جدیدی در بهبود ارتباطات خانوادگی، اجتماعی و تشکیلاتی مومنین ایجاد می‌کند. کسانی که حقیقت این روایات را دریابند در محبت و خدمت به همسران، پدر و مادر، مومنین و ... مشتاقانه می‌کوشند، چون این خدمت را وسیله تقرب خود به امامشان می‌دانند. برخلاف تفکر منفعت طلبانه غربی که هدف از محبت کردن را دریافت محبت معرفی می‌کند، در این رویکرد انسانها محبت به دیگران را در حقیقت عامل توسعه وجود و صعود جان خویش می‌یابند.

پنجم) این اصل مبنای متفاوت نظام سیاسی اسلام با دیگر نظام‌های سیاسی را تا حدی روشن می‌کند. در نظام‌های بشری غیردیکتاتوری نیز روابط سیاسی دایرمدار نفع شخصی است. اما در نظام ولایت، مسئولین موظف به رعایت حقوق افراد امت هستند. کوتاهی در انجام این وظیفه باعث دور شدن ایشان از امام معصوم خواهد شد.

ششم) کسانی که نسبت به اصلاح امور مسلمین دغدغه‌مندی بیشتری دارند، نزد اولیای الهی مقرب‌ترند. در برابر، کسانی که در مواجهه با مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مسلمین بی‌تفاوت باشند، از رحمت الهی محروم خواهند شد. این اصل گذشته از آنکه ضرورت حساسیت نسبت به مشکلات جامعه را تکلیفی ولایی و اخلاقی می‌داند، مبنای دفاع از حقوق مسلمین در تمام نقاط عالم نیز هست. زیرا طبق این اصل، بین ایمان و دغدغه‌مندی برای مشکلات مومنین تلازم است. هر اندازه ایمان افراد شدیدتر گردد، نسبت به شعاع بیشتری از مومنان خیرخواهی دارند. این شعاع از خانواده و اقوام نزدیک آغاز شده تا مسلمین سراسر جهان امتداد می‌یابد. بنابراین حساسیت نسبت به مظلومین دیگر نقاط عالم نشانه افزایش ایمان و در عوض بی‌تفاوتی در برابر مشکلات آنان، نشان از نقص ایمان دارد.

هفتم) این اصل مبنای عقلانی دیگر مفاهیم اجتماعی و نیز ارتباط شبکه معنایی آنها را نیز تبیین می‌کند. برای نمونه امر به معروف و نهی از منکر صرفاً یک دستور فقهی شمرده نمی‌شود، بلکه مقدمه‌ای برای استحکام ولایت مومنین و در نتیجه ولایت امام معصوم به شمار می‌رود.

هشتم) به کمک این اصل، مبنای ارتباطات با مردم دیگر کشورها از جمله سرزمین‌های غیرمسلمان هم تبیین می‌شود. مومنان لازم است در مواجهه با دیگران خطوط قرمزی را تعریف کنند. یکی از مهم‌ترین این خطوط مسئله ولایت است. یعنی مسلمین باید مراقب باشند ارتباط با غیرمسلمانان منتهی به پذیرش ولایت ایشان نگردد. همانطور که گذشت ولایت منحصر به سرپرستی و ریاست نیست، بلکه هر نوع پیوند قلبی، فکری و رفتاری را نیز شامل می‌شود. در نتیجه مسلمانان در داد و ستدهای اقتصادی و سیاسی خویش این مرزها را محافظت کنند. به عبارت دیگر داد و ستد با غیرمومنان نباید وابستگی‌های قلبی و عاطفی را به

دنبال داشته باشد. اندیشه و جهان بینی اسلامی نباید در اثر ارتباط با غیرمسلمین آمیخته با افکار و آراء نادرست گردد. نمی توان به بهانه ارتباطات اقتصادی و سیاسی، اصالت اندیشه و حیانی اسلام را با مفاهیم خودساخته بشری نیالاید. همچنین نظام رفتاری و سبک زندگی اسلامی که برخاسته از آموزه های وحیانی است با سبک زندگی بشری خلط نشود. پیامد این نگرش آن است که مسلمین با وجود ارتباطات گسترده سیاسی و اقتصادی با دیگر جوامع، هویت تمدنی و اسلامی خویش را تضعیف نمی سازند. مومنان با حفظ جبهه درونی خویش، اجازه نمی دهند تبادلات سیاسی و اقتصادی و حتی فرهنگی به برقراری پیوند قلبی، فکری و رفتاری با کفار منجر شود.

نهم) همانطور که لازمه توحید نفی عبودیت غیر خداوند بود، لازمه ولایت الهی نیز نفی ولایت شیطان است. بنابراین مبارزه با ولایت طاغوت (که منحصر به ولایت سیاسی نیست، بلکه تمام ساحت های آن را شامل می شود) هم به کمک اصل توحید اثبات پذیر است و هم به کمک اصل ولایت. علاوه بر این انسجام منظومه وار و شبکه ای مفاهیم توحید، ولایت، مبارزه با طاغوت نیز آشکارتر می گردد.

دهم) ولایت میان مومنین که شرط لازم برای تحقق جامعه اسلامی است نیازمند یک مرکزیت مقتدر، آگاه و معنوی است که بتواند یکپارچگی امت اسلامی را حفظ کند. برای برقراری پیوندهای سه گانه میان افراد امت لازم است یک نقطه کانونی وجود داشته باشد که الگوی فکر اصیل، حب و بغض شایسته و بایسته و رفتار مطلوب باشد. افراد امت فکر و حب و رفتار خود را با او تنظیم می کنند. نتیجه طبیعی این امر آن است که اصالت جامعه اسلامی به کمک این نقطه مرکزی سامان می یابد. همانند شعاع های مختلفی که به دلیل ارتباط با مرکز، خود نیز با یکدیگر متصلند. نقطه کانونی یادشده که نقش «قلب» در امت اسلامی را ایفا می کند، «امام» نام دارد. از اینجا ارتباط میان نظریه ولایت و امامت نیز روشن می شود.

امامت

امامت در اصطلاح به معنای ریاست مطلق و عام بر تمام مکلفان در امور دینی و دنیایی بعد از پیامبر است. کرد. این ریاست محدود به قلمرو خاصی نیست و تمام شئون دینی و دنیوی را دربرمی گیرد. امام رهبر جامعه اسلامی است که تمام امور دینی و دنیوی جامعه را سرپرستی می کند. هیچ سازمان و نهادی بدون رهبران کاردان و شایسته قابل بقا نیست. یک جامعه علاوه بر قانون صحیح نیازمند اجرای دقیق قانون نیز هست. امام از سویی قانون صحیح اسلام را تبیین کرده و از سوی دیگر آن را به کاملترین شکل ممکن اجرایی می سازد. جامعه اسلامی نیز در زمان حیات پیامبر (ص) از وجود ایشان بهره مند بود. وی رهبر سیاسی، مرجع فکری و نقطه اتصال معرفت بشری به معرفت الهی بود. ایشان علاوه بر تبیین معارف ناب اسلام، حاکمیت سیاسی اجتماعی را نیز بر عهده داشت که به کمک آن بتواند اسلام اصیل را از آموزه و مفهوم به عینیت و تحقق برساند. ایشان در حقیقت هم نبی و هم امام امت بودند. پس از رحلت رسول اسلام (ص) جامعه اسلامی نیازمند همین مرکزیت است که با احاطه بر حقایق و مقررات اسلام اصیل، آن را در متن جامعه محقق ساخته و کمترین غفلت و تسامحی در آن را اجازه ندهد. چنین جایگاهی «امامت» نامیده می شود. تعریف امامت کاملاً با تعریف قلمرو دین که در مباحث پیشین

گذشت مرتبط است. اگر قلمرو دین اسلام را علاوه بر امور معنوی و عبادی، به شئون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز توسعه می‌یابد، جایگاه امام نیز صرفاً معرفتی و تبیین احکام دین نیست. پیامبر اسلام (ص) نیز علاوه بر تبیین و فرهنگ‌سازی از احکام دین، مستقیماً به رهبری سیاسی، نظامی و ... اهتمام داشت.

امامت از منظر عقل

در مباحث نبوت درباره هدایت تکوینی تمام موجودات و نیز هدایت تشریعی انسان، ناقص و خطاپذیر بودن تجربه و عقل بشری برای تشخیص سعادت گفتگو کردیم. بر اساس همان استدلالی که نیاز به نبوت را اثبات می‌کرد، ضرورت امامت پس از انبیا نیز اثبات می‌شود. یعنی پس از رحلت پیامبر نیز لازم است شخصی همانند وی که از خطا و گناه معصوم باشد، از معارف دین صیانت و مردم را در امور دنیوی و اخروی هدایت کند. شاید گمان شود این رسالت را عالمان دینی پس از پیامبر (ص) نیز می‌توانند عهده‌دار شوند، لکن باید توجه داشت همانگونه که عقل انسان خطاپذیر است، عالمان دینی نیز از خطا و اشتباه ایمن نیستند. بنابراین باید شخصیتی معصوم در جامعه حاضر باشد که هدایت الهی را بدون کم و کاست معرفی و اجرا نماید. بدیهی است میزان استفاده مردم از امام، بستگی به استعداد و آمادگی ایشان دارد. ممکن است مردمی قابلیت استفاده حداکثری از معارف امام را از خود نشان ندهند، اما این امر ضرورت وجود امام را مخدوش نمی‌سازد.

امامت از منظر قرآن

با مراجعه به آیات قرآن کریم می‌توان ارتباط وثیقی میان ضرورت امامت و فلسفه خلقت هستی پیدا کرد. به این معنا که هدفمندی خلقت جهان با حضور امام در میان مخلوقات معنا می‌یابد. زیرا هدف خلقت تحقق انسان کامل و امام بالاترین مصداق انسان کامل است. برای توضیح این مطلب می‌توان از مفاهیمی که در بحث خلافت انسان و هدف خلقت جهان گذشت بهره جست. همانطور که در مباحث پیشین گذشت خلقت حضرت آدم و دیگر انسانها با انگیزه خلافت الهی رخ داد و خلقت تمام جهان مادی و حتی جهان مجردات مقدمه‌ای برای خلافت الهی، کمال انسان و قرب الهی او بوده است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۲

هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً^۳

۱. بقره: ۳۰؛ و چون پروردگارت بفرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم

۲. لقمان: ۲۰. آیا نمی‌بینید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است مسخر شما نمود و نعمتهای آشکار و نهان خود را بر شما تمام کرد؟

۳. بقره: ۲۹؛

بلکه می‌توان گفت انسان کامل قافله‌سالار هستی است و مأمور است دیگر موجودات را نیز به غایت خلقتشان برساند. هویت موجودات دیگر با میزان دخالت آنان در کمال نهایی انسانها مرتبط می‌شود. یعنی اگر موجودی در مسیری قرار گرفت که مقدمات تقرب الهی را برای یک ولی الهی فراهم کند، به هدف خلقت خویش نزدیک شده است. بنابراین هدف خلقت جهان رساندن انسان به کمال نهایی خویش است و بالاترین مصداق انسان کامل، امام است. بنابراین اگر قرار است حکمت الهی و هدفمندی جهان خلقت معنا یابد، لازم است در بین مخلوقات امام نیز حضور داشته باشد.

می‌توان این استدلال قرآنی را چنین سامان داد:

۱. خداوند حکیم است و خلقت جهان بیهوده و بی‌هدف نیست.
 ۲. خلقت جهان مقدمه‌ای برای کمال نهایی انسان و ظهور انسان کامل است.
 ۳. انسان کامل بالاترین مظهر خلافت الهی و قافله‌سالار هستی و واسطه‌ای برای کمال دیگر موجودات است.
 ۴. بنابراین هدفمندی جهان خلقت وابسته به تحقق انسان کامل است.
 ۵. امام بالاترین مصداق انسان کامل است.
 ۶. بنابراین هدفمندی جهان وابسته به حضور امام است.
 ۷. جهان آفرینش با تمام جزئیاتش از ابتدا تا انتهای تاریخ خلقت هدفمند است.
- بنابراین لازمه هدفمندی جهان آفرینش آن است که در هر زمانی امام در میان مخلوقات حاضر باشد.

قرآن کریم همچنین بر حقیقت هدایت‌گری امام نیز تأکید کرده است. با توجه به ناقص و خطاپذیر بودن عقل و تجربه بشری، حکمت الهی اقتضا می‌کند تا بشر را در تشخیص راه سعادت او راهنمایی کند تا حجت بر او تمام شده و عذری نداشته باشد.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^۱

اما قرآن کریم درباره هدایت امام به مأموریت مهم‌تری اشاره می‌کند که «هدایت به امر» نامیده می‌شود.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۱

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۲

مقصود از «امر» در این آیات، ملکوت و باطن هستی است. هدایت به امر تنها دعوت شفاهی و ابلاغ مفاهیم هدایتگر نیست. بلکه دستگیری معنوی از افراد و رساندن ایشان به سرمنزول مقصود است. در این قسم ویژه از هدایت، امام علاوه بر بیان عمومی راه سعادت و شقاوت، به طور خاص افراد را به جایگاه معنوی شایسته ایشان می‌رساند.

نصب الهی

از جمله مهم‌ترین مباحث درباره امامت آن است که امام، مستقیماً از طرف خداوند منصوب می‌گردد. این مدعا هم با مبانی توحیدی و استدلال عقلی اثبات‌پذیر است و هم به صراحت در قرآن بیان شده است. طبق مبانی توحیدی، همه انسانها عین فقر و احتیاج به خداوند هستند و تنها مالک حقیقی در عالم خداوند است. از سویی می‌دانیم که هر حاکمیتی مستلزم برخی تصرفات و دخالت‌ها در آزادی‌ها و حقوق افراد است. وضع و اجرای قانون هر دو موجب سلب برخی آزادی‌ها در جامعه می‌گردد. تنها کسی که حق تصرف در حقوق افراد و در نتیجه حق حاکمیت دارد خداوند متعال است. از آنجا که هیچ انسانی استقلال وجودی از خود ندارد، نمی‌تواند بر هیچ شخص دیگری حکومت کند. و چون اساساً حق حاکمیت ندارد، امکان واگذاری آن به دیگران را هم ندارد. بنابراین یگانه موجودی که حق حاکمیت دارد، خداوند متعال است که مالک مطلق است. اوست که می‌تواند افرادی را به این سمت «منصوب» نماید. تا زمانی که کسی از طرف خداوند برای حاکمیت منصوب نشده باشد، حق حاکمیت ندارد.

با توجه به همین مبنا، کسی که بدون نصب الهی قصد حکومت بر دیگران داشته باشد، «طاغوت» و حکومت او حکومت «ظلم» شمرده می‌شود، حتی اگر در حاکمیت خویش به ظاهر با عدالت رفتار کند. بر همین اساس در روایات ما به کسی که منصوب از طرف خداوند نباشد «امام جائر» گفته می‌شود:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً نَفِيَّةً وَلَأَغْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.

خداوند متعال فرمودند: به تحقیق هر رعیتی را که ولایت امام ظالم که منصوب از طرف خدا نیست را بپذیرد، عذاب خواهم کرد، حتی اگر اعمال نیکی داشته باشد. و به تحقیق هر رعیتی که ولایت امام عادل که منصوب از طرف خداست را بپذیرد، خواهم آمرزید، حتی اگر گناهکار و ظالم باشد.^۳

۱. انبیا: ۷۳.

۲. سجده: ۲۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

بنابراین لازمه توحید در مالکیت خداوند آن است که هیچ انسانی حق حاکمیت بر دیگری را ندارد، و جز با نصب الهی هیچ حاکمیتی مشروعیت نخواهد یافت.

می‌توان استدلال یادشده را چنین مرتب کرد:

۱. خداوند متعال مالک مطلق است و هیچ کس جز خداوند مالکیت حقیقی ندارد.
۲. حاکمیت مستلزم تصرف در حقوق و آزادی‌های دیگران است.
۳. هیچکس جز مالک انسان حق تصرف در آزادی‌های او را ندارد.
۴. بنابراین تنها خداوند حق حاکمیت دارد.
۵. حکومت بشری و زمینی مستلزم حضور مادی و عنصری حاکم در روی زمین است.
۶. بنابراین تنها کسانی که خداوند ایشان را برای حاکمیت منصوب کرده است، حق حاکمیت دارند. (مقدمه ۴ و ۵)

پیشینیم:

با استفاده از مفهوم توحید و شرک، استدلال دیگری بر نظریه نصب اقامه کنید.

ضرورت نصب امام از سوی خداوند را با براهین دیگری نیز می‌توان اثبات کرد. برای نمونه در مباحث پیشین گذشت که اسلام آخرین دین الهی است و بعد از آن هیچ دین دیگری نخواهد آمد. لازمه این امر آن است که دین اسلام بتواند نیازهای بشر را تا روز قیامت پیش‌بینی کرده و پاسخی درخور برای آن داشته باشد. این امر از یکسو مستلزم تحریف نشدن قرآن و از سوی دیگر مستلزم حضور رهبری الهی است که بتواند جزئیات بیان نشده در قرآن را بازگو کند و در برابر تحریف‌ها، تفسیرهای ناشایست، کجروی‌های دینی و ... تفسیر اسلام ناب را در اختیار مردم بگذارد. بنابراین با درنظر گرفتن حکمت الهی و خاتمیت اسلام، ضرورت نصب جانشینی الهی اثبات می‌شود که دسترسی به منابع علم خدادادی داشته باشد و از هر خطا و اشتباهی ایمن باشد تا سخن او بر دیگران حجت شمرده شود. همچنین لازم است این شخص محور اجرای دین و تحقق توحید در جامعه باشد.

این استدلال علاوه بر نصب الهی برخی صفات امام را نیز اثبات می‌کند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر قرآن کریم نیز جایگاه امامت را وابسته به جعل و نصب الهی می‌داند. خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهیم فرمود:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ الْعَهْدَ ٱلْظَّالِمِينَ^۱

طبق این آیه امامت جایگاهی است که مستقیماً توسط خداوند تعیین می‌شود و حتی به‌برخی فرزندان ابراهیم (ع) نیز نمی‌رسد.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا^۱

آیات دیگری نیز بر نصب امام از سوی خداوند تصریح دارند. برای نمونه آیه «اکمال دین» در جریان حادثه غدیر نیز بر همین اصل دلالت می‌کند. مشرکین انتظار داشتند با از دنیا رفتن پیامبر (ص) حاکمیت جدیدی که وی بر محور توحید بنیان نهاده بود، نیز از بین برود. زیرا ایشان فرزند پسر نداشت و ایشان جانشین پیامبران را نیز همانند جانشین پادشاهان در فرزندان پسر او جستجو می‌کردند. اما خداوند متعال با نزول آیه اکمال دین، حاکمیت الهی را از شخص پیامبر (ص) به نوع امام توسعه داد. همین امر سبب ناامیدی مشرکان شد.

این بحث درباره امامان پس از پیامبر اسلام (ص) نیز به وضوح قابل طرح است. شیعیان با توجه به همین مبنای توحیدی و آیات قرآن معتقدند امام جانشین حضرت رسول (ص) نیز باید از سوی خداوند منصوب شده باشد. لکن گروهی دیگر از مسلمانان انتخاب جانشین پیامبر (ص) را وابسته به انتخاب مردم دانستند. هشام بن حکم یکی از شاگردان امام صادق (ع) است. وی روزی در درس عمرو بن عبید حاضر شد که معتقد بود امامت امری الهی نبوده و مردم با توافق خویش امام را تعیین می‌کنند. هشام در جلسه درس از او پرسید آیا شما چشم دارید؟ عمرو بن عبید گفت این چه سوالی است؟ معلوم است که چشم دارم. هشام گفت سؤالات من از این قبیل است. اگر نمی‌خواهید سؤال نمی‌کنم. عمرو به او گفت بپرس. گفت با چشم چکار می‌کنید؟ پاسخ داد با آن رنگها و اشیاء را می‌بینم. از گوش و بینی و دیگر حواس نیز پرسید و عمرو جواب داد. هشام پرسید آیا قلب هم دارید؟ قلب چه کار می‌کند؟ عمرو پاسخ داد با آن تمام آنچه در حواس آمده است را تمییز می‌دهم. قلب فعالیت دیگر اعضا را هدایت و کنترل می‌کند. هشام گفت پس بدون قلب، فعالیت این اعضا ناتمام است؟ عمرو گفت بلی. هشام پرسید حتی اگر این اعضا سالم باشند، باز هم نیاز به قلب دارند؟ عمرو پاسخ داد: آری، زیرا هر کدام از اعضا اگر در فعالیت خود تردیدی داشته باشد، به قلب مراجعه کرده و شک او برطرف می‌شود. هشام گفت حکمت خداوند اجازه نمی‌دهد این حواس را بدون مرکز هدایت‌کننده رها کند، پس چگونه جامعه را پس از پیامبر به حال خود رها می‌کند و هیچ مرکز هدایتگری برای آن قرار نمی‌دهد؟ چگونه خداوند امامی برای ایشان قرار نمی‌دهد که تردیدها و اختلاف نظرهای امت را برطرف کند؟ چگونه خداوند امت خود را در شک و حیرت رها می‌کند؟

امام صادق (ع) با شنیدن این ماجرا لبخند زدند و فرمودند این محتوا در کتب آسمانی ابراهیم و موسی آمده است.^۲

۱. مائده: ۳؛ امروز است که دین شما را تکمیل کردم، و نعمت خود بر شما تمام نمودم، و امروز است که دین اسلام را برای شما پسندیدم.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۱.

در حقیقت هشام بن حکم در این گفتگو با استناد به صفت حکمت الهی، ضرورت نصب امام بعد از پیامبر (ص) را تبیین کرده است. بدین ترتیب که :

- خداوند حکیم است.
 - حکمت الهی اقتضا می‌کند امت اسلام بعد از پیامبر (ص) بدون راهنما و رهبر نباشند.
- بنابراین لازمه حکمت الهی آن است که شخص/اشخاصی را به عنوان جانشین پیامبر منصوب کرده باشد.

امامت؛ نصاب توحید

در بخش‌های مختلف این کتاب، رابطه میان توحید و اجزای دین نمایان شد. در تفکر شیعی بین توحید و امامت نیز رابطه وثیقی است. همانطور که بیان شد، لازمه اعتقاد به توحید، باور به نظریه نصب الهی امام است. از سوی دیگر خداوند متعال در ماجرای غدیر خم، شرط تکامل دین خویش را پذیرش امامت الهی دانستند. یعنی حقیقت دینداری و عبودیت پروردگار بدون باور به امامت محقق نمی‌شود. همچنین رسول اسلام (ص) تنها خواسته خویش از امت اسلامی را «مودت» با خاندان خود معرفی کردند.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ^۱

بنابراین امامت از یکسو با توحید و از یکسو با نبوت متصل است.

در متون دینی به رابطه میان توحید و امامت تأکید فراوان شده است. برای مثال امام رضا (ع) حدیث قدسی را بیان می‌کنند که تمام امامان پیشین از رسول اسلام (ص) نقل کرده‌اند. خداوند در آن حدیث می‌فرماید: «لا إله إلا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی» یعنی باور به توحید دژ و پناهگاه مستحکم من است که هر کس در آن وارد شود از عذاب ایمن است. امام رضا (ع) بلافاصله پس از بیان این حدیث فرمودند: البته پذیرش توحید شرایطی دارد که یکی از آنها من هستم. «بشرطها و شروطها و انا و من شروطها»^۲ یعنی باور به امامت ایشان یکی از شرایط پذیرش توحید است.

همچنین در حدیث دیگری امام سجاد (ع) تفسیر فطرت الهی را چنین بیان کردند:

قَالَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَيَّ هَاهُنَا التَّوْحِيدُ^۳

یعنی حقیقت فطرت الهی باور به یگانگی خداوند، نبوت حضرت محمد (ص) و امامت امام علی (ع) است. سپس تأکید کردند توحید تا اینجا (امامت) ادامه دارد. این حدیث نیز بیانگر آن است که ورود به ساحت توحید و ولایت الهی بدون

۱. شوری: ۲۳.

۲. شیخ صدوق، توحید، ص ۱۷.

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۷.

پذیرش امامت غیرممکن است. یادآوری اضلاع سه گانه ولایت فهم این روایات را تسهیل می‌کند. گفتیم که ولایت به معنای پیوند قلبی، فکری و رفتاری است. کسی که بخواهد به ولایت الله نائل شود باید فکر، قلب و رفتار خود را منطبق با اراده الهی سازد و از آنجا که نبی و امام کامل‌ترین انسان‌ها و شبیه‌ترین آنها به خداوند هستند، بیشتری قرابت فکری، قلبی و رفتاری را با او دارند و در نتیجه علامت صحت باور به توحید، هماهنگی این سه ساحت با وجود امام است.

در حدیث دیگری آمده است: اسلام پنج رکن اساسی دارد: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. از امام سوال شد کدامیک افضل است؟ ایشان پاسخ دادند: ولایت زیرا ولایت کلید تمام عبادات دیگر است و والی، علامت و نشانه بر دیگر عبادات است.

بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَآيُ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَانَّ وَالْوَلَايَةُ وَالذِّكْلُ عَلَيْهِنَّ^۱

ممکن است کسی در ادعای توحید و نبوت دروغ بگوید. ولی اگر کسی به ولایت الهی که تا ولایت امام استمرار دارد، معتقد بود دیگر عبادات را نیز انجام می‌دهد و باور به امام نشانه‌ای برای درستی دیگر عبادات نیز معرفی شده است.

شئون امامت

با اینکه امامت از مفاهیم مشترک میان شیعیان و اهل سنت به شمار می‌رود، همواره بیشترین اختلافات فکری را به دنبال داشته است. مهم‌ترین اختلاف شیعیان با اهل سنت در الهی بودن نصب امام و شئون و وظایف امام است. الهی بودن نصب در فرازهای گذشته تبیین شد. اکنون قصد داریم درباره وظایف و اختیارات امام گفتگو کنیم. از منظر اهل سنت امامت منحصر به رهبری سیاسی است. در نتیجه وظایف او نیز عبارتند از حفاظت از مرزها، ساماندهی سپاه اسلام، اقامه حدود شرعی، تقسیم غنائم و ... به همین دلیل ایشان نصب الهی را در این موضوع ضروری نمی‌دانند.

اما شیعیان امام را جانشین پیامبر (ص) دانسته و با توجه به رسالت حداکثری رسول اسلام (ص)، تمام اختیارات و وظایف پیامبر (ص) را برای امام نیز قائلند، مگر دریافت وحی.

برای روشن‌تر شدن این مسئله می‌توان یکبار دیگر وظایف و شئون پیامبر (ص) نسبت به جامعه را مرور کرد:

۱. دریافت و ابلاغ وحی.
۲. تبیین و تفسیر وحی الهی و تشریح اهداف و مقاصد آن برای مردم.
۳. بیان احکام موضوعات جدید.
۴. رد شبهات اعتقادی.
۵. محافظت از دین و جلوگیری از وقوع تحریف در آن.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۸.

۶. تطبیق و مصداقیابی برای قوانین کلی دین.
۷. اجرای احکام دین.
۸. برقراری عدالت اجتماعی.
۹. قضاوت و رفع اختلافات میان امت.
۱۰. حکومت کلی بر تمام مردم در مسائل اجتماعی.

با توجه به این مقدمه می‌توان مهم‌ترین شئون و وظایف امام را در سه اصل خلاصه کرد: رهبری سیاسی، مرجعیت دینی و ولایت معنوی و باطنی.

مرجعیت سیاسی

شناخت فطری انسان به ضرورت وجود قانون و مجری آن در یک جامعه حکم می‌کند. حیات اجتماعی بدون قانون و حاکم در معرض واپاشی است. به همین دلیل امام علی (ع) به این قانون فطری اشاره کردند که هر امتی نیازمند حاکم است و حتی حاکم بد، از جامعه بدون رهبر برتر است.

وَإِنَّهُ لَكَايِدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ يَرَى أَوْ قَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِشْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُلْغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيَجْمَعُ بِهِ الْفَقَاءَ وَيَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ الضَّعِيفُ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ قَاجِرٍ^۱

از سوی دیگر می‌دانیم دین اسلام، مسائل دینی و سیاسی اجتماعی را از یکدیگر تفکیک نکرده و بسترهای حاکمیتی را از مهم‌ترین عوامل در جهت‌دهی تربیتی به جامعه می‌داند. بنابراین همانطور که پیامبر اسلام (ص) ریاست سیاسی جامعه را بر عهده داشت، جانشین وی نیز رهبر سیاسی جامعه شمرده می‌شود. این قسمت از وظایف امام مورد توافق تمام مسلمانان از جمله شیعیان و اهل سنت است. اختلاف ایشان در چگونگی تعیین چنین رهبری است. اهل سنت معتقدند خداوند و پیامبر (ص) کسی را برای چنین جایگاهی معرفی نکرده‌اند، ولی شیعیان معتقد به نصب الهی در چنین جایگاهی هستند.

مرجعیت دینی

همانطور که گفته شد تمام وظایف پیامبر (ص) که مربوط به تبیین و تفسیر دین است، به امام منتقل می‌شود، به استثنای دریافت وحی. بنابراین امام به جز وظیفه نخست، تمام وظایف دهگانه پیامبر (ص) را که در صفحات قبل بیان شد عهده‌دار است. توجه به خاتمیت پیامبر (ص) و جاودانگی دین اسلام می‌تواند اهمیت این وظیفه امامت را دوچندان روشن سازد. همانگونه که گفته شد چون دین دیگری نخواهد آمد، باید مرجعی برای تفسیر صحیح دین اسلام و فصل الخطاب بین تفاسیر و برداشت‌های مختلف وجود داشته باشد تا آن را از انحراف ایمن دارد. مروی بر تاریخ اسلام پس از رسول اسلام (ص) نشانگر انبوه اختلافات مسلمین در تفسیر آیات الهی شد. این اختلافات محدود به مباحث فقهی نبود، بلکه در تفسیر مبانی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

اعتقادی سرنوشت‌ساز همچون اختیار، قضا و قدر، صفات الهی و ... سرایت یافت. گرایش‌های مختلف کلامی که در تاریخ اسلام شکل گرفت ناشی از فاصله گرفتن امت از ائمه معصوم (ع) بود.

یک نمونه از بروز انحرافات در تفکر اسلامی در اثر جدا شدن از امامان معصوم (ع)، پیدایش صدها هزار روایات ساختگی است. با وجود اینکه عالمان فراوانی تلاش در صیانت از اسلام اصیل داشتند، با این حال نتوانستند در برابر چنین انحرافات ایستادگی کنند. این امر بیانگر آن است که حضور علما نمی‌تواند جایگزین امام معصوم شود. برای مثال اهل سنت با روایات ساختگی زیادی روبه‌رو بودند و عالمان ایشان کوشیدند تا آنها را پیرایش کنند. سنن ابوداود که از مهم‌ترین کتاب‌های اهل سنت به شمار می‌رود چهار هزار و هشتصد حدیث را از بین پانصد هزار حدیث انتخاب کرده است. یا کتاب صحیح بخاری نیز دو هزار و هفتصد و شصت و یک حدیث را از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کرده است. با این وجود در هر دو کتاب، احادیث خلاف عقل و فطرت و متنافی با جایگاه انبیای الهی به چشم می‌خورد.

شیعیان مرجع تفسیر دین صحیح را امامان می‌دانند که علم را بی‌واسطه از سرچشمه علم الهی دریافت کردند و پیامبر ایشان را معصوم و منبع تفسیر دین معرفی کردند. در حالی که دیگر بزرگان اهل سنت معصوم نیستند. رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت گذشته از آنکه معصوم نیستند، هیچکدام پیامبر را مستقیماً ندیده‌اند. برای نمونه ابوحنیفه سال ۸۰ هجری قمری، مالک بن انس سال ۹۳ هجری قمری، احمد بن حنبل سال ۱۶۴ هجری قمری، شافعی سال ۱۵۰ هجری قمری متولد شده‌اند. در حالی که حضرت رسول (ص) سال یازدهم هجری از دنیا رفتند.

حضرت زهرا (س) در خطبه مشهور فدکیه به این جایگاه امامت اشاره کردند که خداوند امامت را باعث وحدت امت اسلامی و مانع از تفرقه و واپاشی آن قرار داد. «و جعل طاعتنا نظاماً للملّة و امامتنا اماناً من الفرقة» متأسفانه خاطراتی که ناشی از تفرقه مسلمین در تاریخ اسلام مانده است، بسیار تلخ و دردناک است. در دهه‌های اخیر چندین گروه تکفیری در جهان اسلام شکل گرفت که گذشته از قربانی کردن انسان‌های مظلوم و تفرقه بین مسلمین، تصویر ناشایستی از اسلام در ذهن غیرمسلمانان معاصر ترسیم کرده است. اینها گوشه‌ای از نتایج سلب مرجعیت دینی از ائمه (ع) است. شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین علل عقب‌ماندگی مسلمین نیز فراموشی مرجعیت علمی ائمه (ع) و در برابر، پیشرفت‌های علمی و فرهنگی ایشان برخاسته از الگوگرفتن از تراث حکمی، تفسیری و اخلاقی آنان به شمار می‌رود.

ولایت معنوی

همانطور که در بحث امامت در قرآن بیان شد، یکی از مهم‌ترین شئون امام، هدایت به امر است. این هدایت فراتر از ابلاغ دستورات و آموزه‌های دینی و اخلاقی است. در این سطح از هدایت امام به دلیل ارتباط با ملکوت هستی و انسانها می‌تواند هر یک از طالبان حقیقت را به طور خاص به جایگاه معنوی که استعداد آن را دارد برساند. تفاوت این دو قالب را میتوان در مثالی نشان داد. فرض کنیم شخصی آدرس مکان مشخصی را جستجو می‌کند. گاه افراد در پاسخ به وی مسیر را به وی نشان می‌دهند و گاه از او دستگیری کرده و مستقیماً تا مقصد او را همراهی می‌کنند. هدایت به امر شبیه حالت دوم است که به منزل رساندن است نه فقط نشان دادن راه.

ولایت معنوی یکی از شئون ولایت تکوینی امامان است. طبق موازین عقلی و نقلی، امام محور هستی و واسطه فیض به تمام موجودات به شمار می‌رود. هر کمالی که از سوی خداوند به عالم مخلوق اعطا می‌شود، با وساطت امام است. همانگونه که در مباحث مبانی گذشت، سلسله موجودات از ضعیف‌ترین موجود آغاز شده و به کاملترین آنها می‌رسد. موجودات کامل‌تر نوعی علیت و وساطت در ایجاد برای موجودات ناقص‌تر دارند. امام که انسان کامل است، همین نقش را ایفا می‌کند. در نتیجه او همچون روح برای بدن تمام هستی است. نبود او به از هم پاشیدن و اضمحلال جهان منجر می‌شود. این جایگاه خارج از نظام علی معلولی و در برابر اراده الهی نیست. بلکه خود خداوند حکیم چنین کمالی به برخی بندگان خویش داده است. باور شیعیان به مباحث امامت برخاسته از اعتقادات توحیدی ایشان است. بر همین اساس ایشان درخواست کمک و هدایت از امامان را در طول درخواست از خداوند دانسته و هیچگاه ولایت تکوینی و ولایت معنوی را در عرض اراده الهی یا محدود کننده آن نمی‌دانند.

بیشتر بدانیم:

«ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسأله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مسأله حکومت، که در نتیجه مسأله به شکل خیلی ساده‌ای باشد... و بگوییم حالا که فقط مسأله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است، آیا آن کسی که می‌خواهد حاکم باشد حتماً باید از همه افضل باشد؛ یا نه، ممکن است کسی که حاکم می‌شود افضل نسبی باشد نه افضل واقعی؛ یعنی از نظر سیاستمداری و اداره امور الیقاز دیگران باشد ولو اینکه از جنبه‌های دیگر خیلی پست‌تر است، مدیر و سیاستمدار خوبی باشد و خائن نباشد؛ آیا معصوم هم باشد یا نه؟ چه لزومی دارد؟! نماز شب خوان هم باشد یا نه؟ چه لزومی دارد؟! مسائل فقهی را هم بدانند یا نه؟ چه لزومی دارد که بدانند؟!... این، اشتباه بسیار بزرگی است که احياناً قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می‌شدند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می‌شود؛ تا می‌گویند امامت، متوجه مسأله حکومت می‌شوند در حالی که مسأله حکومت از فروع و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسأله امامت است و این دو را نباید بایکدیگر مخلوط کرد. پس مسأله امامت چیست؟ امام، جانشین پیغمبر است. در بیان دین در مورد مسأله امامت، آنچه که در درجه اول اهمیت است، مسأله جانشینی پیغمبر است در توضیح و تبیین و بیان دین، منهای وحی.»

(شهید مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۷۲۸-۷۲۹)

شئون امامت در روایات

روایات شیعی به برخی از شئون یادشده اشاره کرده‌اند. برای مثال امام رضا (ع) نیز در حدیثی مفصل عبارات گهرباری درباره جایگاه امامت بیان کرده‌اند که به برخی فرازهای آن اشاره می‌کنیم. ایشان نیز امامت را امری از جانب خداوند دانستند که مردم هیچ صلاحیتی نسبت به تصمیم‌گیری درباره آن ندارند.

أَقَامَ (الله) لَهُمْ عَلِيًّا عَ عَلَمًا وَ إِمَامًا ... إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدَرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يُلَاقَهَا النَّاسُ بِقَوْلِهِمْ أَوْ يَنْأَلُوهَا بِأَرَانِهِمْ أَوْ يَقْبِلُوهَا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ

خداوند متعال امام علی (ع) را به عنوان علم هدایت و امام قرار داد. شأن امامت بالاتر از آن است که مردم با خرد و آراء خویش بخواهند به آن برسند یا کسی را انتخاب کنند.

إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَعَامُ الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الصَّيَامُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ تَوْفِيرُ الْقِيَمِ وَ الصَّدَقَاتُ وَ إِمْنَاءُ الْخُدُودِ وَ الْأَحْكَامُ وَ مَنَعُ الشُّعُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يَحْرُمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ

امامت زمام دین و باعث نظم و انتظام مسلمین و خیر دنیا و عزت مومنین است. تمام عبادات از جمله نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، صدقات، حدود شرعی و ... با امامت تکمیل می شود. امام حلال های خداوند و حرام های آن را بیان می کند. از مرزهای الهی مراقبت می کند، از دین خداوند صیانت می نماید و با حکمت و موعظه حسنه و استدلال روشن دیگران را به راه خداوند دعوت می کند.

امیرالمومنین (ع) مرجعیت دینی امام را چنین توضیح می دهند:

انه ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه: الابلاغ في الموعظة و الاجتهاد في النصيحة و الاحياء للسنه و اقامه الحدود على مستحقيها و اصدار السهمان على اهلها^۲

در این روایت ابتدا امام تصریح می کنند که مشروعیت حاکمیت اسلامی تنها از سوی خداوند است. رأی مردم تأثیری در مشروعیت حاکم اسلامی ندارد. سپس برخی از وظایف امام را فهرست می کنند: امام باید در مقام موعظه و پند و اندرز دادن مردم، معارف و حکمت های الهی را به مردم ابلاغ کند. به عبارت دیگر موعظه اش بلیغ، گویا و رسا باشد؛ سنت خدا و رسول خدا (ص) را احیا کند؛ حدود الهی را اجرا کند؛ سهم افراد را از بیت المال بدون ملاحظه برتری های قومی، سیاسی و مانند آن، پردازد.

همچنانکه گذشت امامت نیز همچون نبوت سبب اتمام حجت بر مردم می شود. امام کاظم (ع) فرمودند:

ان الحجة لا تقوم لله على خلقه الا بامام حتى يعرف

حجت خداوند بر مردم بدون امامی که مردم او را بشناسند، تمام نمی شود.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

درباره ولایت تکوینی و وساطت امام در ایجاد و بقای مخلوقات نیز روایات متعددی وجود دارد. از جمله اینکه امام باقر (ع) فرمودند:

لو ان الامام رفع من الارض ساعه لماجت باهلها كما يموج البحر باهله^۱

اگر ساعتی امام در زمین نباشد، زمین اهل خود را فرومی‌برد، همانطور که دریا چنین می‌کند. منظور این روایات از هم پاشیدگی خلقت بدون حضور امام است. زیرا او واسطه وجود و دیگر کمالات از سوی خداوند برای مخلوقات است.

ویژگی‌های امام

امام جانشین پیامبر (ص) در تمام شئون به جز دریافت وحی است. به همین دلیل باید تمام ویژگی‌هایی که برای انبیا بیان شده است را به استثنای دریافت وحی دارا باشد. او صرفاً حاکم سیاسی نیست که فقط بر خوررداری از بعضی شرایط اجتماعی در او شرط باشد. امام وجودی است که مرجعیت دینی، رهبری سیاسی و تکامل روحی معنوی افراد را همزمان بر عهده دارد. به همین دلیل لازم است از ویژگی‌های خاصی برای این مأموریت الهی بهره‌مند باشد. با توجه به همین نکته شیعیان معتقدند امام باید از نصب الهی، عصمت و علم خدادادی بهره‌مند باشد. این ویژگی‌ها اصلی‌ترین تفاوت امام با دیگران را نشان می‌دهد. ویژگی‌های دیگری چون برتر بودن در صفات اخلاقی مانند شجاعت، سخاوت، صداقت، عدالت، حکمت، حلم، عفت، و ... در مرتبه بعدی مطرح می‌شوند.

(۱) نصب الهی:

همانطور که گذشت لازمه توحید مطلق و مالکیت مطلق خداوند آن است که هیچکس جز او حق حاکمیت نداشته باشد. حق حاکمیت منحصرأ در اختیار خداوند و کسانی است که از طرف او منصوب شده باشند. به همین دلیل تنها کسانی که از سوی او منصوب شده باشند، می‌توانند حاکمیت کنند. از سوی دیگر لازمه نبوت و امامت بهره‌مندی از شرایط اختصاصی است که تنها و تنها با اعطای خداوند در افراد محقق می‌شود و خداوند هر کس را شایسته بدانند برگزیده و به آن جایگاه می‌رساند. ویژگی‌هایی چون عصمت و علم خداداد چنین هستند. بنابراین یگانه مرجع تعیین امام و نبی، نصب الهی است و پذیرش یا عدم پذیرش مردم در انتخاب پیامبران یا امامان تأثیری ندارد.

این ویژگی مهم‌ترین امتیاز و نشانه امام است. ائمه (ع) نیز در تبیین ویژگی‌ها و راه‌های شناخت امام نخستین نشانه را نصب الهی معرفی کرده‌اند:

عن أبي الجارود قال سألت أبا جعفر الباقر ع به يعرف الإمام قال بخصال أولها نص من الله تبارك وتعالى عليه ونصبه علما للناس حتى يكون عليهم حجة لأن رسولا لله ص نصب عليا ع وعرفها للناس باسمه وعينه وكذلك الأئمة ع ينصب الأول الثاني؛

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

ابی جارود از امام باقر (ع) پرسید امام با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: چند ویژگی دارد، که نخستین آنها نص الهی است. خداوند او را پرچمی برای مردم قرار داده است تا حجت بر آنها باشد. رسول اسلام (ص) امام علی را منصوب کرد و با نام و مشخصات برای مردم معرفی ساخت. ائمه هم هر کدام دیگری را معرفی می‌کنند.^۱

(۲) عصمت :

امام باید معصوم باشد. یعنی از هر گونه گناه یا اشتباه ایمن باشد. این امر را می‌توان با دلایل عقلی و نقلی اثبات کرد. یکی از مشهورترین دلایل عقلی ضرورت عصمت، جانشینی پیامبر (ص) در تمام شئون به استثنای وحی است. همان استدلالی که برای عصمت پیامبران اقامه شده است، ضرورت عصمت امام را نیز اثبات می‌کند. از آنجا که امام مرجعیت دینی را بر عهده دارد، باید از هر گونه خطا و گناه مصون باشد. اگر امام معصوم نباشد، نمی‌توان سخن او را فصل الخطاب تمام اختلاف نظرهای میان عالمان دانست و به وی به عنوان یگانه مرجع تفسیر دین نگریست. غیرمعصوم بودن امام سبب می‌شود در کنار دیگر عالمان دین قرار بگیرد. به بیان دیگر لازمه حکمت الهی آن است که امامی که مرجع و حجت برای مردم قرار گرفته است، از گناه و اشتباه مصون باشد. وگرنه امر هدایت الهی ناتمام خواهد ماند.

برخی آیات قرآن نیز بیانگر عصمت امام هستند که به شماری از آنها اشاره می‌شود:

وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

۲

طبق این آیه امام باید از هر گونه ظلمی مبرا باشد. ظلم در این آیه مطلق است و هم ظلم بر دیگران را شامل می‌شود و هم ظلم بر خدا و ظلم بر خود. بنابراین امام باید از تمام این موارد مصون باشد. عصمت از گناه طبق این آیه شامل گناهان کبیره و صغیره می‌شود و امام باید در تمام عمر خویش مصون از آن بوده باشد. همین امر بیانگر ضرورت نصب الهی نیز هست.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۳

طبق این آیه اراده تکوینی خداوند آن بوده است که هر گونه «رجس» یعنی آلودگی و زشتی را از اهل بیت پیامبر پاک کند و او را طاهر گرداند. در این آیه چند بار بر این امر تأکید شده است. بنابراین کسانی که مخاطب این آیه هستند از تمام آلودگی‌های اعتقادی، اخلاقی و رفتاری ایمن هستند. پس کسانی که سابقه گناه یا شرک در زندگی خود داشته‌اند، نمی‌توانند مخاطب این آیه باشند.

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۰۲.

۲. بقره: ۱۲۴، و چون پروردگار ابراهیم، وی را با صحنه‌هایی بیازمود و او به حد کامل آن امتحانات را انجام داد، به وی گفت: من تو را امام خواهم کرد ابراهیم گفت: از ذریه‌ام نیز کسانی را بامامت برسان فرمود عهد من به ستمگران نمی‌رسد.

۳. احزاب: ۳۳؛ خدا جز این منظور ندارد که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و آن طور که خود می‌داند پاکتان کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۱

این آیه مؤمنان را به اطاعت از خداوند امر کرده است. اما می‌دانیم انسانها امکان ارتباط مستقیم با خداوند متعال را ندارند، و تنها از طریق پیامبران با دستور او آشنا هستند. بنابراین لازمه امر به اطاعت از خداوند، امر به اطاعت از پیامبران است که سخن الهی را ابلاغ کرده‌اند. در ادامه آیه مجدداً دستور به اطاعت از رسول خدا داده شده است. معنای این اطاعت مجدد آن است که حتی در مواردی که به تفسیر دین و احکام الهی مرتبط نیست هم از پیامبر اطاعت مطلق داشته باشید. بنابراین اطاعت از پیامبر هم در امور دینی و الهی لازم است و هم در اموری چون سیاست، اقتصاد و فرهنگ و ...^۲ در سومین عبارت فرمان خداوند بر اطاعت از اولی الامر است که دوشادوش اطاعت از خدا و رسول بیان شده است. همین امر نشانگر آن است که اولی الامر باید معصوم باشند. زیرا اگر در ایشان احتمال خطا یا گناه داشته شود، اطاعت از ایشان خلاف حکمت الهی است. اکنون باید مصداق اولی الامر مشخص شود. بهترین مرجعی که می‌تواند اولی الامر را نشان دهد، رسول خدا (ص) است که عصمت وی در مباحث نبوت اثبات شده است. ایشان در روایتی خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند:

اولی الامر جانشینان من و رهبران مسلمانان هستند. نخستین آنان علی بن ابی طالب است و پس از حسن و حسین و سپس علی بن الحسین و محمد بن علی هستند که در تورات به نام باقر مشهور است. تو او را خواهی دید و سلام من را به او برسان. پس از ایشان جعفر بن محمد صادق سپس موسی بن جعفر کاظم و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آخرین ایشان هم نام و هم کنیه من و حجت خداوند روی زمین است.^۳

بیندیشیم:

با مراجعه به آیه صادقین (آیه ۱۱۹ از سوره توبه، دلالت این آیه بر عصمت را بررسی کنید. مصداق صادقین را چگونه می‌توان تشخیص داد؟

۳) علم خدادادی:

از جمله شرایط لازم برای مرجعیت دینی و جانشینی مطلق از پیامبر (ص) برخوردار بودن از علم الهی است. یعنی علم امام مانند دیگر انسانها از راه درس و کتاب به دست نیامده است، بلکه مستقیماً از سوی خداوند متعال و طرق

۱. نساء: ۵۹؛ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و کارداران خود را-که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده -فرمان ببرید، و هر گاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.

۲. این نکته خود دلیل دیگری برای بطلان سکولاریسم است.

۳. محمد بن باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

غیرعادی حاصل شده است. به عبارت دیگر امام برای اینکه بتواند تعالیم دینی را برای مردم تبیین کند باید متصل به علم الهی باشد

مسئله عصمت و علم امام موضوعی گسترده و دارای ابعاد گوناگون است. اینکه میان عصمت و علم چه ارتباطی وجود دارد؟ اینکه مبنای برگزیده شدن فرد برای امام چیست؟ اینکه آیا امامان اختیاری بر گناه دارند یا خیر؟ اینکه امام در چه مواردی از علم غیرعادی خویش بهره می‌جوید و پرسش‌های مهمی است که این نوشتار مجال پرداختن به آنها نیست.^۱

رابطه امام و امت

از مهم‌ترین مباحث اجتماعی تشیع، نوع رابطه میان امام و امت است. همانگونه که در روایت هشام بیان شد جایگاه امام در میان امت همچون قلب در پیکر است که بتواند تمام قوای دیگر را جهت‌دهی و رهبری کند. وجود امام عامل انتظام نیروهای مومن جامعه می‌شود. اگر بخواهیم تمام نیروهای یک جامعه به سمت یک هدف بسیج شوند، نیاز به نقطه قدرت مرکزی داریم که همه به آنجا پیوندند و از آنجا الهام بگیرند. از طرفی او نیز باید بر تمام جوانب احاطه داشته اولویت‌ها و مصالح و مفاسد واقعی را بشناسد و به دنبال آن اهداف و نیازهای جامعه را رتبه‌بندی کند. امام مانع هرز رفتن و پراکنده شدن قوای افراد می‌شود.

هر جامعه‌ای برای رسیدن به سعادت نیازمند سه چیز است: قانون کامل، مجری توانا و امت منسجم. برای سعادت جامعه محتاج قانونی هستیم که لایه‌های آشکار و پنهان وجود انسان را بداند، نیازهای واقعی و کاذب جامعه را بشناسد و بین آنها اولویت‌بندی کند. قوانین بشری هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان پرداخته‌اند و در بسیاری موارد خطا پذیرند. اما قوانینی که متصل به علم الهی باشند، دربردارنده تمام نیازهای فرد و جامعه و مصون از خطا هستند. اما گذشته از قانون کامل، جامعه نیازمند رهبری است که در پیاده ساختن این قانون کامل، دچار خستگی و سستی نشود، تحت تأثیر هواهای نفسانی و مزیت‌های قومی و حزبی نباشد، از هیچ سرزنش و مخالفت طاغوت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نهراسد.

امامان معصوم (ع) هر دو ویژگی را دارا هستند. اینکه در مباحث قبل بر مرجعیت دینی، عصمت و علم امام تأکید شد به همین دلیل بود که بتواند با قانونی فراتر از قوانین بشری ارتباط داشته باشد. از سوی دیگر امام معصوم در هنگام اجرای قانون نیز دچار خطا و گناه یا ترس و سستی نمی‌شود. حضرت زهرا (ص) در خطبه مشهور فدکیه این دو ویژگی امام را باعث انسجام و انتظام جامعه دانستند.

«و جعل طاعتنا نظاماً للملة وامامتنا اماناً من الفرقه»

اطاعت از اهل بیت (ع) همان پیروی از تعالیم ایشان است که منطبق با قانون الهی و امامت آنان نیز سبب ایمنی جامعه از تفرقه است.

۱. برای مطالعه بیشتر رک: احمد حسین شریفی، حسن یوسفیان، پژوهشی در عصمت معصومان.

از سوی دیگر رابطه میان امام و امت در بستر حقیقت ولایت تبیین می‌شود. یعنی مردم، ولایت امام را رقیقه و مقدمه‌ای برای ولایت الهی می‌دانند و به همین دلیل برای تقویت آن می‌کوشند. از سوی دیگر امام معصوم نیز مردم را همچون فرزندان خویش دوست می‌دارد و برای رشد ایشان دلسوز است. همانطور که در مباحث ولایت گذشت، هر اندازه ایمان یک فرد تقویت شود، محبت و دلسوزی او نسبت به هدایت دیگر مومنان افزایش می‌یابد. امام معصوم که کامل‌ترین افراد و ایمان او در بالاترین سطح است، بیشترین دلسوزی را نسبت به هدایت امت خود دارد.

این شکل از رابطه که با محوریت ولایت شکل گرفته است، جامعیتی کم‌نظیر دارد. یعنی هم به ابعاد فکری و بینشی توجه دارد، هم به ابعاد عاطفی و گرایشی و هم به بعد رفتار. به همین دلیل فراتر از رابطه عاطفی میان فرزند و پدر و مادر، رابطه بینشی میان معلم و شاگرد، رابطه آمرانه میان فرمانده و سرباز است. امام همچون قافله‌سالار کاروانی است که قصد دارد جامعه را به قله برساند. او به نشان دادن راه اکتفا نمی‌کند، بلکه هر کس را در رسیدن به مقصد به طور خاص دستگیری و یاری می‌کند. امام این اصل را برای اعضای کاروان تبیین می‌کند که باید کل کاروان با هم به مقصد برسند. بر همین اساس کسانی که قدرت و سرعت بیشتری دارند با استناد به قانون ولایت مومنین، ملزم به یاری دیگر افراد کاروان هستند. این یاری می‌تواند در احتیاجات مادی باشد یا در نیازهای فکری و فرهنگی. به همین دلیل رابطه امام و امت رویکردی منحصر به فرد از رابطه مدیر یک جامعه با مردم آن و نیز افراد جامعه با یکدیگر است.

الگوی یادشده در هیچیک از نظام‌های فکری و مکاتب اجتماعی نظیر ندارد. رابطه امام و امت ماهیت نظام سیاسی اسلام را با دیگر الگوهای مشابه کاملاً متمایز می‌سازد. در این رابطه حاکم سیاسی که با نصب عام از طرف خداوند منصوب است، باید بیشترین اهتمام و دلسوزی را نسبت به امت خویش داشته باشد. رابطه امت با او نیز اطاعت از سر ترس یا محبتی منحصر به احساس یا شیفتگی کور نسبت به مراد نیست، بلکه پیوندی حقیقی برخاسته از معرفتی خاص است. چون حاکم اسلامی را نائب امام خویش می‌دانند، اطاعت و نصرت او را فرمانبری و یاری امام خود می‌دانند. تقویت نظام سیاسی اسلام را تقویت بستری برای تحقق آرمانهای توحیدی انبیا می‌یابند. به همین دلیل هر کس سعی می‌کند مأموریت خود را با این ساختار تعیین کند.

این الگو نه تنها در نظام‌های دیکتاتوری یا پادشاهی نظیر بلکه حتی در نظام‌های به ظاهر دموکراتیک نیز یافت نمی‌شود. در نظام‌های دموکرات حقوق شهروندی در سطح برخی نیازهای نازل دنیوی تعریف می‌شود. اصل فردگرایی بر تمام روابط حاکم است و مسئولین سیاسی در چارچوب یک قرارداد ملزم به برخی تکالیف هستند. این خوش‌بینانه‌ترین تفسیر از این نظام‌هاست. در تفسیر واقع‌بینانه از این نظام‌ها، رأی مردم ابزاری برای قدرت شماری از احزاب و گروه‌های سیاسی خاص است. در روابط میان شهروندان نیز هر کس به دنبال منفعت خویش است و زمانی به دیگران کمک یا محبت می‌کند، که امید به دریافت کمک یا محبت ایشان داشته باشد. در حالی که مومنین در نظام ولایت، خدمت به دیگر اعضای جامعه را عامل رشد معنوی خود می‌دانند و به همین دلیل بدون چشم‌داشت به دیگران محبت می‌کنند.

انسان ۲۵۰ ساله

هنگامی که زندگی دوازده امام معصوم (ع) را از دور مشاهده می‌کنیم ممکن است تصمیم‌ها و رفتارهای آنها را متفاوت، ناهمگون یا حتی متضاد ببینیم. برای مثال امام علی (ع) نزدیک بیست و پنج سال از خلافت دور بود، ولی امام رضا (ع) ولیعهدی انسانی مانند مأمون را پذیرفت. امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد ولی امام حسین (ع) با یزید وارد جنگ شد و... ولی اگر دقیقتر مسئله را ارزیابی کنیم، خواهیم فهمید که این امامان، در حقیقت یک شخصیت واحد هستند که جهت و هدفی یکسان دارد. لکن بنابه شرایط مختلف تصمیم‌های گوناگونی می‌گیرد. هر انسان عاقل و حکیم دیگری هم همینطور است که گاهی تندتر حرکت می‌کند و گاهی کندتر. حتی گاهی ممکن است عقب‌نشینی کند اما همان عقب‌نشینی هم یک حرکت رو به هدف شمرده می‌شود. با این حساب باید زندگی ائمه (ع) را زندگی یک انسان ۲۵۰ ساله فرض کرد که از سال یازدهم هجری تا سال ۲۶۰ هجری که ابتدای غیبت صغری است عمر کرده و بنابه موقعیت‌های مختلف رفتار متناسب نشان داده است.

لکن با وجود تفاوت‌های ظاهری در رفتار ائمه (ع)، می‌توان یک خط ثابت در زندگی همه ایشان یافت که آن مبارزه با باطل بوده است. هر یک از ایشان به دنبال آشکار کردن مرز حق و باطل و تشکیل حکومت شیعی اصیل بودند. البته ممکن است هدف ایشان تشکیل حکومت در زمان خودشان نباشد، ولی مقدمات تشکیل حکومت را فراهم کردند.

زندگی امامان معصوم (ع) پس از پیامبر (ص) با همین هدف آغاز شد. مسئله نخست ایشان در مبارزه بین حق و باطل، تبیین اسلام ناب بود. بعد از آنکه پیامبر (ص) برای تأسیس اسلام مبارزات فرهنگی، سیاسی و نظامی فراوان کرد، اکنون نوبت به تبیین اسلام ناب و معرفی اسلام‌های جعلی بود که در حال رواج بودند. اسلامی که پیامبر معرفی کرده بود، ضد تجمل‌پرستی و تبعیض بود. ماهیت مبارزه با طاغوت‌های سیاسی و اقتصادی داشت، در حالی که در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، خلفا می‌-کوشیدند با در اختیار گرفتن مورخان و برخی عالم‌نمایان اسلامی را تثبیت کنند که با زراندوزی و ویژه‌خواری سیاسی سازگار باشد. نخستین اقدام مبارزاتی ائمه (ع) حول این هدف بود.

مسیر دیگر مبارزه ائمه (ع) بر مدار تبیین اصل امامت می‌گشت. مسئله امامت که توسط پیامبر (ص) با نصب الهی گره خورده و برخوردار از ویژگی‌هایی چون عصمت و علم خداداد بود، به سلطنت افراد شرابخوار و فاسقتنزل یافته بود. ایشان در مناسبت‌های مختلف حول این دو محور اصلی روشنگری می‌کردند که مؤثرترین مبارزه سیاسی آن دوران به شمار می‌رفت.

به همین دلیل بود که در هیچ مقطعی نمی‌توان زندگی ائمه (ع) را توأم با سکوت و عاری از مبارزه تصور کرد. نباید گمان کرد که امام حسین (ع) مرد قیام بود و امام کاظم (ع) اهل سکوت و پذیرش زندان. مهمترین سوال درباره سیره سیاسی اجتماعی اهل بیت (ع) این است که اگر ایشان فقط به بیان تفسیر، اخلاق و احکام اکتفا کرده بودند، پس چرا بنی‌امیه و بنی‌عباس اینهمه از ایشان نگران بودند؟ اگر امام کاظم (ع) عنصر مبارزه نبود، چرا او را سالها زندان کرده بودند؟ اینها نشانگر آن است که تعالیم ائمه (ع) منحصر به بیان اخلاق و احکام فردی نبود. بلکه در ضمن این مباحث، شاخصه‌های تفکر حق و باطل، ویژگی‌های حکومت طاغوت، دشمنان پیامبر (ص) و ... معرفی می‌شد. برای نمونه امام کاظم (ع) که در نگاه سطحی،

شخصیتی غیرسیاسی و غیرمبارز به نظر می‌رسد، در روستاهای شام که صدها کیلومتر از زادگاه او فاصله داشت تحت تعقیب مأموران بودند. ایشان توانست غیر از علی بن یقطین که وزیر هارون بود، چندین نفر دیگر را نیز به دستگاه خلافت نفوذ دهد. در همان زمان دولت هارون از اینکه سالانه وجوهات فراوانی از سرزمین‌های اسلامی به ایشان می‌رسد، نگران بود. زیرا آنان می‌دانستند رسیدن وجوهات به دست امامی که به ظاهر تحت نظارت دائم است، نیازمند شبکه مالی و انسانی منسجمی است که تا دورترین نقاط سرزمین‌های اسلامی امتداد دارد.

اگر ائمه (ع) مبارزه سیاسی و فرهنگی نداشتند، انگیزه تشکیل حکومت شیعی و مبارزه با طاغوت بنی عباس و بنی امیه را نداشتند، اینهمه مخالفت با ایشان نمی‌شد. در همان زمان افراد دیگری نیز بودند که جلسات اخلاق و تفسیر قرآن تشکیل می‌دادند ولی حاکمیت متعرض آنها نبود. با این نگاه می‌توان نقاط مهمی را در تاریخ زندگی ائمه (ع) یافت که آگاهانه توسط برخی مورخان نادیده گرفته شده است.

تقیه

با توجه به همین اصل مبارزه مستمر بین حق و باطل، مفهوم تقیه نیز تفسیر دقیق‌تری می‌یابد. گاه تقیه به معنای تعطیل شدن مبارزه برای حفظ جان امام یا شیعیان تفسیر شده است. ولی در نگاه دقیق‌تر باید گفت، تقیه تعطیلی مبارزه نیست، بلکه تغییر شکل مبارزه از آشکار به پنهان است. تقیه یعنی ادامه مبارزه در شکلی نامحسوس. بنابراین تقیه امری فعال بوده است، نه سکوتی منفعلانه. تهاجمی جریان‌ساز در زمانه‌ای که امکان مبارزه آشکار نبود. تقیه را می‌توان به نعل وارونه تشبیه کرد. در زمان‌های قدیم، کسانی که به قصد جاسوسی یا ضربه زدن به دشمن حرکت می‌کردند، نعل اسب‌هایشان را وارونه می‌زدند. دشمن هنگامی که رد این نعل‌ها را بر خاک می‌دید گمان می‌کرد، این سواران در حال دور شدن از آنان بودند، در حالی که در حقیقت سواران به سمت دشمن رفته و با اینکار ایشان را فریب می‌دادند. تقیه از این جهت مانند نعل واژگونه است. یعنی یک نوع مجاهده و حمله به دشمن است، در حالی که دشمن گمان می‌کند تو در حال فرار هستی.^۱

برای مطالعه بیشتر در بحث ولایت و امامت رک:

- کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسات ۲۵-۲۸
- کتاب تعالیم دین، علامه سید محمد حسین طباطبایی.
- کتاب آموزش عقاید، علامه محمد تقی مصباح یزدی، درس سی و ششم تا درس چهلم.
- کتاب امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.
- کتاب امامت در پرتو عقل و وحی، علی ربانی گلپایگانی.
- کتاب های انسان ۲۵۰ ساله و هم‌زمان حسین (ع) و حماسه امام سجاد و پیشوای صادق، مقام معظم رهبری

۱. آیت الله خامنه‌ای، انسان ۲۵۰ ساله، حلقه سوم.

فصل هفتم: مهدویت

یکی از مباحث مهم تفکر شیعی، مسئله مهدویت است. این موضوع نه صرفاً به منزله یک بحث اعتقادی و در ادامه مباحث امامت، بلکه جایگاهی تمدنی دارد. این مسئله امتدادهای اجتماعی و فرهنگی فراوانی می‌یابد و همواره به منزله اعتقادی پیشران در شیعه، اسباب نگرانی دشمنان را فراهم آورده است. با توجه به گستردگی مطالب این بخش، تلاش می‌کنیم مباحثی را که در امتداد گفتگوهای پیشین قابل طرح است، گلچین کنیم.

مهدویت و توحید

همانگونه که در مباحث گذشته چندین بار بیان شد، اجزاء مختلف دین را باید در نسبت با توحید شناخت. روح توحید در تمامی اجزاء دین همچون خون در کالبد جریان دارد. هدف از خلقت انسان آغاز حرکت از نقطه صفر هستی و اوج گرفتن تا بالاترین منازل ممکن بوده است. انبیا و ائمه (ع) هر کدام برای اقامه توحید در سراسر هستی قیام کردند تا شرک و بت‌پرستی در تمام مظاهر آشکار و پنهان، کهنه و نو از جهان برچیده شود و روح خداپرستی در جامعه حاکم شود. حقیقت عدالت و دیگر ارزش‌های الهی نیز در بستر توحید طراوت می‌یابند.

از سوی دیگر حرکت معصومان از حضرت آدم (ع) تا حضرت خاتم و سپس از امیرمومنان (ع) تا حضرت ولی عصر (عج) حرکتی یکپارچه برای تحقق جامعه توحیدی بوده است نه صرفاً موحد ساختن تک تک افراد. به همین دلیل بود که حضرت رسول (ص) را خاتم و عصاره تمام انبیای پیشین نامیدند که ثمره تلاش‌های ایشان در دعوت وی به کمال می‌رسد.

با اعتقاد به غدیر و امامت دریافتیم که دعوت حضرت محمد (ص) نیز با تبیین امامت تکمیل شد. هر امامی بخشی از مأموریت خویش در مقدمات تحقق جامعه توحیدی را انجام داده تا نوبت به حضرت مهدی (عج) رسید که عصاره تمام انبیا و امامان پیشین است. به همین ترتیب شیعیان و همراهان وی نیز چنین استعدادی دارند که تمام کمالاتی که در امت‌های پیشین به وقوع پیوست را به فعلیت برسانند.

بنابراین هدف مشترک معصومان گذشته، نه صرفاً تحقق عدالت و حتی موحد ساختن افراد، بلکه تحقق حاکمیت توحیدی در نظام هستی بود که این هدف در شریعت اسلام به اوج خود رسید. حکومت حضرت مهدی (عج) میوه درخت نبوت و امامت است که در طی چندین هزار سال غرس شد و از گزند آفات درونی و بیرونی ایمن نگاه داشته شد. به همین دلیل اعتقاد به مهدویت، باور به تمام ارزش‌هایی است که انبیا و امامان گذشته برای آنها کوشیده بودند.

رابطه میان توحید و مهدویت را از جهات دیگری نیز می‌توان تحلیل کرد. همانطور که در مباحث توحید و هدف خلقت و کمال انسان گذشت حقیقت توحید زمانی به معنای آشکار شدن حاکمیت مطلق پروردگار در هستی است. بسیاری از انسانها و حتی مومنان به دلیل انس با طبیعت، غافل از فاعلیت مستقیم خداوند هستند و دیگر موجودات و انسانها را مؤثر در عالم می‌پندارند. به همین دلیل در جلب رضایت دیگران می‌کوشند و آرامش خود را در دیگر اسباب جستجو می‌کنند. لکن موحدان کامل نسبت به هویت فقری تمام مخلوقات خودآگاه شده و هیچ امری غیر از خداوند را مؤثر حقیقی نمی‌شمارند. از

این جهت می‌توان گفت حکومت حضرت مهدی (عج) ملازم با ظهور حاکمیت مطلق خداوند در هستی است. حاکمیتی که هم اکنون نیز تحقق دارد ولی انسانها به دلیل انس با طبیعت، از آن غفلت دارند. این حاکمیت را نباید به حکومت سیاسی تنزل داد، بلکه گسترده و وسیع‌تری دارد که با آن عموم انسانها به چنین ظرفیتی متّهی می‌شوند.

به عبارت دیگر مهدویت به معنای تحقق ولایت الهی در سراسر هستی و جامعه انسانی است. اینکه سکان‌دار فکر، قلب و رفتار انسانها اراده خداوند باشد و هیچ اراده دیگری در سرزمین جان انسانها و عرصه بیرونی جامعه حاکمیت نداشته باشد.

شاید یکی از عللی که امامان شیعه حسرت حضور در کنار دوازدهمین امام شیعیان را می‌کشیدند همین بود که این حکومت را بالاترین تجلی حقیقت توحید در هستی می‌دانستند که در ذیل آن عدالت و دیگر ارزشها نیز معنا می‌یافت. برای مثال امام صادق (ع) فرمودند: اگر دوران امامت او (حضرت مهدی عج) را درک میکردم، تمام عمرم را خدمتگزار وی بودم.

و لو آدرکنه لخدمته آیام حیاتی^۱

مهدویت، نبوت و امامت

اعتقاد به مهدویت با روح نبوت و امامت نیز متصل است. از نتایج خاتمیت دین اسلام آن است که تمام ظرفیت‌ها و استعدادهای هدایت که در ادیان پیشین پراکنده بود، در دین اسلام متمرکز است. از آنجا که امام زمان (عج) عصاره تمام امامان است، کمالات اولیای گذشته در ایشان مجتمع بوده و امت او نیز استعداد رسیدن به تمام کمالات نظام توحیدی را داراست. روایات فراوانی بیانگر این حقیقتند که امام زمان (عج) میراث انبیای پیشین را به همراه دارد. عصای حضرت موسی (ع)، تابوت بنی اسرائیل، پیراهن یوسف، انگشتر حضرت سلیمان و ... نزد یکایک ائمه (ع) بوده و اکنون نزد امام زمان (عج) است.^۲ نگاهداری این حقایق نزد هر کدام از ائمه نه صرفاً امری تشریفاتی، بلکه مرتبط با رسالت هدایتگری ایشان است. یعنی هر یک از این اشیاء ظرفیتی برای ظهور اراده تکوینی خداوند و هدایت امت داشتند. مثلاً عصای حضرت موسی (ع) که از حضرت آدم (ع) و شعیب (ع) به ایشان رسیده بود، مظهر جریان اراده خداوند در هستی بود که توانست سحر ساحران را ابطال کرده و باور به نبوت را در مردم تثبیت کند. از دل سنگ‌ها چشمه‌های بجوشاند، و راه نجات بنی اسرائیل را در میان دریا باز کند و همراه داشتن این عصا نمادی از اجتماع تمام قدرت‌ها و ظرفیت‌های هدایتگری انبیای قبل در وجود امام زمان (عج) است که قرار است تکمیل‌کننده حرکت نبوت و امامت باشد.

در دسته‌ای از روایات به این حقیقت اشاره شده است که سنت‌های انبیا پیشین در حرکت امام زمان (عج) محقق می‌شود:

۱. محمدبن ابراهیم نعمانی، الغیبة، ص ۲۴۵.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، باب بَابُ مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ.

فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبياء سنة من موسى و سنة من عيسى و سنة من يوسف و سنة من محمد صلوات الله عليهم فاما من موسى فخائف يترقب و اما من يوسف فالسجن و اما من عيسى فيقال انه مات و لم يموت و اما من محمد صلى الله عليه و آله و سلم فالسيف^۱

صاحب این امر چهار سنت از چهار نبی (موسی، عیسی، یوسف، محمد(ص)) همراه دارد. از حضرت موسی (ع) حرکت همراه خوف و مخفیانه، از حضرت یوسف زندان (غیبت او)، از حضرت عیسی این سنت که گفته شد کشته شده است ولی زنده بود و از حضرت محمد(ص) هم قیام با شمشیر.

این روایات آشکارا پیوستگی حرکت نبوت و امامت و تکامل ظرفیتهای هدایت و دشواری قیام حضرت مهدی و یاران او را بیان می‌کنند.

به همین دلیل با توجه به قانون تلازم میزان امتحان و بلوغ امتهای، تمام امتحاناتی که در زمان پیامبران گذشته رخ داده است، به شکلی در آخرالزمان هم محقق می‌شود. شاید یکی از دشواری‌های خالص‌سازی همین گستردگی و پیچیدگی انواع امتحانات آن باشد.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَدُّو النَّفْلِ بِالْغُلِّ وَ حَدُّو الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ^۲

هر امتحانی که برای بنی‌اسرائیل رخ داد، عیناً برای این امت هم محقق می‌شود. بنابراین تصویری از هر کدام از امتحانات اقوام پیشین، در آستانه قیام حضرت مهدی(عج) محقق می‌شود که دشوارترین آنها تشخیص حق از باطل است.

روایات فوق بیانگر دشواری فوق‌العاده امتحانات آستانه قیام حضرت مهدی(عج) و سختی‌های خالص‌سازی است. لکن این امر نباید سبب ناامیدی شیعیان گردد، زیرا لازمه حکمت الهی آن است که امتحانات با توان افراد متناسب باشد. اگر این آزمایش‌ها فراتر از توان متوسط افراد جامعه بود، خداوند حکیم آنها را اجرا نمی‌ساخت.

مهدویت و سنت خالص‌سازی

یکی از ستهای الهی حاکم بر جامعه انسانی سنت خالص‌سازی است. طبق این سنت، انسانها از ابتدا در راستای کامل شدن، غربال و افراد خالص از ناخالص تمییز داده می‌شوند. فلسفه بسیاری از امتحانات و سختی‌های اجتماعی در جوامع دینی هم همین اصل بود. ابتدا انسان‌های مسلمان از مشرکان صف خویش را جدا می‌کنند. سپس مسلمانان مومن از منافق بازشناسی می‌شوند. به همین ترتیب در میان مومنان نیز آزمون‌های اجتماعی و فردی فراوانی شکل می‌گیرد تا خالص‌ترین افراد شناسایی شوند.

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳.

سنت خالص سازی مومنین از ابتدای تاریخ جریان داشته و قرآن کریم بارها به آن اشاره کرده است:

وَلِيَمِزَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ^۱

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ^۲

در میان روایات نیز این سنت الهی با زبان های گوناگون بیان شده است. برای نمونه امیرالمومنین (ع) بعد از بیعت مردم با عثمان بر فراز منبر با مردم سخن گفت و فرمود:

أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ ص وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَلُنَّ بَلْبَلَهُ وَ لَتُغْرَبَلُنَّ غَرْبَلَهُ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ^۳

«آگاه باشید! شما امروز در گرداب بلایی افتاده اید که در آغاز بعثت پیامبر «ص»، گرفتاران بودید. (اوضاع منحط جاهلیت از نو زنده گشته است) سوگند که آنچنان در هم ریزید، و آنچنان در غربال حوادث بیخته گردید، و چون دیگر افزار جوشان زیر و رو شوید، تا آنکه طبقات زیردست شما بالا آیند و بالادستان زیردست گردند»

لازمه اعتقاد به توحید و حکمت الهی آن است که هر اندازه ایمان امت کامل تر می گردد، امتحانات نیز دشوارتر و مسیر گزینش و غربال مومنان نیز دقیق تر شود. همانگونه که معلم از دانش آموزان برتر امتحانات دشوارتری می گیرد. بنابراین مردمانی که قرار است مأموریت انبیا و ائمه پیشین را به دوش بکشند، باید خالص ترین انسانها باشند. مومنانی که بار تکمیل رسالت نبوت و امامت را بر شانه های خویش حس می کنند، باید عزم و استقامتی برتر داشته باشند. اگر تمدن مهدوی کاملترین تمدن های توحیدی است، مومنان حاضر در این راه نیز باید از ایمان و صلابتی برتر از دیگر امت ها برخوردار باشند. به همین دلیل روایات دال بر تمیز و خالص سازی در آستانه قیام حضرت، بیشتر هستند. در برخی احادیث این سنت الهی به جداساختن طلا از گل و لای تشبیه شده است.^۴

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ وَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمِيزُوا وَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا وَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشَقَّى مَنْ يَشَقَّى وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ^۵

۱. آل عمران: ۱۴۱.

۲. انفال: ۳۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۷۰.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۷۰.

این امر (قیام حضرت مهدی (عج)) بعد از ناامیدی بسیاری از مردم محقق می‌شود. به خدا قسم مردم تمییز و تمحیص (خالص سازی) می‌شوند تا هر کس که اهل سعادت است سعید شود و هر کس اهل شقاوت است شقی گردد. یعنی این خالص سازی تا زمانی ادامه می‌یابد که مرزها آشکار شده و مومنان خالص از مومنان غیرخالص جدا شوند.

قلت لأبي جعفر متى يكون فرجكم فقال هيهات هيهات لا يكون فرجنا حتى تغربوا ثم تغربوا ثم تغربوا يقولها ثلاثا حتى يذهب الله تعالى الكدر و يبقى الصفاء^۱

از امام باقر (ع) پرسیدم فرج شما چه زمانی است؟ فرمود هیهات هیهات، فرج ما محقق نمی‌شود مگر آنکه شما غربال شوید، دوباره غربال شوید، دوباره غربال شوید، تا آنجا که گفته شود دو سوم شده آن جدا شده است و خداوند تمام کدورتها و کثیفی‌ها را زدوده و تنها حقایق خالص و زلال باقی بمانند.

باور به موعود حی

با اینکه اعتقاد به منجی و موعود در بیشتر ادیان و مکاتب موجود است، از امتیازات تفکر شیعی نسبت به بسیاری از مکاتب دیگر اعتقاد به موعود و منجی حی است. شماری از مکاتب معتقدند چنین شخصی از دنیا رفته یا هنوز به دنیا نیامده است. اما شیعیان او را زنده، حاضر در متن زندگی و ناظر بر تمام رفتارها و رخدادها می‌دانند. این اعتقاد چند پیامد مبارک را به دنبال دارد:

اولاً شیعیان همواره از امیدی زنده برخوردار هستند.

شیعیان با اعتقاد به اینکه امام مهدی در بین مردم زنده بوده و دردهای ایشان را احساس می‌کند، از سطح امید به یک آرزوی موهوم فاصله گرفته و در انتظار واقعیتی عینی هستند.^۲ این باور که بالاترین مظهر رحمت پروردگار در کنار ایشان زندگی می‌کند، سخنان آنان را می‌شنود و اجابت می‌کند، نقطه اتکاء مهمی برای مقابله با سختی‌ها و گرفتاری‌های فردی و اجتماعی است. چنین امتی هیچگاه احساس بن‌بست نمی‌کند.

ثانیاً این اعتقاد سبب تقویت معنویت در سطح جامعه می‌شود. مشخص بودن کامل نام و خصوصیات فردی حضرت مهدی (عج) برای شیعیان زمینه ساز ارتباط معنوی، توجه و توسل دائمی و مستمر به آن حضرت می‌شود.^۳ انسان معتقد به امام زمان (عج) چون با مرکز تفضلات الهی و کانون شعاع رحمت حق، رابطه‌ای روحی برقرار می‌کند، توفیق بیشتری برای

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۳۵.

۲. مقام معظم رهبری، بیانات در سالروز میلاد امام زمان (عج)، ۱۳۸۷/۵/۲۷.

۳. مقام معظم رهبری، بیانات در سالروز میلاد امام زمان (عج)، ۱۳۶۸/۱۲/۲۲.

برخورداری از وسایل عروج معنوی و تقرب الی الله دارد. به همین دلیل اهل معنا در توسلات معنوی خود، امام زمان (عج) را مورد توجه دائمی قرار داده و به آن حضرت توسل می‌جویند. نفس پیوند قلبی با ایشان انسان را عروج و رشد می‌دهد.^۱

لازمه باور به منجی حی، اعتقاد به نظارت همیشگی اوست. این عقیده که امام زمان (عج) بر رفتار انسان در میدان‌های مختلف، تلاش‌ها، عبادت‌ها، انتخابات و... ناظر است، سبب تقویت روحیه معنوی و نیز نشاط بیشتر برای مبارزه و اخلاص خواهد شد.^۲

ثالثاً این باور امت را از تسلیم و بی‌تفاوتی نسبت به مسائل کلان جامعه نجات می‌دهد. اعتقاد به امام حاضر در میان مردم مانع تسلیم شدن و بی‌تفاوتی ایشان است.^۳ منتظران حضرت مهدی (عج) می‌دانند که برقراری عدالت با موعظه و نصیحت حاصل نشده و نیازمند مبارزه با قدرت‌طلبان است. خداوند متعال در قرآن همراه با دعوت و نصیحت پیامبران از مبارزه ایشان با طاغوت سخن می‌گوید. به همین دلیل اعتقاد به مهدویت سبب حضور در صحنه، تلاش و مبارزه افزون می‌گردد نه بی‌تفاوتی یا تسلیم. تأثیر اعتقاد به مهدویت رابطه مستقیم با تلاش و حساسیت اجتماعی دارد. فرض کنید کشتی‌ای در میان دریای متلاطم و طوفانی گرفتار شده است. اگر ساکنان کشتی معتقد باشند تا هزار فرسنگ اطراف ایشان هیچ ساحلی موجود نیست و آب و نان اندکی همراه داشته باشند دیگر هیچ حرکت و تلاشی برای نجات نمی‌کنند و هر کس به کار خویش سرگرم می‌شود. آنکس که اهل آرام مردن است می‌خواهد و آن کس که اهل تجاوز به دیگران است در این چند ساعت بیشترین تعدی را می‌کند. اما اگر مسافران کشتی به وجود ساحلی امید داشته باشند همگی همفکری و تلاش می‌کنند خود را سریع‌تر به مقصد برسانند و در این راه حتی یک ساعت هم تلف نمی‌شود هر چند ساحل بسیار دور باشد.^۴

غیبت

از جمله مهم‌ترین سنت‌های خداوند که در زندگی و مراحل دعوت انبیای پیشین نیز تحقق یافت، سنت غیبت اولیای الهی است. غیبت، منحصر به حضرت مهدی (عج) نیست، بلکه بسیاری از انبیا و اولیا نیز غیبت داشتند. غیبت نیز همانند دیگر سنت‌های الهی برای کمال انسان بوده است و باید آن را در طرح کلی ظهور حداکثری توحید در هستی معنا کرد. پیامبرانی چون شیث، نوح، هود، یوسف، موسی، عیسی هر کدام غیبت‌هایی داشتند.

۱. همو، بیانات در سالروز میلاد امام زمان (عج)، ۱۳۷۴/۱۰/۱۷.

۲. همو، بیانات در سالروز میلاد امام زمان (عج)، ۱۳۸۴/۶/۲۹.

۳. همو، بیانات در سالروز میلاد امام زمان (عج)، ۱۳۷۴/۱۰/۱۷.

۴. همو، بیانات در سالروز میلاد امام زمان (عج)، ۱۳۸۱/۷/۳۰.

۵. همو، بیانات در سالروز میلاد امام زمان (عج)، ۱۳۷۴/۱۰/۱۷.

برای غیبت حکمت‌های مختلفی بیان شده است. با وجود تفاوت‌های میان انواع غیبت، همه آنها در این امر مشترک بودند که وسیله‌ای برای کمال معنوی بشریت بودند. البته افرادی که از طریق غیبت رشد کردند و سطح کمال هر کدام متفاوت بود. اکنون به برخی از حکمت‌های تربیتی غیبت اشاره می‌شود:

یک) گاهی غیبت به دلیل عدم آمادگی امت است. در برخی مقاطع زندگی حضرت موسی (ع) قوم بنی‌اسرائیل آمادگی قیام و همراهی با نبی الهی را نداشتند و به همین دلیل از حضور حضرت موسی (ع) محروم شدند. ظلم و جور مردم یکی از عوامل دورشدن ایشان از ولی الهی بوده است.

دو) گاهی خود غیبت عاملی برای کمال امت به شمار می‌رود. در مباحث مختلف اشاره کردیم که ظاهرگرایی از نخستین شگردهای شیطان بود که در طول تاریخ در اشکال گوناگون جلوه‌گر شد. در عوض، عبور از ظاهر به باطن و منحصر نداشتن حقایق و عوامل در امور ظاهری از نخستین ضروریات حرکت کمالی در دین است. جریان باطل می‌کوشد حقایق، علل، لذتها و رنج‌ها را منحصر به امور تجربی و مادی نشان دهد. این شیوه از دیرباز در مواردی همچون گوساله سامری تا نگرش‌های پوزیتیویستی معاصر استمرار داشته است.

به همین مناسبت می‌توان حقیقت غیبت را نیز رزمایشی برای دورشدن از اتکاء به حس و تجربه‌گرایی دانست. مومنین باید تمرین کنند بدون حضور فیزیکی و مشاهده حسی بتوانند امام خود را شناخته، به او ایمان آورند و تکالیف خود را نسبت به وی انجام دهند. در مقایسه با مشرکان و کفاری که حتی با دیدن معجزات نیز ایمان نیاوردند، مومنانی یافت می‌شوند که بدون آنکه حتی یکبار امام خویش را دیده باشند، یا از وی کرامتی حسی مشاهده کرده باشند، ایمانی راسخ به او دارند. با توجه به همین نکات، ائمه (ع) مشتاق زیارت این عده قلیل خالص بودند. «آه آه شوقا الی رویتهم»^۱ تمرین دادن شیعیان بر محدودشدن ارتباط فیزیکی با امام خویش از زمان امام جواد (ع) آغاز شده بود. ارتباط فیزیکی و حضوری شیعیان از همان زمان با امام محدودتر و محدودتر شد.

سه) در میان کمال و رشد عمومی مومنان در دوران غیبت، گاه غیبت اسباب رشد مضاعف شماری از یاران خاص اولیای الهی می‌شود. همانگونه که قبلاً گفته شد شرط موفقیت هر نبی یا ولی الهی همراهی یاران مقاوم و با انگیزه است. وظیفه یاران اصلی اولیای الهی آن است که بتوانند دیگر افراد را با خود همراه سازند. چنین کمالی در دوران غیبت بیشتر و روشن‌تر آشکار می‌شود. غیبت سبب رشد یاران خاص اولیای الهی خواهد شد. این افراد در دوران غیبت، راهبری امت اسلامی را مشق می‌کنند.

چهار) گاهی غیبت، کمالی برای خود نبی یا امام شمرده می‌شود.

غیبت‌های محقق در طول تاریخ هر کدام مصداق یک یا چند نمونه از حکمت‌های یادشده بود. برای نمونه قوم حضرت موسی (ع) بعد از نجات از غرق، دوباره پرستش‌خدایی محسوس را طلب کردند و نشان دادند هنوز آمادگی کافی را کسب نکرده‌اند.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَتَّبِعُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ^۱

غیبت قوم بنی اسرائیل از سویی به دلیل عدم آمادگی ایشان بود و از سویی موقعیتی برای عبادت حضرت موسی (ع) و استکمال شخصی وی بود. در همان زمان برخی یاران و نزدیکان حضرت موسی (ع) نیز نیابت محدود از ایشان را تمرین کردند.

غیبت حضرت مهدی (عج) را نیز نباید منحصر به حکمت نخست کرد. اینچنین نیست که فقط به دلیل عدم آمادگی شیعیان، غیبت به طول انجامیده باشد. حتی اگر شیعیان آمادگی تشکیل حکومت را داشته باشند، نیز غیبت ناگزیر است. زیرا غیبت راهی برای کمال امت بوده است. بلکه غیبت حضرت مهدی (عج) می‌تواند مجموعه‌ای از کمالات یادشده را دربرداشته باشد. در روایات آمده است که غیبت یکی از امتحانات الهی است و از آنجا که امتحانات امم پیشین در امت اسلام نیز تکرار می‌شود، تحقق غیبت اجتناب‌ناپذیر است. غیبت نیز سبب دیگر ابزارهای هدایت، مرز میان مومنین و غیرمومنین را آشکارتر می‌سازد. همانگونه که قرآن با آنکه برای مومنین شفاء و رحمت است برای ظالمین خسارت است.

و تَزَكُّ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.^۲

به همین ترتیب غیبت هم بخشی از سنت خالص‌سازی است که سبب می‌شود انسانهای سعید در سعادت خود خالص‌تر شده و افراد شقی نیز شقاوت خود را بیشتر آشکار کنند.

انتظار

در کنار مفهوم «غیبت» مفهوم «انتظار» مطرح می‌شود که در امت‌های پیشین نیز محقق بوده است. در روایات ما انتظار یک «عمل» و «فعالیت آگاهانه و پویا» معرفی شده است.

فَإِنْ أَحَبَّ الْعَامِلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْتَظَرَ الْقَرَجَ^۳

۱. اعراف: ۱۳۸.

۲. اسراء: ۸۲.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۹۴.

بنابراین دست روی دست گذاشتن، نشستن و اکتفا کردن به اشک و حسرت را نباید با انتظار شیعی یکسان تلقی کرد. در طول تاریخ، حقیقت متعالی انتظار همچون سایر حقایق ارزشمند از آسیب تحریف شیطنانی ایمن نبوده است. تفاسیر نادرست سبب شده است کارکرد اصلی انتظار که آن را محبوب‌ترین اعمال و عبادات ساخته بود، فراموش شود. از همین روی شایسته است با مؤلفه‌های انتظار صحیح و انتظار تحریف‌شده آشنا شویم که انتظار چه چیزی هست و چه چیزی نیست.

انتظار در وهله نخست، قانع نشدن به وضع موجود است. یعنی باور به اینکه تلاش‌ها و فعالیت‌های مؤمنین کافی نیست. انسان مؤمن در امر بشریت گره‌های کوری می‌بیند که صرفاً با تلاش مؤمنین باز نمی‌شود. انسان منتظر نسبت به وضع موجود که در آن جهالت و ظلم حاکم شده و زمینه عبودیت انسان‌ها سلب شده، معترض است.^۱ بنابراین یکی از ارکان انتظار، اعتراض به وضعیت موجود است. منتظر حقیقی جای امام را در زندگی فردی و اجتماعی خویش خالی می‌بیند. با اعماق وجود حس می‌کند با وجود تلاش‌های فراوان عالمان دین، عدالتخواهان، مجاهدان و ... گره اصلی به دست او باز خواهد شد.

این نگرش برخاسته از اصل فطری شوق به کمال و فرار از نقص است که در مباحث انسان‌شناسی بیان شد. هر اندازه کمال-خواهی افراد تقویت شود، کمالات بالاتری را طلب می‌کنند و نقص‌ها برایشان آزاردهنده‌تر است. به همین دلیل شکایت از نبود امام منتظر در ادعیه معصومان (ع) نیز تکرار شده است. به میزان شدت یافتن ایمان، جای خالی موعود بیشتر احساس و اعتراض به وضع موجود پررنگ‌تر می‌شود.

رکن دیگر آن امید به اصلاح وضع موجود است. یعنی اگر کسی به وضع موجود منتقد باشد ولی آمیدی به اصلاح امور نداشته باشد، نیز منتظر خوانده نمی‌شود. بنابراین یکی دیگر از ارکان انتظار شوق و امید به آینده و تحقق حاکمیت تفکر توحیدی در زندگی بشری است.^۲

رکن دیگر آن اقدام مدبرانه و خالصانه است. یعنی شیعیان به دنبال نقد وضع موجود و امید به اصلاح آینده، مقدمات تشکیل تمدن توحیدی فراگیر در زمان حضرت ولی عصر (عج) را فراهم می‌کنند.^۳ بدیهی است بستر اصلی این سه رکن معرفت و شناخت عمیق است. آنچه منتظران تمدن‌خواه را از افراد صرفاً احساسی متمایز می‌کند، عنصر شناخت و آگاهی ایشان است. در رکن اول، هر اندازه شناخت عمیق‌تری از هدف خلقت، کمال فرد و جامعه، نتایج ناگوار گناه و فساد و ... داشته باشیم، اعتراض شدیدتری به وضع موجود خواهیم داشت. از سوی دیگر تحقق امید مبتنی بر معرفت توحیدی است. انسان موحد می‌یابد که در هستی تنها مؤثر حقیقی خداوند است و به همین دلیل هر قدر تیرگی‌ها، ظلم‌ها، خیانت‌ها، رانت‌ها و ... فراوان باشند، امید به نصرت الهی را از دست نمی‌دهد. رکن سوم نیز بر بستر شناخت محقق می‌شود. اگر کسی نقش سکوت و اقدام

۱. مقام معظم رهبری، بیانات در تاریخ ۱۳۶۹/۱۲/۱۱ و ۱۳۸۷/۵/۲۷.

۲. مقام معظم رهبری، بیانات در تاریخ ۱۳۶۹/۱۲/۱۱.

۳. همان‌وی، بیانات در سالروز میلاد امام‌زمان (عج)، ۱۳۸۷/۵/۲.

خود را در سرنوشت جامعه جهانی نداند، حرکت ماندگاری نخواهد داشت. همچنین اگر انگیزه بالا و امید فراوان قصد اقدام مؤثر داشته باشد ولی اولویت‌ها را نداند یا از ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های اقدام آگاه نباشد، تلاش او می‌تواند غیرسودمند یا حتی مضر باشد.

این سه رکن شرط لازم برای تحقق انتظار حقیقی هستند. کسی که وضع موجود را مناسب و بدون نقص می‌یابد، نقصانی در زندگی خود حس نمی‌کند، که بخواهد منتظر منجی باشد. از نظر کسی که وضع فعلی را نامطلوب می‌بیند ولی امیدی به اصلاح آن ندارد، نیز بود و نبود منجی کمکی نخواهد کرد، بنابراین حسرت فقدان موعود را نخواهد خورد. کسانی که امید دارند، ولی اقدام نمی‌کنند در سطح آرزو، شعار، خیال و ... باقی می‌مانند.

با توجه به این ارکان می‌توان گفت لازمه انتظار آمادگی روحی برای مبارزه است. یعنی منتظران از سویی منتقد به وضع موجود هستند و از سویی امیدوارانه آمادگی اقدام و هزینه‌های آن را دارند. نگرش سطحی درباره انتظار آن است که حضرت ولی عصر (عج) بعد از شدت یافتن مشکلات شیعیان ظهور کرده و به تنهایی ظالمان را از میان برداشته و با تمام فسادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مبارزه می‌کند. مردمانی که قرن‌ها از ظلم و فساد اقتصادی و سیاسی رنج کشیده‌اند، بی‌صبرانه منتظر قهرمانی هستند که یک تنه وارد میدان شده و تمام مظاهر شرک را با اعجاز خویش از بین ببرد و این مظلومان نیز تنها نظاره‌گر پیروزی وی باشند. چنین نگرشی اشکالات پرشماری دارد. از جمله اینکه:

این تلقی غلط از انتظار بیانگر همان نگرش قوم بنی‌اسرائیل است که منتظر قیام حضرت موسی (ع) بودند. ادبیات ایشان آن بود که تو و خدایت با فرعون بجنگید و ما اینجا نشسته‌ایم. تا زمانی که این قدرتها حضور دارند ما هیچ حرکتی نمی‌کنیم.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنظُرُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ^۱

چنین تفاسیری از انتظار انعکاس روحیه خودخواهی و منفعت‌طلبی است. چنین افرادی امام را برای منافع شخصی و راحتی خودمان می‌خواهند. در حالی که منتظران حقیقی خودمان را وقف امام می‌کنند. شعار این افراد آن است که «امام زمان (عج) برای ما چه کار خواهد کرد؟» در حالی که روحیه منتظران حقیقی آن است که «ما برای امام زمان (عج) چه کاری می‌توانیم بکنیم؟»

این تفسیر از انتظار قوانین علی معلولی حاکم بر جهان را نادیده می‌گیرد. همانگونه که گذشت هیچیک از اقدامات انبیا و ائمه خارج از قوانین علیت نیست. حتی اعجاز و کرامات نیز از قلمرو علیت بیرون نیستند. از طرفی، تحقق حکومت الهی نیازمند سه رکن است: قانون الهی، رهبر الهی، مومنان مصمم و با انگیزه. دو ضلع نخست همواره حاضر بوده ولی فقدان ضلع سوم، حرکت اولیا را متوقف می‌ساخته است. حکومت امام زمان (عج) نیز از این قانون مستثنی نیست. حاکمیت جهانی توحید جز با ایثار و استقامت مومنان و منتظران تحقق نخواهد یافت. روش انبیا حاکمیت بر عقل‌ها و دل‌هاست و تا زمانی که اقناع

نظری و باور قلبی محقق نشود، چنین حکومتی سامان نخواهد یافت. وظیفه مهم منتظران آن است که چنین زمینه‌های فکری و قلبی را در مردم جهان فراهم کنند. مردم باید علاوه بر اقدام برای رفع موانع حاکمیت توحیدی، آمادگی اجرای قوانین مبتنی بر عدل و توحید را نیز داشته باشند. بسیاری از ما تحقق عدالت و مبارزه با ظلم را فقط نسبت به دیگران مطلوب می‌دانیم، اما حاضر نیستیم درباره خود ما نیز عدالت جاری شود.

خلاصه آنکه هم قیام و هم تشکیل حکومت مهدوی نیازمند آمادگی قلبی و فکری امت به ویژه امت شیعی است. اگر قرار بود امامان با اعجاز یا از مسیرهای غیرمتعارف دل‌ها را به سمت خویش جلب کنند، فلسفه اختیار و انتخاب‌گری انسان نادیده گرفته می‌شد. به همین دلیل بود که هیچکدام از انبیا و ائمه (ع) به این روشها اکتفا نکردند.

این سخنان به معنای انکار ولایت تکوینی نیست، بلکه به این معناست که ولایت تکوینی نیز در بستر حکمت الهی و فلسفه خلقت و امتحان انسان تحقق می‌یابد. بنابراین هر تفسیری از انتظار که مسئولیت مردم را چه قبل از قیام و چه هنگام قیام و پس از آن، به تماشاگری یا دعا کردن صرف تنزل دهد، ناقص است.

یکی دیگر از نگرش‌های سطحی درباره انتظار ناشی از ترسیم چهره‌ای کاریکاتوری از موعود است. گاه از اینکه حضرت ولی عصر (عج) مظهر رحمت الهی هستند، به غلط نتیجه گرفته می‌شود که ایشان هیچ مرزی نداشته و با همه مکاتب و گرایش‌ها یکسان رفتار می‌کنند. از سوی دیگر برخی از روایات قیام این نتیجه نادرست را گرفته‌اند که حرکت ایشان صرفاً نظامی و خشن است. در حالی که امام جامع‌ترین مظهر اسماء و صفات الهی است. هدف او رشد ایمان مردم است که نیازمند دعوت فطری و بین، اقناع متقن و منطق گویا است. البته نسبت به کسانی که در برابر رسیدن پیام حق به دیگر محرومان سنگ‌اندازی کنند، با جدیت و قاطعیت برخورد خواهد کرد. او قرار است با طاغوت‌هایی مبارزه کند که طبق سنت تمحیص، در شقاوت خود محض شده و بیشترین سرکشی‌ها و تیرگی‌های تاریخ را در وجود خود دارند.

بنابراین وی نه صلح کل است که هیچ مرزی بین حق و باطل، یا ایمان و کفر قائل نباشد و نه شمشیرزنی بدون منطق است. دعوت او آنچنان فطرت‌پسند، عقلانی و گویا است که بیشتر افراد حق‌طلب به وی ایمان می‌آورند. قیام او نیز آنچنان سخت و جدی است که همراه خون و عرق ریختن است.^۱

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۳.

